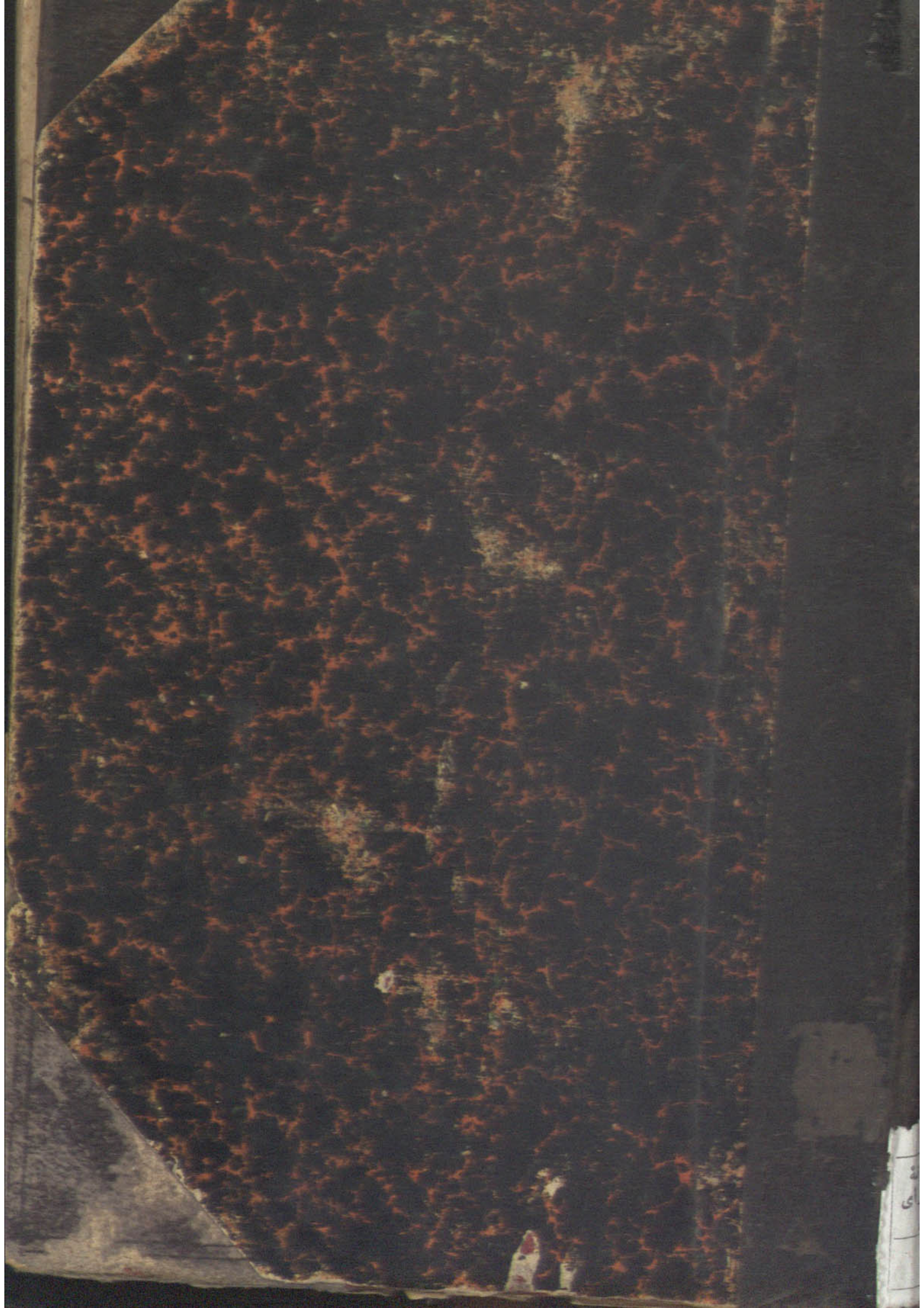


فرهنگ طب النخبه چاپ شماره ۵ تالیف

فرهنگ ادویه

لغت طبی

سید رضا حسین زاکر

فرهنگ ادویه
لغت طب: خط سید رضا حسین
زاکر

فرهنگ طب النخبه چاپ شماره ۵ تالیف سید

۱۳۲۲
۱۷۵۰۲

فرهنگ ادویه

لغت طبی

سید رضا حسین زاکر

۱۳۲۲

فرهنگ ادویه
لغت طب: خط سید رضا حسین
زاکر

فرهنگ طب نسخه چاپ شده تالیف سید
آقا حسین شیرازی

۲۰

بسیار [illegible] فرهنگ [illegible] است [illegible]

[illegible] تالیف شده

مطب فوق [illegible] دکتر [illegible]

۱۳۲۲

فرهنگ ادویه
لغت طب ؛ خط سید رضا حسین
ذاکر


۹/۳۵
لغات طب
۱۷۵۰۲۱
۱۳۲۲
۱۷۵۰۲۱

ربِ یسّر   بسم الله الرحمن الرحیم   وتمم بالخیر

باب الالف

اارغیس در دمشق و مصر عود الریح وان قشر اصل انبرباریس
است فارسی بیخ زرشک هندی پوست جرّ زرچوبه جوشانده
ان مضمضه کردن قلاع را سود دهد و با گلاب در چشم چکانند
رطوبت چشم خشک کند **ابار** بفتح الف و محرق یارسی سرب
سوخته هندی ناگ بهسم جهت رشیاء چشم و مفاصل و ذکر و
خصیه و بواسیر و سرطان بر موضع دلوضماد کردن نافع بدل ان
اثمد **ابق** بفتح الف و بازیق عربی زیبق فارسی سیماب هندی
پاره و نامهای دیگر و خواص در باب زاء گفته شود **ابکول**
بفتح الف لباب القمح و لباب القوم و لباب البر و لباب
الحنطه عربی نشاء فارسی نشاسته هندی است گندم برکزیده
عقرب و افعی طلا کنند نافع مولد سودا مصلح ان عسل بدل
اوکرد اسیا **ابقر** بقر فارسی و هندی لتوره خواص و بدل
در بورق گفته شود کندری لسورب **ابوخلسا** بضم باء

الجوز

الجوت وخاف الحمار وحافر الشعار و شجر الدم ورجل الحمام و
حمیرا و حوفی لوس و شفا و کحلا و التعلثیا فارسی شنگال عربی
شنجار سریانی حالوما و بنفطی بالعشق و کاهو خرزه و هوه
جوده هندی نوعی از گیاه روینده تلخ و ورق ان باسرکه بر خنازیر
نهد تحلیل دهد و جگر را پاک کند خوردن و ضماد کردن سود مند
مضر سپراع مصلح ان کند و **ابریشم** بفتح الف پارسی و هندی
ریشم در معجون کنند قوت مباشرت زیاده کند خفقان را
نافع و مضر معده مصلح ان رب رواس و اتیح **ابهل**
و جوز الابهل و ثمرة العرعر و سوسن و غنچه دان و ثمر سرو
کوهی فارسی تخم دهل هندی جهکاسرو کاهیل ۳ درم
با عسل لعق کند حیض براند و بچه مرده و زنده بیندازد
و مضر جگر مصلح وی عود الوجه یا خولنجان بدل ان جوز
السرو یا دارچینی **ابنوس** دو نوع است هندی درخت
تیندو چون باب حل کند سپیدی چشم و شبکوری را زایل
کنند بدل ان چوب کنار مصلح ان صمغ عربی و مرهمی تیغیر و
کویند **ابرکاکیا** و ابرکاکیاب و نسج العنکبوت فارسی
که شیرازی کیته هندی جاله و پرده مکڑی برتب ربع

بندبند زایل کند به کنڈری بیرده جار بیر کویند **ابو بارس** فارسی املہ بندر
انوله اشتهای طعام باز دید کند بواسیر را سود مند حفظ و ذہن را زیادہ
کند و موی را سیاه کند شہ نوبت در چشم کشند سپیدی ببرد شربت
سہ درم مضر سپرز مصلح او عسل بدل او شیره آملہ بکنڈری
نیلی کاہی **ابرون** بفتح الف حی العالم و ابرار القد ہندی نوعی
ناز بود در حی العالم گفته شود **ابل** بفتح الف قاقلہ صغار و بیل
وخیر بوا و شو شیر ہندی ڈوڈہ الاچی خورد معده و جگر سرد را
نافع بدل ان قاقلہ بزرک مڑہتی ہیڑابہ کنڈری بالکی
البت بفتح الف اترج فارسی کوشت ترنج و بیہ بالنک
در اترج گفته شود **ابوغلس** بفتح الف و ضم ثانی فارسی کل
خیری ہندی کل خیرو و انواع ان در خیرو گفته شود **اب**
عروس فارسی رالو ہندی نیول مرہتی منکس کنڈری
سکلی کعب وی یعنی استخوان تخته پای آو بزن عقیم شد
حامله شود **ابان** بفارسی خرماده ہندی کدھی شیروی
مسلول را نافع بکنڈری کہتے **ابرکاکیاب** نسج العنکبوت
ابرار القد ناز بوت

اترج و البت ہندی ترنج پوست زرد ان گرم و خشک کوشت ان
گرم و تر و دیر ہضم و تخم ان گرم بخوردان بواسیر را نافع ترشی
ان سرد و خشک طلاء ان کلف و خفقان را نافع اکلش مالیخولیا
صفرای سوخته و گزیدگی مار و یرقان را نافع مضر سینه و معده و
قولنج ارد مصلح ان شراب خشخاش بدل او لیمون بکنڈری
تکنتی **اترار وب** و انبر بارس فارسی و زراح نفطی زرشک در
انبر بارس گفته شود **التغلیا** رجل الحمام است

اثمد و کحل الاصفہان پارسی سرمہ اصفہانی و کحلان سلیمانی و کحل
جلا در چشم کشیدن صحت نگاه دارد و زن بخورد کیرد حیض باز دارد
و اگر در بینی دمند خون بینی باز دارد مضر شش مصلح وی شکر بدل
وی آبار **اثلق** بفتح اول آوند لستان و علی السر الطینی
و سکنجبین و سنجبوبه و اغیس و حب الغقد و طاہره و
قطافلون و ذوخمسه اوراق و فنجنکشت و بنجکشت
فارسی فلفل بری یا شیرازی تخم دل الثوب ہندی سنبالو
استعمال و خواص او در بنجنکشت گفته شود **اثل** بکسر اول

طرفا هندي جهاو دو نوعست سياه و سفيد خاردار و غير خاردار
سياه را عين الفقر سفيدان را اشل كويند بدل ان تمر هندي
يا ثمر وي در طرفا كفته شود بهر هيتي و كنډري سرني و
كانيتي سرني

احداق المرضي و اقحوان و نهار العواس و عين البقر
و بيترو و عين العجل و كاوچشم و كافوري پارسي بابونه
هندي كل تيتبو و ريحان را نيز كويند در اقحوان كفته شود

احریص

احريص بفتح اول بهرام و بهرمان و جريع و عنصر و مرتق
و فقد و عصفر هندي كثر و كسنبا و به مرهتي كام كستوبر
و كنډري كسنبي در عصفر كفته شود

ادرك بكسر يكم و ثالث نيشوق پارسي الوجه و حرسند و
الخيلي و الوكته مشهور هند الوسبل صنوا مضر فرحي معده
مصلح وي قند ادراراقي و قرص الغراب و الكمكت و
حب الغراب هندي كاك تندي و كاك بهيل و كچلا از
جمله سموماتست طلا ان جرب و قوبا و عرق النسا را
نافع و مجموع حيوانات دم دار را بكشد مصلحان روغن
يا دوغ يا اسفناج و بمرهتي و كنډري كاچوره بيخ انرا
كاجرا كويند آذريو و اذريويه و بيخ زيلار و فلار و
كليم ثوي و قضيب ثوي و بيخ ارطيش و قعيلا بوس
و سطو نيون شير ازي چو بك اشنا و بخور مريم و شجره
مريم هندي هتاجوري زن اكر بخور كند بچه بيندازد و مضر

اخت مصلحان رب معورد و بدل نیم وزن ان باد اور **اذان**
الفار بفتح اول و ثانیه و اناغیس و سمق و سمیون و ریحان داؤد
و شمشیر و علوب و عنقر و مرو قوس و صقیر و مرزنجوش و مرز
جوشی و مرزنکوش یونانی مروس و حشوه الفنا هندی مروه
جهت گزیدگی افعی باشراب آشامیدن و بر جای گزیدگی عقرب یا
سرکه ضماد کردن نافع و مضر مثانه مصلح وی خرفه **اذان الفیل**
بفتح اول و ثانی و فیلجوش و فیل گوش هندی کنول در
فیل جوش گفته شود **اذان الجدی** بفتح اول و ثانی لسان
الحمل هندی گکروند آب ان وقت بول را نافع حابس
زنان را باقی خواص و بدل در لسان الحمل گفته شود **اذان**
الارنب و اذان اتان و اذان الغزالی نوعی لسان
الحمل پارسی گاوزبان هندی گکروند جهت تقویت
دل بی نظیر است **اذان الدب** یونانی فلوس هندی
تخم گهی کنوار در صبر گفته شود **آذریوبه** بیخ زیلاک است
ارباط و کاوی هندی درخت
کدو و در قرعه گفته شود **آرا** و حلدران و علک رومی
و کیفه هندی مصطکی در مصطکی گفته شود **ارسطوخیا** و ارطو
وزراوند

اذان اتان ... اذان الغزال ... است **اذان الغزالی** لسان الحمل است

وزراوند طویل هندی کچور در زرنباد گفته شود **ارمینا** و
نوشادر و نوشادر هندی و جوکهار در نوشادر گفته
شود **ارقان** و رقان و زنان و یرقان و یقولیون
فارسی حنا هندی مهندی در حنا گفته شود **ادخیر**
ان قسم مروه است در اذان الفار گفته شد **اربیان**
ملخ و جراد البحر و ملخ دریا و ماهی ریسا هندی جهینگه باه
را زیاده کند خلط افزاید مصلح ان ارسان و روغن
بادام **ارنب بری** لاغنورش و لاغوش و لاغوینی
پارسی خرگوش هندی سسا طلای خون ان برکلف و
بهق شود مفید بریان کرده طلا کردن سنج و سموم را نافع
پا روی بر زن او بیرند البته نشود مادامیکه باوی
باشد از گوشت ان خون غلیظ حاصل شود مصلح وی روغن
زیت یا با زیر **ارمتاین** بفتح اول قلقل و قلاقل و
قل قلان فارسی انار صحرائی و هندی بنده ری مرسنج
دارم او روی خواص اینی در مغات گفته شود **ارسانیقون**
پارسی زرنیخ هندی هرتال چهار قسم است در زرنیخ گفته
شود مرسنج اردال **ارسطو** زراوند طویل **اروی** قلقاس است

ازاد درخت در هر زمینی طبرستان است
شیر ازین یا حک وطفک پارسی وطاق هندی درخت بکاین
عصاره ان جهت سموم نافع وثمران سرفه بلغمی را مفید
ورق وی موی را دراز کند چون بشویند ومربی الف
هر نیم بکتری ادهی بیون ویا کهان بید تخم بماتنت
اسفیداج خاکستران که بر زخم تازه
پاشند خشک کند مفرا است مصلح ان رب غوره در عرب
هرشنه پارسی تنکر وکازران کویند **استرخا** در زرنیخ
کفته شود **اسبری** هندی انجروب صحرائی در مو لغم
کفته شود **اسموسا** وان زورد است در ماش کفته شود
اسطوخودوس وشاه سفرم وروی موقف الارواح نیز
نوعی باز بو ولون ان سبز باشد وصرع را نافع ومقوی
دل زهر خورده وبکرنده جانوران ۳ درم سود مند و
غثیان ارد مصلح وی حاما ان یا صمغ کثیرا **اسبوس** و
زهره پارسی الوس هندی نمک چینی سفید رنگ زردی
مایل سفیدی چشم را زایل کند بکشیدن چشم **اسقنقور**
پارسی سقنقور وسقنقس وورک ماهیچه هندی ریک ماهیچه
دا سقنقور

در سقنقور کفته شود **اسقوردیون** پارسی سقوردیون عربی ثوم الحیه و
ثوم بری پارسی سیر موش هندی لهسن حیض راند ازاد ویست تریاق
فاروق است در ثوم الحیه کفته شود بدل او ثوم الذکر وبکندیل
بلوطی **اساروب** هندی کشنونا ویوهکر مول بماء العسل سقاء
را نافع حیض راند مضر شش مصلح وی روغن بادام بدل او
زنجبیل **اسقیل** وبصل الفار وبصل القئ وبصل الفیل
وبصل العنصل وبصل الفیصل هندی پیاز دشتی جهة
صرع ومالیخولیا سودمند تیزی چشم را مضر عصب سلیم مصلح
وی حماما وشیر تازه بدل ان بلیوس مرسه کاندا کندری
اولی کندی اروی **اس نیکم** وفیطس وعمادو اکاورند
پارسی مورد هندی موزلو اکلش خفقان را زایل کند تخم
وی سرفه را نافع بدل وی ورق توت ضرر ان طبیعت
بندد مصلح وی بنفشه **اسفید سفید** وخردل سفید و
وحرف سفید پارسی تخم سپندان وخردل سپید لعوب حب
الرشاد هندی سرسون انواع ان در حرف کفته شود هر سه
وکندری وشهور مسون **الفنجاج** هندی ساک یا لکه
ملین سینه وسرفه وشش را اکر بی بعه سودمند مضر مزاج

سرد مصلح ان فلفل و زنجبیل **استوروش** و خبث الحدید هندی
کیت لوها در خبث الحدید گفته شود **اشنه** بفتح اول و ثبت
العجوز و کرس ماپه بغدادی و پارسی دواله و دوال
هندی چریله بخور وی جهت صرع و اختناق رحم را نافع
اگر در حوت نهد ان تنقیه حیض راند اکلش قی را بندد
سائده خفقان را سود دهد مضر روده مصلح ان انیسون
بدل او قردمانا و اسقول **اسراش** هندی سریش پارسی
زنان هند نیز سریش خورند کرده بیات مند حیض راند
مضر ان مرخی فم معده یعنی سنجی معده مصلح وی گلقند
اسرنج بکسر اول و سرنج هندی سفیده قلعی در سند و قس گفته شود

اشنان بالضم اول پارسی حرض عربی غاسول هندی موردم
پنجدرم اکلش عسر البول بکشاید یکدرم او حیض راند پنج
درم او بچه مرده و زنده بیرون ارد و ده درم او سم
قاتل مضر مثانه مصلح وی عسل با تخم خربزه چون انرا بو زنند
استحار شود **اشقاقل** و شقاقل بفتح اول و شتقیل و جرا
قلیطی پارسی اکر ذر البری هندی سریالی باه را زیاده کند و
وقضیب

وقضیب را محکم کند و ادرار بول و شیر زنان زیاده کند چون بخور دیگر کند انداند
شربت ان ۳ درم مضر شش مصلح ان عسل بدل ان چلغوزه و در شیراز نیز
گفته شود **اشخیص** و درخت کرم دانه قسم مازریون و خامالاون و
شیر ازی پارسی و خالق النمر در مازریون گفته شود

اصابع هرمس بفتح اول و شکوفه سورنجان هندی گل بانوجی بویدن
ان صداع سر و باد در دماغ بشکند اکلش با زنجبیل باه را زیاده
کند **اصابع الفتیات** بفتح اول هندی تلیپی در و نخمشک گفته شود
اصابع القداری و انگور زیتونی هندی داک سیاه در عنب گفته
شود و بمر هتی کالی داک بکنده ڑی کری در اکشه **اصول الاربع**
پارسی بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ کبیر و بیخ کرفس را نیز گویند
هریکی جدا گانه گفته شود **اصل المرجان** پارسی بیخ لبد هندی
کملی یکچڑ در لبد گفته شود **اصل الوف** و دیوسا نیطیس یونانی و
درافیطون هندی بیخ کنول سده جگر و سپرز و کرده را بکشاید **اصل
القصب** پارسی بیخ نی هندی بانس یکچڑ در عضو یکه پیکان
مانده باشد ضماد کنند بیرون ارد **اصل الراسن** پارسی رسن
ترکان بدر هندی جیت در راسن گفته شود بکنده ڑی چیکچی گیرا

اصل السوس الابیض مشهور بیخ بنفشه و ان قسط شیرین است در محاق
کفته شود اصل نیلوفر هندی پارسی قل و فاغیه مضر الاب بول
منفعت ان در فاغیه کفته شود اصابع الصفر و کف عائشه و
کف مریم اکلش جهت رعشه و جنون مفید اصل الیبروح التفاح
و یبروح مشهور هندی بیخ لفتی و لکهنا در یبروح کفته شود
اصل الکرفس هند اجمود کی جڑ در کرفس کفته شود اصل الهندبا
مشهور کاسنی کی جڑ در هندبا کفته شود اصل الاذخر المر بیخ درخت
بادام تلخ با سرکه و روغن کل بزنند و بکوبند ضماد ان صداع
را نافع اصل السوس و اصل المنک پارسی بیخ بنک اصفهانی
اندوه کرمانی بیخ مده کازرونی در اذر طبعش معتدل خونت
حلق و قصبه شش و تشنج بنت اند در دسینه و جکر و جرب مثانه
و سرفه را نافع اصل الفلفل و فلفلمویه هندی بیخ پیلا
موڑ در فلفلمویه کفته شود اصل الرازیانج پارسی بیخ
رازیانج هندی بیخ سونف در رازیانج کفته شود اصطرک
بکسر اول و اسطرکا هندی کویند درخت زیتون جهت سعال
و نزله نافع مولد منیات و صداع مصلح وی بنفشه با شراب
نیلوفر بدل ان چند بید استر

اضموط و اطماط و اطموط و طوط
و فندق رومی هندی ریته بیخ را زایل کند باه را زیاده
کند و چند دانه او در اب مالند تا کف بر اید بمار کزیده بخورانند
تا قی کند کف مذکور بر زخم کزیده مار مالش دهد و نیز در چشم کشند
زهر دفع شود

اطریه بکسر اول پارسی رشته و نان فطیر هندی روتی آرد
بی خمیر کرم و دیر هضم با روغن و قند سرفه و شش را نافع و
مصلح وی فلفل و زنجبیل اطباء الکلب بفتح اول پارسی
نی طبه و محاطبه در سیستان کفته شود هندی سوره و سوره
و کنڈری چلکائی اظفار الطیب بفتح اول پارسی ناخن
بریان تبریزی ناخن دیو و ناخن صدف و ناخن بویا و
ناخن خوشبو هندی نکهه در عبیر و عطریات داخل کنند و
زن در شیب خود دود کند حیض راند اکلش خناق لحم
و خفقان و در معده و جکر را سود دهد ادمان ان سحج
امعا پیدا کند مصلح وی کل مختوم بدل ان قصب الذریره

اعین السرطین پارسی سکنبویه عربی خم العصابع الاداق

٥

تخم اثراحید الفقد موب ان سنجوبه هندی پیپل سنبالو در بذر
الفلنجکشت گفته شود ۳ نوع است سپید و سیاه و سبز

اغیس و اغیرش پارسی جوز رومی بار درختی باشد و صمغ
ان کهربا است و بعضی چوب کهربا گویند در کهربا گفته شود اثمد
پارسی توتیای مرکب و سنجدی و کرمانی و مصری و در کحل
گفته شود و قسم دیگر یکی سبز که هندی نیله توله و دیگر سنگ
بصری هندی کهلکیری و سرمه را نیز گویند و ان در اثمد
گفته شد اقسام است و خواص هر یک به مکان خود خواهد
آمد ~~افلاطون~~

افلاطون و مقل هندی گکلو در مقل گفته شود افرنجمشک
و فرنجمشک و بلنک مشک و فلی مشک و برنجمشک پارسی قرنفل
بستانی شیرازی بالنکوی خولد هندی تلسی بوئیدن ان
سده دماغ بگشاید و خفقان بلغمی و سوداوی و بلوا سیر و
جگر و دل و معده سرد را نافع مضر دماغ گرم مصلح ان انقشه
بدل ان قرنفل افربیون و فرفیون پارسی صمغ عربی مازریون
هندی الجزوت در فرفیون گفته شود افیون و فرفیون عربی

عصاره

عصاره خشخاش هندی اپهون خالص است درد اب انداز و حل شود
و سرخ گردد و در افتاب گرم نهند نرم شود و معشوق ان اب را از نو کنند
بار وغن گل و زعفران در گوش چکانند درد زایل کرد اند با شیر عورت
در چشم کشد درد چشم را سود دهد دو درم او کشنده بود مصلح ان فلفل
و ادرک و دار چینی و بدل ان ۳ وزن او بذر البنج و تفاح افتیمون
و خرق و لب الشعر او در منه رومی هندی قسم مروه ضماد او بر گزیدگی
عقرب نافع مضر صداع مصلح وی خرفه افتیمون زیره رومی

اقاقیا عربی عصاره قرظ و قرظ تخم خار است پارسی کرت هندی
رس درخت ببول چون بیاض مند سیح را نافع در چشم کشیدن روشنی افزاید
و طلاء ان جهت شکستگی اعضا بود مند بدل او عدس مقشر اقحوان
بفتح اول و احداق المرضی زبان مصر کنگاش یونانی و مابیون
زبانی موصل شجرة الکافور پارسی گاو چشم عربی عرار و عین البقر
شیرازی بابونه گاو گاو زر ونی گلی گاو و بهار العرایس عین الجمال
هندی گل شب بو و اب او بجای ظهار مالند قوت مجامعت را بار
دهد بوئیدن او خواب اورد مقدار ۳ درم او ممان ان سنگ مثانه
و گرده بریزاند و مضر معده مصلح وی انیسون و کشنیز و قند و

وگل ریحان را نیز گویند **اقویلاسمون** یونانی روغن بلسان وروغن
ارنڈی را نیز گویند در بید الخیر گفته شود **اقماء الرمان** هندی
و نار مشک هندی بیل در بیل گفته شود و بیخ انرا مغات گویند در
مغات گفته شود **اقلیمیا** و قلیمیا هندی کیث لوها و مس وغیره
خواص ان در حبوبات گفته شود **اقومالی** پارسی ماء العسل
ان یکحصه شهد و دو حصه اب مرکب نمایند خوردن خون فاسد را
نافع باقی منافع در ماء العسل گفته شود **اقط** کشک الشعیر
پارسی جوکا شیره روستایان شیر از احصات نامند و بلیلیو هندی
ابستو دیر هضم معده را بد بود و بریان کرده خورند شکم بندد مصلح
ان کل انکبین اقارون و عود الوج هندی بچ در عود الوج گفته شود

اکج و تفاح بری هندی سیب صحرائی در زعرور گفته شود **اکروفس**
درخت کهربا و جوز رومی در کهربا گفته شود **اکشوث** و کشوث
و سکوتا و خمول هندی مرواد ربندر کشوث گفته شود و امرد
بیل را نیز گویند در فقو گفته شود **الکمکث** بکسر الف و حجر ا
الولادت و عقاب یونانی طیطس شیراز کس ابلیس یعنی
یعنی خصیه ابلیس هندی کجله سیاه اثیره رنگ باشد دوهه

ان اذن

ان زیر زنان البتن و مجموع حیوانات کنند زود بر آیند در کتب سیبه
بر ساق حیز زن البتن ببندند اسان بر آید پشم بد ان الوده
ث فه کیرد البتن شود و بر درخت بندد که بار انداند بار
دیگر نیندازد بدل ان فاو انیا **الیه** پارسی دنبه گوشت
ان دیر هضم و غلیظ مفسد معده مصلح ان زنجبیل و پلپل و
دارچینی **الانیون** درخت راس است هندی روس
و جیت در راس گفته شود **اکل نفسه** بفتح الف و
و فیون در فربیون گفته شود
الیه پارسی دنبه گوشت ان دیر هضم و غلیظ مفسد معده
مصلح ان زنجبیل و پلپل و دارچینی **الانیون** درخت **آلوچه** جر سفد لت
راس است هندی رواس و جیت در راس گفته شود
ال و اموس و انبوس و زنیان و سانفارسی و نانخواه هندی اجوائن
در زرنیان گفته شود **السنة العصافیر** هندی اندر
جو در لسان العصافیر گفته شود **الجوز** ابوخلف آمت **الاجید** دو داه شو اثر لث
اموس و انبوس و زنیان پارسی نانخواه هندی اجوان
در زرنیان گفته شود **امعانیس** بلغت رومی عاضر و
حضرم و هندی ابغوره در حصرم گفته شود **امعاد الارض**

وزغار پارسي خراطين هندي كيچوه در خراطين گفته شود امغيلان
يوناني شوكة المصريه ومغيلان هندي ببول ورق ان بپوشيدن
لث وسفل را نافع املج ابو باربسثا
انبرباريس پارسي زرشك ورابع وزرشك پارسي زبانان هند
زرجوبه صفرا بشكند تپ را باز دارد تشنگي بنشاند شكم از سردي
جگر روان باشد ببندد مضر بطبع لبة مصلح ان جلاب بدلش
تخم گل انجوك ومرزنجوش هندي مروه در اذان الفار گفته
شد انجل بفتح اول وكسر ثالث وعسل وگل خطمي هندي
گل خيري در خطمي گفته شود انخفطينا وبلوسيطون و
سيطوس وعيم وحل وسمار شوك مصري پارسي گلنار يعني
جلنار شيرازي گل صد برگ هندي گل انار يعني بر يعني نزاره
در جلنار گفته شود انيسون پارسي رازيانه رومي وگل
نانخواه هندي سونف رومي وخطائي باجاي نوشند بول
راند باد شكم را تحليل كند تشنگي بنشاند شكم ببندد بخور
ان در شب يعني صداع ونزله سرد را نافع وشهوت
جماع انگيزد در چشم كشند سبل كهن وشبكوري كهن را نافع
سنون او بيخ دندان را محكم سازد مضر بامعا مصلح ان تخم
رازيانه

رازيانه بدل ان تخم شبت اناركيوا فارسي وهندي خشخاش در خشخاش
گفته شود انثنا بكسر الف وزبيب الجبل پارسي مويزج هندي داك
درعنب گفته شود انجدان وانخبان پارسي انگدان وانكوان
دو نوع است حلقيت ومحروث هندي درخت هينگ جيتر
نمي كشنده وبرخنازير ضماد كردن تحليل ارد وضماد ان با پوست
انار بواسير را نافع كبير هضم است بدل ان بيخ ان انفاق
بفتح الف وروغن زيت است از زيتون نارسيده گيرند در زيت
گفته شود انجنيا والخوبا در اشنان گفته شود انوسيا
وشقايق هندي گل لاله در شقايق النعما گفته شود انطوتيا
بفتح اول وكسر واو هندي كاسني شامي جگر گرم را نافع انب
وحدق بفتح الف وكسر نون ودغد ومقد وكبير كي حيض
وبادنجان هندي بيگن در بادنجان گفته شود وبم بيتي
وانكي وبكينڈي يدني كائي انقلسودا وجدوار وماه
بيرويه هندي نربسي در جدوار گفته شود انالبق وانحره
هندي انتكس در حب الزلم گفته شود انفحه پارسي پنير مايه
گرم وخشك است پنير شير هر حيوان تفصيل گفته شود انفحه
الارنب فارسي پنير مايه خرگوش باشد كه بياشامند صرع را

اناغيس سمق ...
الجبلي الوكشته است

انقواطيه ۷
اسمت ۵

نافع انفحه فرس بنیر مایه اسپ جهت اسهال فرمن و ریش روده
رانافع انفحه الظباء بنیر مایه اهو و انفحه الجدي والظبي
والحمار الوحشي والخشف والفحل وقوح الجاموس والابل کوف
منذ بعه جهت زهرها و بعد طهر زن شافه کیرد آبستنی را
باز دارد بنیر مایه شتر مقدار نخود با کرم پیش از مجامعت
بیاشامند قوت باه زیاده کند انفحه ذب بنیر مایه
خرس و بیه الف انقوديا د ونار مشک هندی بیل در
بیل کفته شود انجره هندی اتنکس در بند و رات کفته
شود انکوزه حلتیت است انجدان پارسی انکوزه است انکشت کنده هندی هینگ

انار صحرائي
هندی ... است

اوسفیده بفتح اول پارسی نیلوفر سفید و اوس هندی
کنول سپید رطوبات یکدرم از شربت یکدرم ادماوا
و اوتو دیاان عصاره قثاء الحمار هندی کنکری کهیا
در قثاء الحمار کفته شود اوداساليون بفتح اول و
ثالث کرفس کوهی و فطراساليون هندی اجموده پهاری
در فطراساليون کفته شود اوقیمس بفتح الف یونانی
بادروج و کل لسان افروز و صنوبر و مفرح القلب
المحزون و شاه سپرغم هندی ببری تاج و روس ابهل
اوبهل ۵

وریحان

وریحان حبشی هندی نازبوی سیاه در ریحان ها کفته اورس وی بفتح
الف پارسی تخم و بل هندی درخت کاجو در صنوبر کفته شود و بعضی سرو کوهی
را کویند و در اهیل کفته شد اوذ بفتح الف و کسر واو پارسی مرغ ابی
هندی بن کوکڑی کوشت آن و پیه آو مع و فضله‌ای غلیظ پر کند اوده
بضم الف یونانی ابر ماء هندی پانی و جل در ماء کفته شود کندری
نیز اوتو یونانی شراب عسل در عسل داود کفته شود

اهلیلج اصفر پارسی هلیله زرد هندی پیلا هرڑا جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشیدن نافع اکالش خفقان را سود دهد مسهل صفرا است
مصلح وی اگر کوفته با کرم کنند بدل آن پوست انار اهلیلج
الاسود پارسی هلیله سیاه شیرازی هلیله مبوتری هندی زنکی هرڑا
جذام و سپرز و بواسیر را سود دهد مضر جگر مصلح وی عسل بدل آن
هلیله کابلی اهلیلج کابلی هندی سروالی هرڑ لڈه حفظ افزاید و
درد سر و استسقا و تب‌های کهنه ببرد بریان کرده بر شکم بندد مسهل
صفرا و بلغم باشد مضر به سپرز مصلح آن عسل اگر هر روز
تمام سال یک هرڑ لڈه مربا بخورند سیاهی مو کنکا هد الف
ایدع وخون سیاوشان

وشان وقنطا ودم الاخوين هندي منجيت دردم الاخوين
كفته شود **ايهقان بري** بلساني لعت وبري را ايهقان وخردل
بستاني را اكف عايشه بپارسي كنكر شيرازي كنكر كي در جير
كفته شود هندي قسم بكيس **ايل** بفتح الف وكريا وكاو كوهي
چهار نوع است هندي سانبر كو تست او ديرهضم وقوح امعا و
اسهال كهنه ويرقان ودرد مثانه را نافع اكر پاره پوست
او با خود نكهدارند مار كرد ان نكردد **ايرسا** بكسر الف و
سكون يا بپارسي بيخ سوسن اسمانجي كل وي سپيد وزرد
ولاجوردي هندي شود بيخ سوس دشتي فالج وتشنج وصداع
مزمن را نافع بول وحيض راند بر زخم كزندكي مار ضماد
كند سرفه بلغمي وسينه را نافع بعسل زنان بخود بركيرد بچه
اندازد مضر شش مصلح ان عسل بدل ان روغن تفاح

باب الباء ع بي ١ بادنج وراح

وان جوز هندي وبارجيل ونارجيل هندي نارل در
نارجيل كفته شود **باقلاو** جو هندي سيم چون بكوبند
وبر بيضه طپار كوفكان ضماد كنند موي رستن باز دارد

خنطبانا ان بهيان بتبيد بيخ شروبيه كه چكله در تحتي رفت

طلاءان بهق را زايل كند بغايت ديرهضم خوابهاي اشفته ارد و نفاخ
وخارش بدن الد مصلح ان مقشر بريند با نمك وزيره ودارچيني وفلفل
بدل ان بلسر **باقلاء قبطي** وجام سيه هندي كهر سنبل درجام سيه كفته شود
باقلاء مصري وترحس قسم سيوم است ودر ترحس كفته شود **بادر نجبويه**
وبادرنبويه وباد رنك بويه وترنجان وبقلة الاترجيه بپارسي بالنكو
دو نوع است سپيد وسياه هندي آت وسيتا بهيل وشربه خفقان
را زايل كند وعلتهاي بلغمي وسوداوي وسده دماغ وقوت دل
وجكر را مفيد ورق ان بانمك ضماد كردن مضار زهر عقرب و
رتيلا وسك ديوانه را سود دهد وبانمك ضماد نمايند خنازير را
نافع باشد بدل وي در تقويت ابريشم وچهار دانك پوست ترنج
بادزهر بپارسي پاو زهر عرب حجر التيس هندي نيز پاو زهر در حجر
التيس كفته شود **بادآورد** وشوكة البيضا وشكاعه هندي ونما
و درهما بيخ او مسهل بلغم لزج وتخم وي نافع خشت اورام بلغمي و
نفث الدم وضعف معده مضر شش ومصلح وي فستقي بدل
وي در تبهاي بلغمي شاطرج **بادنجان**[2] وانب ومعده وغدو
حلق هندي بكيس در روغن بريان كرده بخورند شكم راند و
مولد سودا وبواسير وجذام وصداع وبخو اكل وي بار وغن

بابونه[2] بابونج است

بنفشه یا روغن بادام تلخ بر بواسیر طلا کنند زایل سازد مصلح وی
درد انکه جوشانیدن یا روغن کنجد یا سرکه خورند **بابونج**
و بابونه و اقحوان هندی کل نار بو جهت صداع سرد و تپهاء
خاصه تپ عفونت و سودا را نافع درد ان اشنیدند سنگ گرده
بریزاند و حیض و بول راند و بچه بیندازد و سر ورم ضماد کردن
نافع مفرطی مصلح وی عسل بدل ان برنجاسف و کل اشنه بو
را نیز گویند در اقحوان گفته شد **بادروج** و جوکی نوع ریحان
کوهیست در دامن کوهها باشد عصاره وی در چشم کشند جلا
دهد بسیار خوردن تاریکی چشم ارد بر گزیدگی عقرب و زنبور
ضماد ان نافع مولد خلط سودا است مصلح ان تفلقه ا
الحمقا **بابونه کاو** و اقحوان یعنی کل اشنه بود در اقحوان گفته
شد **ببرالہ** و زراوند طویل هندی کجور سنه در زراوند
طویل گفته شود **بابادی** یونانی فلفل سیاه هندی کالیمرچ
در فلفل گفته شود **ببنغ** شراب خرمای تر در خمر بیاید **بلنجم**
و ثمرة الطرفا هندی پیل جهاؤ الو لهاان در طرفا گفته
شود **باطس** بفتح اول و ضم ثالث و علیق هندی او
تنکنا زه در علیق گفته شود **بجنجات** و عصی الراعی و
بر الیاو ال

۷ باره اثیون و زیتون اینسم **بالعنیق** کاه و فرفیون

بر سیاوشان و نوشیان دار و لبطباط و خنجره و شطباط و برجوه
و فقید اس شیر از کرسنه بکرمانی سرخ مرد هندی راجکیره در عصی
الراعی گفته شود **بخور مریم** و شجره مریم بیخ اسراعطیث و فصیل ا
السوس هندی بهاتاجوری و پنجه مریم چون زن بخور برگیرد حیض راند
بچه مرده و زنده اندازد الکلش پرقان را نافع صفت بیخ ان
دراز ریون گفته شد
بدلیون و مقل هندی کلکور در مقل گفته شود **بدشنا** لفظ یونانیست
و بدسکان و بدکشان و بدشقان و قاتل ابیه و کف الکلب و
لباب هندی عشق پیچه در لبلاب گفته شود بدل او درونج

برحنطه و قوم و قمح پارسی کندم هندی کیهون در حنطه گفته شود
برنج کابلیا و ابرنج و برنق پارسی برنکه هندی بای برنگ درد
مفاصل را سود کند شربت ده درم با شیر تازه حب القرع را
بیرون ارد مضر به روده مصلح ان کتیرا بدل ان سیم و
قنبیل **برهلیا** بفتح اول و کسر ثالث و بذر الرازیانج هندی
تخم سونف در بذر الرازیانج گفته شود **برشیان دارو** پارسی عصی
الراعی هندی راجکیره در عصی الراعی گفته شود **برجنت**

بکسر اول وثالث ویملول وعملول وبرغشت وفوبل وقنابری عرب
شجرة البهق شیرازی لوده کاذروینه بریخ کنجک هندی انتر کنگا در
قنابری گفته شود **برس** بکسر اول وقطن وقطوطا وعطت و
کرشف وشحم الارض وینبه وتازه انراقور وکهن انراقضم هندی
روئی وکیاس در قطن گفته شود **برنجمشک** وافرنجمشک وحبس
القرنفل هندی تلسی در افرنجمشک گفته شد **برغونی** وبذر قطونا
وافیوس یونانی فسلیون هندی اسبغول در سهسکرت اکتاریره
در بذر قطونا گفته شود **برداسیا** ولسان الحمل هندی لکوبنده در
لسان الحمل گفته شود **برنجاسف** عربی شویلا شیرازی برگ برا سک
وبوی مادران هندی دونا ضماد ان درد صدر وسنگ مثانه
را نافع ۳ درم ان بنوشند بحیه وشیم را ابیرون الد مضر بکرده
مصلح او انیسون بدل وی بابونج **بردی** بفتح اول عرب حقان گیاه
است که در اب روید در مصر کاغذ سازند هندی پیترا در زخم
پاشند جراحت را خشک کرده اند وناسور را با صلاح اورد چون
برکشند ماننده نیشکر باشد **برطانیقی** ولسان افروز هندی
سبزه وناز بوی سفید در لسان افروز گفته شود **برسیاوشان**
وشعر الجنا وشعر الارض ولحیة الحمار وشعر الخنازیر وساق
الاود

الاسود ورصف الاسود وکزبر وشعر الغول پارسی پرسیاوشان
کرمانی کورسو وسنفطی برسوم واهل بخذفت هندی راج هنس
وسنبل ۳ درم حیض راند سنگ ریزه راند شکم بیند بحیه و
شیم بیرون الد اکلا وطلاء کنند که سنگ دیوانه ومار و
عقرب وخنازیر ویرقان وعسر البول را نافع مضر سپرز
مصلح ان مصطکی بدل ان هموزن بنفشه یا رب السوس
برشوم بزبان تمد قصب هندی بانس در قصب گفته شود ق
بذر قطونا فارسی اسفیوس یونانی
فسلیون شیرازی سنکود ونوع سپید وسرخ هندی اکتاریره واسبغول
تشنگی بنشاند بریان کرده خورند شکم راند وبریان ان با روغن
گل شکم بیند در بر ورمهای گرم وصداع را با گلاب ضماد کردن نافع
گرم اگر کوفته خورده باشد مصلح ان فلفل وحلقیت ودوا المسک
بدل وی تخم تورک **بذر الکرفس البستان** هندی اجمود
هموزن قند با روغن گاو چرب کرده ۳ روز بخورد باه را زیاده کند
مضر شش مصلح ان حمام بدل او تخم کرفس یا فطراسالیون **بذر
الکرفس جبلی** هندی جنگلی اجمود در فطراسالیون گفته شود **بذر الخبازی**
پارسی تخم خیرو کرمانی بیرکن هم خطمی هندی تخم خیرو خورد سنج وریش

روده را نافع بدل ان تخم خیری بزرگ **بذر الخطمی** هندی تخم خیری
بزرگ پارسی که بر بهق طلا کنند در اقتصاب کشیند سودمند و ذات الجنب
را نافع اکلش خون شکم بند د بدل وی تخم خیری خود بود **بذر الرطب**
و بذر القراح و بذر الفصفصه و بذر الفت و بذر العنب و
بذر القصب و بذر العلیف پارسی تخم اسپست هندی جو کیکا
بیخ دل را قوت دهد بدلش تخم شلغم **بذر الجرجیر** پارسی کیر کیر و
کیکیج شیرازی کیکرک و هندی تخم [illegible] باه را زیاده کند بر
زرده تخم مرغ نیم برشت افشانند و بخورند مجامعت را قوة
راد هد مضر مثانه مصلح ان کتیرا بدلش کند نا **بذر المط** و حب
القلقل هندی انار دانه دشتی در حب القلقل گفته شود
بذر الخمخم پارسی شغنترک اصفهانی خاکشی تبریزی سوارن
شریجه مراکشوه هندی کات ماند ادر لسان الثور گفته شود
بذر السرمق و بذر القطف هندی تخم پالک در قطف گفته شود
بذر الخرفه و بذر البقلة الحمقا و رجله و فرفح و بقلة المبارکه
و بقلة الزهرا و بقلة السلنه و دندان سا و کف و فرفحیر
و ذوقلبی و حقوق پارسی تخم تورک اصفهانی بر پهن کرمانی دیگر
تبریزی تخم کان هندی تخم لونیه جهت دلو جگر که از گرمی باشد

وتپهای

وتپهای حاره و سرفه کهنه که از حرارت بود مقدار بیخود ریم کو بند
شربت آن بکیرند مضر شهوت و سپرز مصلح وی قند بکلند شری
بیخ کودری بدل او بذر قطونا **بذر رمان البری** هندی انار جنگلی
در حب القلقل گفته شود **بذر جزر البستانی** پارسی تخم گزر هندی
گاجر بکیدام اکلش با یکدرم قند باه را زیاده کند استسقا
را نافع بدل او انیسون **بذر جزر البری** و دوقو بکنند ری بیخ
کوزری هندی سر باید در شقاقل گفته شد و نیز شقاقل گفته
شود **بذر السداب** هندی تخم سداب با شراب دفع زهرها کند
و ضرر ان قطع منی نماید مصلح ان کتیرا یا عسل بدل او
برگ ان **بذر البنج** پارسی تخم منک بنفظی خوراء الرجال هندی
خراسانی اجواین ۳ نوع است سرخ و سپید و سیاه سپید بهتر
و سرخ و سیاه کشنده و عصاره سپید درد گوش را نافع تباه
کننده عقل و خناق و جنون الا مصلح ان قی بعده شوربای
مرغ و عسل بدل ان افیون **بذر الفجل** پارسی تخم ترب هندی
موریکا بیخ جهت نمش و کلف و بهق سپید و اثر زخمها باب
را زیاده طلاء او نافع اگر با سرکه بپاشند مفید قی آورد جهت
گزندگی جانوران بجای تریاقست مضر صداع مصلح آن کتیرا

ونکرو بدل ان حب الرشاد **بذر الکاکنج** هندي تخم کهلا در حب
الکاکنج کفته شود **بذر البوه** زبان خراساني تودري و بلفظ تنلو
وقصیص هندي ساتهري در تودري کفته شود **بذر بلاقیس** در حرف
بابلي وجندل سپید وتخم سپندان هندي کریلون در حرف
کعف لغت **بذر القنب** وشهدانه هندي بهنک در قنب کفته شود
بذر البنج پارسي بارتنک تیرزي تخم بروشه هندي تخم ککرونده
فضول که از شکم جاري باشد بندد **بذر الحماض** وحب الرشاد
شیرازي تخم برنسنک هندي تخم ترنج در حرف قه بند بندد و در تار
جیب عورت ببندند مادام که با وي باشد اب منی نشود
بعد بند بعد جهت ماده صفراوي ودموي مقدار دو درم
مستعمل مضر سپرز مصلح وي تخم رازیانه **بذر الکتان** وشند انک
شیرازي بدرک هندي تخم السي میده او بر ریش مقعد و
جراحات پاشند خشک کرداند اکر با موم وعسل بر سر ضماد
ضماد کنند نفع نماید الکلش منی زیاده سازد ودر تنوار هضم
بعد مصلح ان عسل بدل او عصاره باقلا و تخم هایت
وکندري اکبي **بذر النمام** وسه سبز قسم تخم بود بدیني شود
مقدار ۳ درم حیض راند وقواق وامتلا را نافع مضر کلش

مصلحان

مصلح ان کتیرا **بذر البلیون** پارسي تخم بلیون وتخم ماجوبه وماکبابه
هندي بلیون دو درم عرق النسا را نافع منی افزاید مضر سپرز مصلح
وي عسل **بذر العصفر** وقرطم هندي تخم کرد در قرطم کفته شود
بذر الهندبا فارسي وهندي تخم کاسني جهت تبهاي صفراوي وسده
جکر و یرقان را نافع مستعمل دو درم مضر سپرز مصلح ان سکنجبین بدل
ان تخم کشوث **بذر الکشوث** وجمول فارسي تخم کشوث سر بادی دینار
و تکرنا هندي مروه خلطهاي عفن وعروق از رکها و تبهاي مرکب
از بلغم ومره صفرا را نافع مضر شش مصلح او عسل وصمغ عربي بدل
ان چهار دانک افسنتین **بذر الانجره** وتو تیص وساسار و کشنت
هندي تخم انکس باه را نافع زیاده کند با عسل بر قضیب مالند ططبر
کرداند مضر رسر فرار مصلح ان صمغ عربي بدلش حرف **بذر الرازیانج**
رویه در انیسون کفته شد **بذر الرازیانج** هندي سونف در
رازیانج کفته شود **بذر الفنجکشت** وحب الفقد پارسي تخم پنجکشت
شیرازي دل اشوب وفلفل هندي سنبالو تخم ریتهي نرکوندي و
بکنڈري لکبي پانزده درم با سکنجبین الکلش سپرز و استسقا را
نافع مفتح سده جکر و مسدح ومجفف منی مصلح ان شیر **بذر الکراث**
فارسي وهندي مشهور تخم کندنا و با قطران در شیب بندد ان بخور

کنند کرم را بکشد و در شب بول الیبر دود کنند زایل سازد اکل یکدرم
سنک کرده بریزاند و درم با شراب خورد و مجامعت کند ایچ اذیت
نرسد مضر تشنی مصلح ان عسل و بدل ان تخم جرجیر **بذر الفت** پارسی
تخم شلغم و تخم جلغم هندی کنکو اکلش نعوذ الله و نحو لیج سخت
کنده را نافع مضر سپرز مصلح وی خربزه مستعمل دو درم **بذر
البصل** پارسی تخم پیاز هندی تخم کانده اکلش باه را تحریک دهد
و بکندری الیکدی **بذر السلق** پارسی تخم چغندر هندی
کنکو در سلق گفته شود **بذر القثا** پارسی تخم خیار هندی تخم
لکری ده درم کوفته به بول طلا کنند لون را نیکو کرداند
اکل دو درم بول راند مضر سپرز مصلح آن سکنجبین **بذر
البطیخ** پارسی و هندی تخم خربوزه روده را پاک کند قوت مجامعت
افزاید منی زیاده سازد سرفه کرم را نافع تشنگی نشاند و مضر
سپرز مصلح ان عسل **بذر الورد** هندی تخم کلاب بیج دندان را
محکم کند قلاع را نافع مضر تشنی مصلح ان کتیرا **بذر الریحان**
پارسی تخم شاه نفرم هندی تخم ریحان انواع است خواص یک
دیگر دارند نیم درم بریان کرده خورند سحج را نافع با کلاب تر
کرده خورند قطع اسهال کند مضر گرده مصلح ان مرزنگوش

بدل ان

بدل ان ریحان **بذر الشبت** پارسی تخم شبت شیرازی تخم شو و کادرونی
بر فیک هندی سو واجون دو درم بسوزانند بر بواسیر ضماد کنند نافع
مضر مثانه مصلح او عسل بدلش دو وزن ان شبت یکندری یا سیبک
بذر الکرنب پارسی تخم کرنب شبیه از تخم کلم هندی مشهور کلم اکلش منع
مستی کند منی را زیاده کرداند یکدرهم ان مستعمل اگر زیاده از کمال ان
فرج سازد بچه در شکم بمیرد و مضر تشنی مصلح ان عسل **بذر الانجباج**
هندی تخم بالک یکدرهم تب و درد دل را نافع **بذر بقلة الحمقاء** بذر
الخرفه گفته شود

بارده کهاری ابرکاکیا است برقان بقولیون است

بسر بالضم اول پارسی غوره خرما شیرازی جوکر و دشوار هضم
مضر معده ان مصلح او سکنجبین **بسج** و کندر پارسی لبان
هندی عود در کندر گفته شود **بسفایج** و خشک هندی کنو کیرو
در حنک گفته **بسد** بالضم اول و فتح ثانی و اصل المرجان هندی
مگلی سه نوع است سیاه و سفید و سرخ بهتر سرخ پارسی اخربک
سوخته ان در چشم کشند آب رفتی از چشم باز دارد و ستون ان
دندان را جلا دهد بر مصروع بندند زایل کند مضر گرده
مصلح ان کتیرا بدلش دم الاخوین لستان افروز هندی ناز
بو سپید معده و روده را پاک کند چون دو درم با سکنجبین

خورند بضررشان مصلح وی کشندر **بسباسه** شیر ازی بزباز هندی جاوتری اکل ان

بکلاریم سپرز و سلس البول که از سردی بعد و ریش روده را سود مند فیه

افزاید باه را قوت دهد نعوذ الله و بهر دوا بی حیث سلس البول خورند

بر ناف شیر ضماد کنند نافع مضر بصداع مصلح وی صندل و گلاب بدل ان

چهار دانگ وزن ان جوز ~~بفتح اول وضم ثانی پارسی بذر~~

~~قطونا هندی اسبغول~~

بتولیون بفتح اول وضم ثانی پارسی بذر قطونا هندی اسبغول و اکثار ازه

در بذر قطونا گفته شود **بتبتر** بضم اول وضم ثانی و رابعه ورق حنظل

را گویند هندی بات اندرای در حنظل گفته شود

بصل بفتح پارسی پیاز هندی کاندا و غیره

اگر بر گزیدگی سگ دیوانه و افعی طلا کنند نافع اید مضر عقل و لعاب بسیار

الله وافواه یعنی دهنها بواسیر حکت اید مصلح ان سرکه یا مالت یا

کامخ **اصل النزیر** و بلبوس و بصل و بصل ماکول و پیاز النهر شیرازی

پیاز تلکه تبریزی ندیی قسمی پیاز زرد اکل ان پیاز و بهی ارد و باه

را برانگیزد و شهوت را قوت دهد و هضم طعام کند نعوذ الله طلا ان بهق

را زایل کند اکلاً و طلاءً گزیدگی عقرب و تیلا را نافع و نفاخ است

مصلح ان کامخ بعد شیر تازه و کافور بدلش عنصل **بصل العنصل** پیاز

پیاز دشتی

پیاز دشتی در اسقیل گفته شود **بصل الزیب** بصل الزیر است گفته شد

بصل الفار بصل العنصل است در اسقیل گفته شد **بصل الرجس** پیاز نرگس

پیاز نرگس چهار درم بماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بیرون

افتد و نیم عدد در شیر یک شبانه روز نحی کنند و قضیب را طلا کنند

بغیر سر و ادمان نمایند اگر عنین بود بحال صحت اید و فعل عجیب بینند

اگر تنها بر قضیب مالند بطیر کردانند **بطیخ** پارسی زبانان هندو خربوزه

چون شیرین بود مدر است بول کننده و کرده و سنگ مثانه بریزاند و

بیضه الله مصلح ان سکنجبین اگر بوالست و در حمام مالند اندام و

لون را پاک کند بولت و ری با گوشت گاو و بزند زود گوشت را

بگدازد از معده بگذرد **بطیخ زرقی** و بطیخ هندی و سندی پارسی خربوزه

هندی شیرازی خیار کدو و تبریزی زینه و انه بنقط حب پارسی

تربوز هندی ملنگه و متیره رسیده ان شیرین و سرد و تر بمزاج بار

گرم و تیباری محرق و دفع تشنگی کند مضر به پیران و مزاج بارد

مصلح ان قند یا عسل **بط** مرغیست مشهور هندی بلیح گوشت ان

باه را زیاده کند و فربه الولیکی دیر هضم مصلح ان سرکه و بسیر

خشک **بطم** بفارسی بن هندی ون در حب الخضرا گفته شود

بطباط و عصی الراعی هندی راحکیره در عصی الراعی گفته شود

بطراساليون وفطراساليون هندي اجمود جبيا دركي فتي گفته شود

بعر الضب پارسي سركلي

سوسمار شير ازي سركلي ماشرنك وانبكل سوسمار هندي بيه كوه
وانبكل مطلق سركلي حيوانرا كويند بسيد چشم زايل كند وجلا
دهد بعر الماعز پارسي سركلي بز شيرازي انبكل بز هندي بكريكي
ميكيني ضماد ان خنازير را التحليل دهد خشك كرده با باده شيم دران
بجوشد كير د سيلان رحم باز دارد ومانتران كزيد نيز عقرب
وافعي ضماد كنند نافع خاكستران با سركه بسرشند بر كزيدكي
سك ديوانه طلا ان سود مند سركلي بز كوهي بستيقي ديدار قفا بر
ضماد كنند نافع بعر الضان پارسي سركلي كوسپند وميش بر سوختكي
آتش ضماد كنند نافع بعر الجمل شير ازي انبكل شتر چون ببويند
خون رقيق از بيني باز دارد ضماد ان خنازير را المحلل ساند

بقم ودار برنيان هندي

پتنك قطع خون از هر عضو باشد بكند لقيس بفتح اول
اهل شام ثمر ددرختي است چوب ان سخت باشد چون ها
بياشامند شكم را ببندد وريحان را نيز كويند بقلة الحمقا
وبقلة المباركه هندي خرفه ولونيا وكهول ورسبا وخوا اجبار

دیگر در بندر الحرف

دیگر در بندر الخرفا گفته شد صفرا انکند قي باز دارد وباروغن بر سر کنند درد سر که از
حرارت باشد سود دهد مصر جماع و شبکوري وتاريكي چشم مصلح ان کرفس وجبير و
نعناع ومصطكي بقلة الخراسانيه وبقلة فاخته پارسي تره خراسانيه وكندنا
هندي نيز كندنا اشتهاي طعام را باز دهد دير کند ونقصان شهوت مجرور
مزاج را نافع بلغمي را مضر بقلة مباركه وبقلة الزهرا وبقلة اليمنه
بقلة الحمقاء گفته شد بقلة الغزال ومشكطرا مشيع شيرازي رتك و
مشكطرا مشير هندي بود دينه جبكيا در مشكطرا مشير گفته شود بقلة الملك و
تره هندي دو نام وا درشاهتره گفته شود بقلة الاترجيه وبادرنجبويه هندي
اث بيل دربادرنجبويه گفته شد بقلة بارده ولبلاب هندي عشق پيچه
در لبلاب گفته شود بقلة الاعباة وكرنب هندي كلم در بزر الكرنب گفته
شد بقلة الزباد وباد رنجبويه بري هندي اث بيل در بادرنجبويه گفته
شد بقلة الحوكه وذو الخطاطي هندي پود دينه جبكيا در مشكطرا مشير گفته شود
بقر البقرات بقوليون خالات بكبير بفتح اول
بلعت هندي خيار جنبرنبت در خيار چنبر گفته شود
بليلج پارسي بليله هندي بلاره در حيم دكنند
ار غلتي از حيم باز دارد مضر سفل يعني معده مصلح ان جوارش اكثر
بلادر والقوديا وثمرة البلادر هندي بهلاوان واستر جاي

عصب ونسیان وفالج ولقوه وبلغم ورطوبت بدن را نافع قوت حافظه ذهن
را تیز کند وهم بیج بیبا وبکند ریکیار وفوا انرا اچار ولیمو بزرگ
گویند بلسن بکسر اول پارسی عدلسی هندی مسور در عدس گفته
شود بلسن بفتح اول طلی ابیض هندی کهڑی در طلی گفته شود
بلیحات ونحالف هندی دوبا در نحالف گفته شد بلوسطون
وجلنار هندی گل انار در جلنار گفته شود بل بکسر اول
وحب انرا اثل وتخم انرا ابل ونار مشک هندی بیل درخت انرا خاما
اقیط مرضهای سرد فالج ولقوه را سود مند وقی را باز دارد شکم بند
بلنکمشک ونجمشک واو بح مشک هندی تلسی دو نوعست در
او نجمشک گفته شد بلح سبزان راونیع وحلال پارسی غوره
خرما هندی کهجور خام چون در غلاف باشد طلع گویند یا خراب
نجور ند سیلان رطوبات رحم وخون زراز بواسیر ایدبه بند و
دیرا ازمعاء بکذبو مصلح وی خمیر بنفشه بلبوس هندی پیاز
باغی در بصل الزیر گفته شد بلبان بکسر اول وثانی درخت
مصرلیست واندر انیز گویند وصفت حب او در حب البان
وروغن رادر دهن گفته شود بنفسج وبنفشه مشهور هندی
بنفشه جمادان بار ذجو صداع وسرفه گرم را نافع مضر سینه

سعلان

سعلان را زیانه بولش ورق حنا بنجکشت وذوخمسه الاوراق وذو
العصابع هندی سنبهالو اگر انرا در زیر فرش کنند منع احتلام نماید مضر
بجامعت مصلح ان صمغ عربی بنابست بکسر اول وصمغ البطم پارسی کندر
وعود هندی لوبان در کندر گفته شود بنج ومنج عربی سکران پارسی
منک وبذر البنج هندی اجواین خراسانی در بذر البنج گفته شد
بنطافلون در بنجکشت گفته شد بندق پارسی فندق مشهور هندی
نیز فندق مغز وی باه را زیاده کند سوخته با زیت بمالند چشم
طفل که ازرق باشد بر سر طلا کنند ازرقی ببرد سیاه کرداند مولد
ریاح معده مصلح وی شکر بدل وی مغز جوز وجلغوزه بندق هندی شود نیز
وجوز الرقه هندی اریته با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد جهت
علت لقوه سه روز سعوط سازند و درخانه تاریک نشینند رطوبت
از بینی روان شود صحت یابد وصرع وسدر و مالیخولیا را نافع کل
ان سعوط کردن باب مرزنگوش سبل و شکوریرا نافع حل کرده
سازند حیض را انگیزه بیند ازند بنجم بضم اول وقبور مشهور هندی
قهوه وبیخ امغیلان وبی جلا بدن را پاک کند بوی بدن خوش
سازد وجگر سرد را قوت دهد بنات القار و دانجه هندی انکنکس در
بذر گفته شد بن والکامه ومری والکامه رقیق وان خورد شدیت

فائده **بنیرمایه** ترکیب تیار ساختن ان این است ... اول بچه ... را ... که بدل ان ... ان را ... در ... خوب ... و ... کرده ... او یعنی ... او ...

کرا از بیخ جو خام با شیره فانیز بسازند در مرسی گفته شود **بنفه** فارسی
شو هندی بتانه قابض است تخم بندد و مولد سودا مصلح وی روغن
بسیار **بنیره** و سپستان هندی لسوره در سپستان گفته شود **بنجنکر**
دان اسم پارسی است و تخم اهر هندی اندر جو در لسان العصافیر
گفته شود **بوزیدان** بوزیدان مستعمل هندی سالم موهی نقرس را نافع باه
زیاده کند و زهرها را الهو بند مستعمل یکدرم بینی افزاید مضر گرده
مصلح ان تخم کزر و قند بدل ان بهمن و زرنباد و وج
بورق انواع است بهتران ارمنی و نطرون و افریقی هندی
شوره باروت برهکه یعنی خارش چشم و بر برص طلا کنند سود
بند با سرکه در گوش چکانند کرم که در گوش باشد بیرون اید با شراب
در گوش چکانند کری ببرد با عسل سحق کرده بر قضیب و خصیه و
کرد ان طلا کنند انعاظ اید و بر بواسیر و ناسور که در مقعد
بود بر و زخم بر شند و بران نهند زایل کند ضرر ان لون
را سیاه کند مصلح ان صمغ عربی بدل ان نمک اندرانی **بور**
بطش هندی سونهکی انواع ان در مرقشیثا گفته شود
بوفیصا و اسفیدار عربی غوب و شجرة البق پارسی و هندی ... درخت
بر در دار گفته شود **بوشادی** هندی شلغم در شلجم گفته شود

بوغلس

بوغلس زبان یونانی لسان الثور و گاو زبان هندی گکات مانند اکلند ...
تینا لکی در لسان الثور گفته شود **بودرنک** و بادروج و ریحان هندی
بابری یعنی ریحان صحرائی و انواع ان در بذر الریحان و بادروج
و بابونه و اقحوان گفته شد **بوجا** بضم اول وان تریاق یخناک ...
است بیخ ان جدوار یعنی ماتوفیی هندی نربسی در جدوار گفته شود
بولوطریخون بضم اول و ثالث بعربی کثیرا الشعر پارسی پرسیاوشان
هندی راجیسن و سنبل در پرسیاوشان گفته شد **بول الناس**
پارسی کمیز ادمی هندی ادمیکا موت هر خون اید ضماد کنند خون
را باز دارد **بول الصبیان** پارسی کمیز کودکان در چشم کشند تاریکی
دور کند اختناق ان یعنی خورانیدن ان کرنا فعی و عقرب
و سگ دیوانه و حکه و برص و جرب و جذام را نافع **بول الدواب**
کمیز چهارپایان هندی جانوران کا موت نطول یعنی مالش ان
داء مفاصل را نافع **بول ابل** کمیز شتر هندی اونت کا موت
ادمان ان دود و ورم استسقا را نافع **بول کلاب** هندی کتے کا موت
پارسی بول سگ بر ثالیل استعمال کنند قلع کند **بول المعز**
هندی چیلی کا موت مالش ان تشنج را اشامیدن ان استسقا را
نافع **بول البقر** فارسی کمیز گاو چون بران نشینند دماغ معده برد

که از بو اسیر بود نافع **بول جاموس** پارسی کمیز جاموس هندی بهینس کا موت با عنبر امیخته
در گوش چکانند دفع درد نماید **بول خنزیر بری** بول خوک صحرائی هندی
جنگلی سور کا موت اکلش سنگ مثانه بریزاند **بول حمار** کمیز خر هندی
گدها کا موت بیامیزند درد کرده را ببرد **بوسته جز زرد چوبه** هندی دار هلد ...
بهار و اقحوان نازبو را گویند و نیز بو را
نیز گویند در اقحوان گفته شد **بهرامج** و رنیف و صومران و الطفل و
گل بید بلخی و بهرام تیز نیز گلی موسی کرمانی گویند پارسی بید مشک
پارسی و هندی نیز بید مشک محرور مزاج را نافع و صفت روغنی
در ادهان گفته شود **بهج** و بوزیدان هندی سالسر موسلی
در بوزیدان گفته شد **بهرام** و بهرمان و عصفر و گل کاجیره
وحشی هندی کسم زعفران در عصفر گفته شود **بهمنین** دو
نوع است سپید و سرخ قسم اول اکنند و سرخ در کشمیر شود خفقان
را سود مند نی و باه افزاید و فربهی آلات کند ریزاند شربت
یک درم مضر بسفل مصلحان انیسون بدلش نیم وزن آن ... ان
~~العصافیر هندی بیقه ... گفته شد در ابقه~~
بیفقه هندی ... گفته
شد در انبقه **بیضه** پارسی تخم مرغ هندی انڈا بهتر و از مرغ
خانگی باشد

نا بهرمان
بهرام است

خایه باشد زرده وی غالب تر از سپیده نیم برشت قوت باه زیاده کند
ادمان آن سنگ گرده و تخم تولد کند مصلحان فلفل و دار چینی و
سپیدهٔ آن در گوش چکانند ورم گرم را سرد کرداند خام خوردن
نزله را سودمند **بیض الورد الانعام و البط** هندی خایه مرغابی
و شتر مرغ و بط غلیظ بود مضر قولنج مصلحان سعتر و نمک **بیضه**
عصافیر پارسی تخم کنجشک هندی چڑیا انڈا باه را زیاده کند
بیضه النمل پارسی بیضه کنک و تذرو هندی انده چکور مقوی
دل است مولد کم و دانه مصلحان مثلث **بیش** انواع است
و بدترین زهرها هندی بچهناگ برص و جذام طلا آن نافع
مقدار دانگی کشنده مصلح آن جدوار **بیش موش بیشا**
و بوجاوان ماه پروین و جدوار است در جدوار گفته شود
بیخ زرشک هندی بولست جز زرد چوبه است **بیه بالنک** البته **بیخ زیلار** فلار است
باب التاء
تانبول و تامول
و تنبول انواع است هندی پان و ناگ بیل بوی دهن خوش کند
اشتهای طعام باز داند و باز دید کند و باه را قوت دهد لب
و دندان را سرخ سازد با کته و سپاری و چونه باید خورد
بدل آن قرنفل خشک **تاس مضیت** زبان بربری پارسی حماض

بیخ ارطینی قصیلا ... بیخ

تاج عن طفر
الميت

هندی تریج در اترج کفته شود تالیس قبر و حرف هندی هالون و سپند
وغیره در حرف سیان هر یک نوشته شود تاکوب وزفیون در
زبان بربری و هندی لونیا در بندر الخرفه کفته شد تاعنه
اسم بربرایست و عاقو و جا در عاقرقرحا کفته شود
تبر بکسر اول و ذهب و زر و طلاو
هندی سونا در ذهب کفته شود
ثج وکیمه وخره عربی کسته السمسم هندی تل کی کهیا در کسبه

۲ تخم دل اشوب
سنبالو است
تخم هینی کنوار
صبر سپید

کفته شود تخم دهل هندی چکیارو کابلی تدرج و تدروه هندی چکوا
کوشت وی بریان کرده سه روز کرم کرم بخورد علت وسواس
دفع شود ترمس بضم اول با قلاء
مصریست قسم سیم طلاء ان برص و بهق و خنازیر و کلف
بعسل و سرکه نافع اید و نفاخ بود مصلح ان روغن کاو تربد
بضم اول و ثالث هندی نسوت و تکرار اسهل بلغم رقیق
ادمان او خفقان پیدا کند مصلح ان کثیرا بدل ان نیمه وزن
حنظل و ترمس تراب القی و کنکر زد وان رس انکنی در
کنکرزد کفته شود ترنجان و بادرنجویه هندی رات
پهل در بادرنجبویه کفته شد تراب الهالک ومرک

موش

موش و شک هندی سنبل کهار در شک کفته شود تریاق روستایان توم
هندی لهسن در ثوم کفته شود تریاق ترکی مومیای در مومیای کفته شود
تریاق الحبیه بعربی اهل شیراز ارس هندی میل چشم سانبر و چیتل
صفت کوشت ان در ایل کفته شد تریاق فارسی وتنباکفاه و
وبا و زهر هندی زهر مهره در حجر التیس کفته شود تریج اترج است

تشنج پارسی خسنج و خمرج اهل حجاز تسمیه شیراز حشیمک
دبفطی طاس و حب السودا هندی چاکسوار تنها نخس بلیغ نموده
بطریق خربزه بر بند و بریشی قضیب ضماد کنند زود به شود مجربست
تفاح پارسی سیب پارسی مشهور
هندی سیب اکر در میان خمیر بریان کند سود مند بود جهت قلت شهوت
طعام و ورق ان بکوبند طلاء ان برای کزیدکی عقرب نافع ادمان
ان دلها اعصاب حادث کند مصلح ان نعناع و کلقند تفاح
الارض لو با بوبخ هند نازبو در بابونج کفته شد تفاح فارسی
خوخ هندی شفتالو در خوخ کفته شود تفاح الجن ثمر یبروج
هندی لکهمنی یعنی بیخ تفیتی در یبروج کفته شود تفاح ارمنی
در زردالو جیبا کفته شود

تقرة پارسی کردیا هندی زیره رومی در کمون گفته شود **تقده**
وکزبره وکبیره و کشنیز هندی کوتهمیر و دهنیه در کزبره گفته
شود

تملول وقثاء بری و تمول هندی انتر کنکا در قثاء بری
گفته شود **تمتم** بضم هر دو تا و سماق هندی تیتا و تتری
در سماق گفته شود **تمر** فارسی خرما هندی کهجور دو شیر
تازه جوشانیده و قدری دارچینی یار کرده بخورند فربه
آمده و باه را زیاده کنند و پشت و کمر نافع منی افزاید
و مضر صداع مصلح ان بادام و خشخاش **تمر هندی** و حمر صیا
هندی املیا جهت تب و قی و تشنگی و غثی و جگر را نافع شربت
نیم رطل جهت قلاع و خفقان گرم را مضمضه کردن کمه
مند بدل وی آلوی سیاه **تمساح** پارسی نهنگ هندی مگرمچهه
سرکین او جهت سفیدی چشم و نور در چشم کشند نافع ضماد
پیه ان جهت گزیدگی جانوران و تب ربع بود مند و گوشت
وی با جفتاج پزند و به لاغر بخورانند فربه کند جگر وی
بخور کنند در خانه مجنون جنون زایل شود و دندان راست
وی بر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد و چشم

چیزوی

چیزوی بر مجذوم بندند جذام زایل سازد

تنبول پان است در تانبول
گفته شد **تنکار** پارسی تنجار هندی سوهاگه تنکنج کهار دو نوع
بود معدنی و مصنوعی جهت دلود دندان نافع و کرم ان از
خوردن کم شود **تنوب** و تبخ مشهور سند صنوبر کوچک و قطران را
زفت و تخم ان را اقضم قریش در صنوبر کوچک گفته شد

توت حلو و فرصاد پارسی توت
شیرین سپید خون فاسد از و متولد شود و دیر هضم مصلح ان سکنجبین **توت**
حامض بهترین وی سیاه و بزرگ التهاب بدن را نافع مضر تشنگی مصلح
وی انار **توت وحشی** و توت العلیق شیرازی توت شکل هندی
توت جهنجا در علیق گفته شود **تودری** و تودرنج و بذر الهوه
و قصیصه شیرازی ترزی اصفهانی قدام کرمانی مادر وخت تتر تری
ذریته هندی ساتهری با شراب پزند بیات شامند باه را
زیاده کند خلطهای غلیظ و لزج را در سینه و ریش باشد نافع
توتیا انواع است توتیای هندی نیلی توته جهت ریش قضیب و
خصیه و مقعد نافع بدل ان نیم وزن ان توبال **توتیای**
الکبیر نوعی از صدف عربی شیخ گویند در صدف گفته شود **توتیای**

اصفهانی و هزیری و توتیای سرخ و توتیای سپید هندی سرمه در اثمد گفته شد
و در کحل نیز گفته شود توتیای بصری و سفالک هندی کلکیری بزبان دکهن
کلکیر و کپیل کیر باشیر دختران و تخم تربوز جهت ریشهای طفلان طلاء آن
نافع و مجرب توتیای رومی و آن چوبیست سفید مایل بزردی و خواص آن
بحکان هر یک گفته شود پارسی کحلان سلیمانی توبال النحاس هندی کیت
تانبه چون مس تافته بکوبند بدان افتد در چشم اکشند تاریکی چشم را زایل
کند اگر کسی خورده باشد مصلح آن سرکه توبال الحدید هندی کیت لوهه
نافع بود جهت ریشهای بد تیزو آبنوس است
تین رطب هندی انجیر تر تالیل و بهق طلاء
آن نافع و بیهی اله و خشونت حلق و سینه و تشنج را از بلغم شور
بود پنجدرم بخورد و طلاء آن سود مند جهت گزیدگی عقرب و
رتیلا و نار رسیده وی با عسل جهت سگ دیوانه و ریشها که
رطوبت از آن روان بود و مولد مره سودا مصلح وی سکنجبین
ساده تین یابس هندی انجیر خشک ضماد آن برد ماسیل و صرع
نافع شراب وی سرفه کهن را زایل سازد در آب جوشانیده غرغره
آن خناق را تحلیل دهد آماس و درد پشت و تقطیر البول
نیکو مضر جگر و سپرز مصلح آن مغز گردکان و مغز بادام بدل آن
حب صنوبر

حب صنوبر تیندو هم بپارسی تیزدو است

باب الثاء

ثافیا و تقیا
و نیتون هندی گوند سداب جبکا پنجدرم آن با ماء العسل سقی
را نافع مضر ضیق النفس مصلح آن قی بعد از آن غرغره شیر تازه
و بدل آن سکر و بدل آن حرف ثارمر و رجو پارسی لوبیا
هندی چولائی در لوبیا گفته شود ثالس قیس حرف با یلا آن بحث
پارسی تخم البیلدان هندی رائی اقسام آن در حرف گفته شود

ثدی پارسی پستان ادوی و ضرع پستان چهار پایه را گویند هندی
کهیری یعنی گوشت اندرون او بهتر آن باشد که از حیوان معتدل
گیرند از خوردن او عورت را شیر زیاده شود مولد بلغم مصلح آن
نمک
ثرط و اثرشی پارسی سریشم هندی سریشی در اسراشی گفته شد
ثعلب روباه هندی
لومڑی در آب پزند و طلا کنند درد مفاصل را نافع پیه آن
در گوش چکانند درد را سود دهد ادمان آن درد گوش و کری
را ببرد پوشیدن پوستین آن سرد مزاج را نافع

ثفاریر بلغت شام شمام پارسی دستود
اصفهانی دستنبویه و در درآب دیز دستنبویه گفته شود هندی
کچره ثفاء بضمتین بهمزه و حرف هندی تره تیزک در حرف
گفته شود
ثعلبان و طولبیدون و قناء عنب الثعلب پارسی سگ انگور
هندی کاموی در عنب الثعلب گفته شود ثلج پارسی برف و
یخ و جمد و جلید هندی پالا در جلید گفته شود ثلج چینی و
زبر اسیوس هندی لون چینی مثل سنگ سفید تپ دق را نافع در
الحوس گفته شد
ثمر البوح و جوز الابهل هندی میوه سرو کوهی در ابهل گفته شد
ثمرة الطرفا و غذبه و جزمازج و کزمازو هندی بارجهاو
در جزمازج گفته شود ثمرة الشوک المصری و جلنار هندی
گل انار در جلنار گفته شود ثمرة شجرة الروم و مقل هندی
گوگل در مقل گفته شود ثمرة العلیق توت ... گل هندی
انکتاره در علیق گفته شود ثمر سرو کوهی تخم در ابهل است
ثوم پارسی سیر هندی لسن باغی دو نوع
بود بستانی و بری بستانی را کرانی و بری را اسقوردیون خوانند
لستانی

بستانی با عسل بر بهق طلا کنند زایل سازد و اکلش کرم بکشد و علق از حلق
بیرون آرد جهت گزیدگی سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و
افعی با شراب خوردن و ضماد کردن درد رحم را نافع و بول راند و
باه و منی افزاید و قولنج و عرق النسا را سودمند مضر چشم و بصر
مصلحش ترشی و روغن بدل آن ثوم بری و اسقوردیون و
گفته شد و خواص دیگر آنست که با عسل کف گرفته بعلتهای مرض سودا
و بلغم و فالج و لقوه و خدر و جذام و برص و بهق را سودمند ادمان
آن هر روز چهار مثقال باقی خواص در اسقوردیون گفته شد و نیز
در سقوردیون گفته شود ثوسن بضم اول پارسی بوده بنه کوهی
هندی بوده دینه دو بکری در حاشا گفته شود
ثیل و نجیل و نجد و تخم پارسی بید کیا و آن قسم
جو تف و جناح البیش و شوکة الامن و انجره هندی انگن جهت
جراحتهای تازه و منع نزله کند بیخ آن قی دور کند و ادرار بول
یعنی عسر البول را نافع اسهال باز دارد و تخم وی سفوف سازند طبخ
وی یعنی جوشیده وی ریشی مثانه را نافع
باب الجیم جاوی و رکم و قوقو و
زهقان و خلوف و ثغور الصقالبه و زعفران هندی کیسر در زعفران

گفته شود جاورس سه نوع است یکی را اعرابی دخن پارسی ارزن و شیر ارزن

الم هندی چینا مرهتی برار و کنگڑی برگ نوع دویم عرب جاورس و

فارسی کاورس هندی کنگنی مرهتی راله کنگڑی نوع نوع

سیوم شیر ارزن کال فارسی ماخ هندی ساوان در خواص نزدیکتر است

نزدیک اند گرم و خشک شکم را بندد و بول راند خون از ور تولد

شود دیر هضم زن اگر نان آن خورد بچه اندازد و مصلح آن شیر تازه

و روغن بادام یا گاو یا کنجد بدل وی در شکم لبتی برنج جاوزنه

و کاوزهره و حجر البقر هندی گاو مهره در حجر البقر گفته شود جاو

النهر و سلق الماء قسم نیلوفر دراز التیاده روید هندی جنسی از

کنول جگر و حرارت الشیاع کهیں را نافع بدل آن لطاطه

جالوس در هندی و فارسی خشخاش انواع آن در خشخاش گفته

شود جادکون پارسی لباس هندی جاو تر در لباس گفته شد

جاهم و باقلاء قبطی از قسم سیم تخم وی کوچکتر از سیم چون حمک گفته شود

دانه او سیاه بود جاکو و تشمیز و چشمیز هندی شیل و

چاکسو نیز گویند در تشمیز گفته شد جاله مکهڑی ابر کالیا است

جبن رطب هندی پنیر تازه و تر طبیعت آن سرد

و تر است دفع مضرت کیکم سم خورده باشد بکند لیکن سنگ مثانه

پیدا کند

پیدا کند مصلح وی عسل یا قند و زیتون جبن عتیق نیز خشک و کهنه را

گرم و خشک است مصلح الشیهاء و بد نفر معده دشوار هضم و تشنج ارد سنگ گرده

پیدا کند مصلح آن اخروت جبن وجهی هندی کچه در جبن گفته شود

جبلیج بکسر جیم او بفتح های هوز و جلاجک و جبکیک پارسی جراهک

هندی درخت لسوت و تر بد الکل او ماه غش پیدا کند مصلح آن

بعد آن شیر تازه بدل آن خربق

جوز ارا پارسی ... دو او عربی ماه و فلفی هندی تر پیاوز هم

زهر هلاهل است با شیره تخم خیارین در ابتدا از آن بعلت قولنج و درد گرده

و درد معاء و مثانه و عسر البول را نافع مند گر پیا از خیارک و طاعون اصلاح

باشد نر پیا باقدری سرکه بسایند و بر موضع مرض طلا کنند نفع کند

در ابتدا بعلت خنازیر طلا کنند اکلاء و طلاء گا مفید و در جراحتهای

تازه و کهنه باشند اصلاح دهد مقدار ... بیماران است

تقویت دل کند و رحمت [illegible] و استسقا و مثانه و عسر البول را

نافع و قایم مقام تریاق فاروق مفرح است و مصلح وی شیر تازه

کم این نافه باشد جدال و جراده و ملخ هندی تیدا در جراد گفته

شود جدب و جمار عربی تخم النخل و قلب النخل هندی کبتیا گیجور

و کیر در جمار گفته شود جدوان ...

جرجیر بری وبستانی میباشد بری را ایهقان وبستانی را کف عایشه
پارسی بادنجان وکنکر سیر ازی کیلرک ادمان ان تاریکی چشم دالد
مصلح ان کاسنی وبقلة الحمقا وسرکه مبهی زیاده کند نعوظ الد
وان را بکوبند وشیره ان دیر بیخ اثار ترشی ریزند انار شیرین
کرده تخم وی بعوض رائی استعمال کنند جرجیر الماء وقوة التقل
وکرفس په هندی اجمود تیره انواع ان در کرفس گفته شود جرجر
قسم باقلا هندی سیم جرجر المصری وترمس قسم سیوم است ان در مصر نیود
ودر ترمس گفته شد جراد پارسی ملخ هندی تیڈا بخوران ان
عسر البول وبواسیر را نافع خاصه زنان را کلش تقطیر البول
وگزندگی عقرب را سود مند ملح در اریا بخورد اوند تپ ربع
اویزند زایل سازد اکل ان حکم افد مصلح ان ساکت لونها
جراد البحر وارپیانه هندی جهینگه درارپیان گفته شد جرذ
وفاره پارسی موش هندی چوها چوب بکافند بر گزیدگی عقرب
نهند دود ان را سکن کند وبریان کرده بکافند بر ثالیل
وحتا زیر طلا کنند سود مند اگر شکافته ان بر موضعی که
خار یا پیکان یا چوبی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد
جرد المق وجرد مانق وکرم دانه وکرد مانه ومازریون ومورد
زرد وسفید

زرد وسفید هندی الجروب درمواد گفته شود جرز پارسی کندر هندی
کاچ باه را تحریک دهد بول راند دیر هضم شهوت جماع انگیزد مولد
نفخ مصلح وی انکدام وسرکه وخردل چون با نمک خورند حکوی نیز
را نافع جرز البری هندی سرپالی در اشقاقل گفته شد ودر شقاقل
گفته شود جراز تلیط همون سرپالی است گفته شود جرنازج ونظرفا
وکزمازج هندی تخم جهاو دو درم مستعمل قطع رعاف کند با
سرکه بجته ضماد کنند سپرز وریش شش را نافع اسهال کهنه باز
بندد وبرطوبات رحم که از زنان روان بود سود مند مضر
مصلح وی دوقو بدلش نیموزن پوست انار
جرو وارو وخرو ذار وفارسی
خولنجان هندی کلنجن اگر بیخ پان است در خولنجان گفته
شود جبیر وحکه هندی سوکبر ودر حسک گفته شود جاد
پارسی زعفران هندی کیسر در زعفران گفته شود
جنسک هندی چاکسو وتیل در
تشمیزج گفته شد
جص وجبس پارسی گچ که بر ملم شند وبر جای که رعاف
داشته باشد طلا کنند خون بینی باز دارد وبر شکستگی استخوان

طلا کنند سود دهد

جعده وقولیاناو کیو و کیر و کر کونه پارسی دار شیشان دو نوع بود صغیر و کبیر کبیر را
پارسی عنبر بید صغیر را شیر از کل اریه هندی بهیکره بوست آن درخت را
کاری هیل نامند تازه آن جراحتهای تازه را نافع خشک آن ریشهای کهنه و
بد را نافع بخوران گزندگان را بگریزاند بکیدرم حافظ افزاید مضر معده
مصلح آن حمام بدل آن پوست سلیخه بکنندری بار وار

جفوی و کفوی یونانی فیقس هندی کل خرما در
کفوی گفته شود

جل و ورد هندی پهول کلاب در ورد گفته شود **جلبوب** و نوعی و حب
المساکین هندی عشق پیچه در لبلاب گفته شود **جلنار** پارسی گلنار تیراز ار
کل صدبرگ و کل انار بری یعنی کل الف و ثمر ندهد خون شکم بندد بار سرکه
بزند و مضمضه کنند جوشش دهان یعنی قلاع را نافع مستعمل دو درم
مضر سپرز مصلح وی کثیرا بدل وی اقماع رمان یعنی انار **جلبک**
و جیلبیح هندی نوت در جیلبیح گفته شد **جلیجلان** پارسی کشنیز و
کزبره یابس هندی دهنیا در کشنیز گفته شود **جلید** و ثلج پارسی برف
هندی پالا سرد و خشک بالعرض هضم را قوت دهد سرفه و تشنج آرد
معده را ابراند **جلغوزه** و بادام کوهی شیر از بجر کس باه را قوت
دهد

دهد یعنی افزاید رحم آن دود لیث را نافع مضر سر مصلح وی شکر بدل وی
حلغوزه کبار **جلغوزه** حب صنوبر کبار و آن ثمر درخت سنوبر پارسی
هندی چلغوزها و درخت صنوبر کبار گفته شود **جلجلان** مصری و بیش هندی
بچهاک در بیش گفته شود **جلجلال** حب دخشی ناسی سیاه است در محاح
گفته شود **جلنجوجه** و فوتنج پارسی پود دیعم کوهی هندی نیز مشهور بود یعنی
کوهی **جمار** بفتح جیم و لحم النخل و قلب النخله والعجل نخل پارسی مغز سر
درخت خرما و پیه خرما و دل خرما هندی ستیلیج کهجور جهت خشونت حلق
و اسهال خون شکم و گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا ضماد آن مفید و
مضر سده مصلح وی خرما با عسل بدل وی ترنج **جملانا** و قند پارسی
خیار بالنگ هندی کثیرا در قند گفته شود **جمار النهر** و جمار الماء
و سلق الماء قسم نیلوفر هندی کنول در جمار النهر گفته شد **جمد** بفتح
جیم پارسی یخ قسم برف لیکن لطیف تر از برف است **جمفوم** و جمامی
شلیمان و ریحان سلیمان هندی نیز مشهور تلسی در ریحان گفته شود
جمد چینی و ان ثلج چینی است هندی نمک چینی در ثلج و اسبوس گفته شد
جمست آن سنگی بنفشی رنگ مایل بسرخی معدن آن سنغزل
از مدینه منوره از آن طروف سازند و سرانگشتانه مانند پیش آن عقد
اگر با خود نگاه دارد از نقرس ایمن باشد در شراب جام خواب بیداراز

اختلام امان یابد جمیز یونانی شیقوحوری والیعالسوقاسلین وتین احمق
وان نوعی از انجیر هندی کواسم نوع سرخ و زرد و سیاه شیران جهت
ورمها که دشوار تحلیل یابد مثل خنازیر ضماد ان نافع و دمامیل را
نضج دهد اکل ثمران شکم راند مصلح ان سکنجبین

جندبیدستر بالضم جیم و سکون نون و
قسطوریون و فرسیان پارسی تقندس قیری وخایه سک ابی واس رنگها
وخصیه حیوان بحری وان حیوانیست مثل سک در اب و بی ات زندگی
نیکند اسراقتندر کویند جهت عصب سرد و فالج ولقوه و خدر و نسیان
وصداع سرد بخوران مرنفع زا محلل بعد حیض راند بچه مرده و زلع
وشیم بیرون اندا کلال و بخور او در قضیب چکانیدن عسر البول گر
از سردی و بلغمی بعد سعود دهد یکدرم کشنده مصلح ان قی بعد از ان
بود دیه صحرائی و عسل و حماض بدل ان وج یا مشک جنجر و عیسی
الراعی هندی را جکیره در عصی الراعی گفته شود جند الرمان گل انار
بستانی شیر [illegible] از گلنار هندی گل انار باغی گر بار الد منقعب ان
نزدیک جلنار است جناح ابنیش و حرشف و حب الزلم هندی انکس
در حب الزلم گفته شود جناح المطلق پارسی راسن هندی جیت و
رواسن بکنند ز نایی و چکی و غیره چهار قسم است در رواسن گفته
شو

شو جناح النسر قیاسم قلا هندی پتر در باقلا گفته شد جناح بال مرغ هندی پر
بر باز وی هر مرغ را گویند جنگلی مروکا پهل ابهل است
جوز و خفه پارسی کردکان هندی اکروت اکلش گرم ران دادمان
ان حب القرع بیرون اند با عسل و نمک و پیاز برکز یدکی سک دیوانه
وا دفی پوست اندرون بسوزانند و با شراب سحق کنند و زن
بخور بر گیرد خون حیض بازدارد و دو مثقال پوست درخت و ورق
وی بیات منع تقطیر البول را نافع اکلش گرم فراه را مضر گر
صداع اند و زبان را اکالی شود مصلح ان سکنجبین و خشخاش
و بادام بدل ان حب الخضرا یا نارجیل جوز هندی و نارجیل و
نارکیل در نارجیل گفته شود جوز جندم و کندر کندم و خرد الحام
شیراز گل کندم هندی پهول کیهون که مینی افزاید و فرو پیدا ارد
و باه را برانگیزد و منع ارزوی گل خوردن کند جوز بوا و
جوز الطیب هندی جایپهل قوت معده و جگر دهد شکم بندد عسر البول
را نافع و منع قی کند و درد سپرز کهنه و استسقای لحمی را سودمند
مستعمل یکدرم یا دو درم مضر شش مصلح وی عسل بدل وی
بز باز جوز الابهر و ثمرة العوسج هندی پارسرو در ثمرة العوسج گفته
شد جوز القی هندی مین پهل دو درم فالج و لقوه را نافع

[illegible]

بدل وی شوره یا رائجی جوز الماثل وجوز ماثم وجوز ماتا وجوز نبابل
وجوز مقابل وجوز رشبیا ازیکو کنار و شوره هندی دهتوره
سه نوع سپید و سیاه و زرد و زرد و خار دار است دانگی
از وی مضر بود و یکدرم کشنده مصلح ان قی یا تیر یا نبات
جوز الکوثل وجوز القی هندی میلن پهل در جوز القی گفته شد
جوز المرج وحب کا کنج پارسی گجو هندی کجکا در حب کا کنج گفته
شد جوز السرو شیرازی گوز کلاغ هندی سرو یا غیکا پهل و
گوفته با انجیر بلیته سازند و در بینی گذارند گوشت الجو
و بخار اب نیمدرم عسر البول و عسر النفس و سرفه کهنه و بلغم
ولسیان را سود دهد اگر در اب جوشانند و زنی در رحم او
از مقعد بیرون افتد در ان نشیند نافع اید مضر دل او
وصفرا او مصلح وی سوهگل روغن بادام بدل ان
نیموزن پولت انار باب الحاء مهمله حاشا
وامون و شرس وصفر الحمام هندی بودنه کو هیچ حیض و بول
رانند و بچه افگانند و با شراب سبوتق ضماد ان علت عرق
النساء را نافع اکل با طعام ضعف چشم را نافع باصره را
نگاه دارد و معده و جگر پاک کند دو مثقال فالج ولقوه
نسیان را

ونسیان را نافع اگر در حمام بر جذام طلا کنند نافع مضر شش مصلح ان نعناع
بدل ان یکدرم و نیموزن افتیمون حافر المهر وسورنجان و لعبت بربری
وحافر المهر و شکوفه گل ان را عصابه مس گویند هندی یا ویخی در سورنجان
گفته شود حاج وشیرازی خار اروه پارسی خار اشتر هندی اونت کتاره
جواب و ترنجبین ازان حاصل شود عصاره وی یا در چشم کشند سپیدی
ببرد تا دیکی زایل کند کل وی بجهت بواسیر بخور او اکلا و طلا
نافع حافظ الخل وحافظ الاطفال و و فیونی هندی گویند درخت
ودر زو فیون گفته شود حال الشعر شیرازی سیاه دارو بوی گوت
الالعو یونانی انبالس با لیا پارسی سیاه دانه و فاشر النسی یا
داک جنگلیا در فاشر گفته شود حافر الحمار وحمار الوحش و ان سم گورخر
است بسوزانند بصروع دهند یا زیت و بخنازیر و داء الثعلب طلا کنند
نافع حافر البرذون سم استر هندی پسور خچر خواص ان نزدیک گورخر است
حافر الحمار سم خر اهلی هندی گیهور گدها از سم ان انگشتری سازند و
مصروع با خود دارد صرع زایل شود با زیت بر خنازیر طلا ان
نافع و شقاق دست و پا را از سرما شود ضماد ان سود مند حافر الفعار
ابو خلف است حب النیل و قرطم هلیلی بکسر قاف و فتح طا مهمله حالوما با بعنتی
هندی یکنند پهل و نیلبر را نیز گویند جهت بهق و برص سپید و

سودا و بلغم و حب القرع را نافع مولد غثیان مصلح ان روغن بادام
بدل وی نیمو زن ان تخم الحنظل حب المساکین هندی عشق پیچه در اللبلاب گفته شود
حب المراد و مازریون هندی الخروب در مازریون گفته شود حبیق
و فودنج هندی پودینه و مازریون سپید را نیز گویند در حماحم گفته شود
حب عزیز و حب الزلم هندی اختکی در حب الزلم گفته شود حب البلو
و حب کاکنج هندی کلکا در حب کاکنج گفته شود حب البوزر ول ان العصافیر
پارسی تخم اهی هندی اندرجو در لسان العصافیر گفته شود حب الزلم
و بذر الحرشف پارسی تخم کنگر شیرازی حب الحرشف و فلفل السودان
هندی الخروب و اختکی منی افزاید و تحریک شهوة جماع ارد و بدن
را فربه و قوت دهد و مولد صداع مصلح وی بنفشه بدل وی الشقاقل
حب القوع پارسی تخم بید الخیر شیرازی کمود هندی ابیرنذکی پنجه درج
٢ حب الغراب
سماک هندی ...
گفته شود حب البلسان بغیر مصر جای دیگر نباشد و بدین اسم ایرندل را
نیز گویند و خواص هر دو یکیست جهت بلغم سعوط دود دم و کرم
شکمی و سرفه و عرق النسا و صرع و ضیق النفس مدر و عطر البول
و گزیدن جانوران و درد سر کهنه و نزله و درد معده را بنوشند نافع
بعد وزن سه درم بستانند رحم بکشاید مستعمل ده درم مضر مثانه و
مصلح وی کثیرا و بدل ان پوست سلیخه حبین و حلبی و دیلا
پارسی جواز

پارسی جوز هر ... سم الحمار هندی درخت کنیر در دفلی گفته شود حب حلوا
و انیسون هندی سونف خطائی در انیسون گفته شد حب الاثل و گز مازق
هندی تخم جهاو در جوز مازج گفته شد حب الکاکنج و جوز المازه شیرازی
عروس جنده و عروس برده و کجوس و بذر الکاکنج هندی ... ماقه
بول راند و ریگ گرده را نافع مضر بدل الاسرو مصلح وی کلاب بدل
او عنب الثعلب حب السودا و شونیز هندی کلونجی در شونیز گفته
شود حب السفرجل پارسی تخم بهی و شهور و هندی بهی دانه خشونت حلق
و سینه و قصبه شش لعاب او نافع مضر برده مصلح وی نبات بدل
او بذر قطونا حب الرشاد و بذر الحماض و تخم ترشک پارسی تخم ترشتن
هندی تخم تریخ در بذر حماض گفته شد حب الفقد و تخم بنجنکشت هندی
تخم سنبالو در بذر الفنجنکشت گفته شد حب القطن و حلبی گوف
و حیفوف پارسی پنبه دانه هندی کاپاسی و بنوله ربو و سینه را نیکو
مستعمل هفت درم مضر گرده مصلح وی خمیر بنفشه بدل او تخم کنگر
یعنی الخروب حب القلقل و بذر رمان بری پارسی نار دانه
دشتی هندی انار کابیل حبکیان ... اسرا منعات گویند و خواص
در منعات گفته شود در طعم و رانک تلخی است فربهی دهد اکر با
کنجد و عسل و شکر طبرزد نوشند باه را زیاده کند مضر صداع مصلح او

روغن گل و سرکه بدل وی ثعلب یا حب صنوبر **حب الانفاد** و برکی هندی بول جهت دشوار
زادن یکمثقال و چکیدن بول و راندن حیض و کنند که جمیع جانوران
نافع مضر جگر و حوالی ان مصلح او زرشک و بدل ان مغز بادام تلخ
حب الصنوبر کبار مشهور پارسی و هندی چلغوزه از درخت سوس حاصل شود
جهت داء الثعلب و ذبول اعصاب و رعشه و عرق النسا نافع باه
و قوت مجامعت زیاده کنند منی افزاید بدل او مغز تخم خربزه یا
بادام کوهی **حب الصنوبر صغار** پارسی تخم کاج هندی کاجو و نیز الف
و رطوبات فاسده در نشستن نفع کنند کمتر مضر سپرز مصلح او کرد
مصلح وی عسل بدل او مغز بادام سپید یا چلغوزه **حب البوانی** هندی
جیت اکی کوفته بر داد سر طلا نمایند نافع اید باقی خواص در
راکی گفته شود **حب القلت** و ماش هندی کلتهی در قلت گفته شود
حب العصد و قطم هندی تخم گرژ در قرطم گفته شود **حب الرمان** پارسی
انار دانه بهتر وی ترش غثیان را ساکن کنند و قی را باز دارد و
عصاره او با عسل بپزند جهت ریشهای دهن و سعال و دلاکو
کوش و ریش بینی را نافع و بدل او سماق **حب الانبر بار**
بس پارسی زرشک و زرنک پارسی زبانان هند زرچوبه گویند
زرانبر باریس گفته شد و خوال و کل سنبویلی را انبر گویند و در
محل او گفته شود

محل او گفته شود **حب البان** پارسی تخم غالیه عربی فستق البان و هندی ام وجاو
حکه و بلغم را نافع مضر جگر مصلح او رازیانه بدل او قشر سلیخه **حب الملوکی** و
ماهودانه هندی جمالگوته در ماهودانه گفته شود **حب المحلب** پارسی
بیخ مریم هندی تیما تاجوری سنگ گرده و مثانه بریزاند و حیض راند و
دلع و استسقا را نافع مند مضر بدماغ مصلح او ترنج بدل او مغز بادام
تلخ یا تخم حماض **حب القرع** پارسی تخم کدو هندی کدو کا بیج جهت
تپ صفراوی و سرفه گرم و روغن گل بیاشامند عرق النسا
را نافع و برص علت مذکور ضماد کنند لوص مند باقی منافع در حرف
کاف گفته شود **حب الخضرا** و ثمر درخت بطم پیر ار دو نوع یکی را
شاه بن دیگر برادا ماشاه بن هندی و ان جماع را بر انگیزد با
شراب یا سرکه بیاشامند گزند کیه رتیلا و سعال و فالج و لقوه را نافع
ضرر ان شهوت طعام برد و غذای بد دهد مصلح ان کتیرا بدل
ان مغز جوز یا مغز لیسه **حب البطیخ** پارسی تخم خربزه در بذر البطیخ گفته
شد **حب الکمثری** پارسی دانه امرود جهت داء الحیه چهار درم نافع
مضر بگرده مصلح ان عناب هندی یا اسبغول **حب الزبیب** پارسی دانه
مویز هندی تخم داک بخدرم شکم را ببندد مضر با معا مصلح ان
کتیرا **حب سجستان** و حب قاقله هندی الایچی دانه در قاقله گفته شود

حباری و ابونس و علولسین پارسی چوزوان قسم کلنک ست کوشت وی
سبک و خون وی ربو و عسر البول را نافع مضر فالج و قولنج و دشوار هضم
و مصلح وی سرکه و دارچینی و عسل و زنجبیل حبق الفتا و مرزنجوش
هندی مروه در اذان الفار کفته شد حبق الراعی و برنجاسف هندی
دونا در برنجاسف کفته شد حبق النیل و حبق الفتا و اذان الفار
کفته شد حبق الوتنفیا هندی تیپی در قرنفل بستانی کفته شود حبق
ترنجانی و بادرنجبویه هندی رات بهل در بادرنجبویه کفته شد و
حبق نبطی و حماحم هندی ریحان سپید در حماحم کفته شود و نوعی از
لیودینه باشد حبق صعتر و حبق کرمانی و ریحان سرشیوه هندی
مروه انواع ان در مروه کفته شود

حشوة الفتا مروه است

حجر التیس و بادزهروان تریاق فاروقی طبیعی است در از اسم شود و
کرد هم و مخلف نیز کویند و آن در شیروان بزکوهی نامند و
امتحانش چنانکه سوزن در آتش سرخ کنند و بروی نهند اکر
لوکر سوزنش زرد شود خالص و الا مصنوعست و سبز رنک و سرخ
و زرد رنک هم کزیدکی جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و
ضعف دل و جهت قوت اعضا و غیره بغایت نافع و باه آهو
مقدار یکی دانک

مقدار یکدانک بکار برد حجر الحیه پارسی سنک مارمهره و بانوبر
هندی سن سانپ در قفای مار باشد دو نوعست چون از کوشت بکیرند
کیرند نرم بود از هوا سخت شود امتحانش در آب لیمو اندازند
و در ظرف چینی نهند در حرکت آید و روان کردد خوردن و با
خود داشتن و بر موضع زخم نهادن زهر مار را نافع و بر زخم مار
بچسبد اثر احجار السم بود خطوط باشد بلون مار خاکستری حجر
هندی نوعی از شادنج پارسی شاذنه هندی سیلسیه خون کر
از مقعد آید قطع کند بواسیر را سود دهد اکلش کزندکی عقرب
را نافع و آن ست نوعست حجر البلور پارسی سنک بلور بر کمر
بندند در خواب اکر ترسد نترسد حجر الدیک سنکی است که در شکم
خروس یابند بمقدار باقلا بلون آبکینه بکی دهند اکر سخت تشنه شود غم
واندوه برود حجر الرحا پارسی سنک آسیاب و آسیا هندی کهربا بهتر
حجر المثانه سنکی که در مثانه آدمی پیدا شود هندی مثانیکا بهتر دو
نوعست یکی سنک کرده و دیکر سنک مثانه در چشم کشند سپیدی چشم زایل
کند حجر الغار و حجر الصنم و حجر الزناد و انواعست سرخ و سپید و سیاه
پارسی سنک آتش هندی چقماق کا بهتر در خرقه بندد و بر زن بندند که
دشوار زاید بند آسان زاید و سحق کنند و بر علت خنازیر بکنند

خشک کرده اند و بر ریش دشوار رود ضیق طلا کنند بهتر شود حجر الحمام
سنگیست که در زیر دیگ حمام پیدا شود در ابتدای علت سرطان ضماد
کنند نافع و معالجه سرطان که در رحم پیدا شود است حجر البقر در مصر
خرزة البقر و جاوزهره و گاو زهره نیز از ان اند زاد در میان
زهره گاو باشد هندی گائے روچن باشد اب سرشته بر موضع سپیدی
طلا کنند موی سیاه آید اگر علت داء الثعلب برص باشد یکرتبا
اسود اب یا با شیر زن سحق کرده الطفل دهد علت ذُبه دفع شود حجر
قبطی سنگیست سفید زعفرانی راب حل شود جهت دنبلها و ریشها
طلا کردن نافع و نفث الدم و اسهال مزمن و درد مثانه را آب اب
بیاب امثنه نافع زن بخور کیرد خون حیض که دایم رود بند شود
حجر الرخام وطین قیمولیا فارسی خشت هندی اینت در طین قیمولیا
گفته شود حجر الدم و شادنج هندی ساسلید در شادنج گفته شود
حجر النمر پارسی پرک پلنگ ان قدر است از پیشانی پنج درم پلنگ ماده
یابند در شیر گوسفند اندازند شیر بریده شود اگر نزد تنور برند
هم نان تنور بر زد بر جراحت نامور یا ساییده بمالند سالف
زن اگر قدری بخوراند آبستن شود و مرد نزد خود دارد هیچ زن از او
بار نگیرد حجر الخطاطیف پارسی سنگ پرستوک هندی ابابیل که پیت کا پتھر

الم دیو بزنی

بر بصر و حم بندند زایل کند حجر الیشب پارسی سنگ یشب اهل شرق
بو قلمون یونانی اسطو توشی و آن چند رنگ باشد زاطرمیتون
هندی ریشم بهترین آن سبز رنگ و قسم زرد ادن بر ران زن حامله
بندند آسان زاید اگر کسی را ابرق نعره باشد یا از آتش ان
هول دل شده باشد چند نوبت باب سائیده برهند بحالت
احیا باز آید در علت خفقان در گلو اویزند و آب شسته
بخورانند سود دهد حجر النور و حجر الروشنائی پارسی مرقشیثا
هندی سون مکھی و آن در مرقشیثا گفته شود حجر اللاجورد و آن
سنگیست آسمان گون مشهور هندی لاجورد در لاجورد گفته
شود حجر مقناطیس پارسی آهن ربا هندی چمک کا پتھر در شکم انسان
و حیوان خبث الحدید و آهن مثل سوزن و غیره مانده باشد
قدری با شراب خورانند جذب کند جهت درد دست و پای
و تشنج یابس اثر اکثر خوانند اکلا و طلا عاسا کی کند
و بر جراحت تیغ زهردار بندند به سانف قدری در دست
زن حامله بندد زود زاید از بول زیر سنگ دراز خون
گوسپند تر شود حجر الاحمر سنگیست بلون ابلد نوعی از الماس
است دانکی کشنده بود حجر مشویه و غیره کلس پارسی نوره

یکلا

شیر ازان ایک هندی جونه در نوره گفته شود حجر بنجوی پارسی سبد بضم اول
هندی بینوآیی در سند گفته شد حجر النسر و حجر العقاب و حجر البهت
و حجر البسر پارسی اکثمکت و حجر المهت هندی کجلی سیاه در اکثمکت
گفته شد حجر الطور و حجر الدم هندی سالسلبید و جادرس و غیره در
شادنج گفته شود حجر اعرابی سنگیست مانند عاج پارسی سنگ سنگ
شیرازی سنگ زخم هندی سنگ طیته و سنگدار و سنگ جراحت
بر موضعی که خون روان بود ضماد کنند نافع حجر العلم و حجر اعرابی
و گفته شد حجر الکرک سنگیست بغایت سپید هندی سنیب مره
و بنگهان در پا و گلو بندند دفع سحر کند و بر دشمن ظفر یابد و در کمر
بیند دولت دارد و با خود داشتن جنگ و نزاع نشود و تحقیق
کرده در هم کنند سپیدی قدیم و جدید را ببرد حجر التیس پارسی سنگ

حجر آسیوس

چینی در اسیوس گفته شد حجر القیشور و حجر الشعر و ان کف دریا
هندی سمندر سپیچ در قیشور گفته شود حجر الحیوة در ماهی
یابند چون بیاشامند سنگ گرده ریزاند حجر الشفاف پارسی
سنگ خزف در قیشور گفته شود حجر النطایط و حجر انطالیطوس و
هندی سنگ مرمر در مرمر گفته شود حجر الکلب نشناختنش بر سنگ
زنند سگان را بدهن گیرد هفت سنگ ریزه ازان در آب اندازند

وازان

وازان آب خفقه دو شخص را دهند در میان ایشان دشمنی سخت افتد اگر در شراب
اندازند و بخورد اهل مجلس دهند با یکدیگر جنگ کنند حجر روشنایی و حجر النور
هندی سویکیی در مرقشیث گفته شود حجر البرام پارسی سنگ اوی هندی
بهتری که بران کارد و شمشیر تیز کنند و تیشه و چوبه را بدان آب دهند
بر سنگ زنند قطعاً آواز نکند حجر الاسکف بفتح اول و ثانی و کسر ثالث
سنگیست که کفگران بران آواز یعنی اوزار تیز کنند سون آن
جهت ورم رئه و ریش را نافع
حرق پارسی بادنجان هندی انگنس در بادنجان گفته
شود حدید پارسی آهن هندی لوها و آن نوعست در اثبات شراب سخ
کرده اندازند و بیاشامند شکم بندد و ریش کرده و درد سینه و
هیضه و استرخای معده و سلسل بول و دفع معده را نافع و باه
را قوت دهد براده آن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید
دیگر نخاید کسی که براده خورده باشد خشکی دهن و دفع سرا زد مصلح
وی شیر تازه بعد ازان مسهل قوی و بعد ازان سکه حدج پارسی کولت
هندی اندرایین خام در حنظل گفته شود حرمل و سمحون دو
نوعست یکی عامی دویم عربی یونانی مولی و بسا سا پارسی
صذل و سندر داج و اسفند شیرازی نیوند و هزار سپند هندی

سواف بیا را اکلش محرک جماع و فریب الهو و بول و حیض راند و
دوا الهر لیعابر انند یک و نیم مثقال سفوف آن بخورد علت عرق النسا
و نقرس و فالج را عظیم نافع مضر ستده و صداع مصلح و فواکه
ترشی بدل ان حب الرشاد عربی یونانی موسی خوانند یا تخم سداب
یا بیخ ان

حرشف و عکوب پارسی کنگر هندی انجور پارسی رحم را سوده دهد و باه
را زیاده کند و باد و بول از تن بیرون آرد مضر دماغ و
صداع مصلح ان روغن یا مصطکی حراث هندی رای چکیا
در خردل گفته شود حرص و اشنان هندی مورم در اشنان
گفته شد حریر و ابریشم در ابریشم گفته شد حرف و حب
الرشاد سریانی مقلیا تا عربی تفا پارسی تخم سپندان و تره
تیزک و شنبجیک یونانی نود اموس و حرف ابیض و اسفندان
سپید و حرف بابلی و بذر بلاقیس هندی سرسون و ان
انواع است خوردن و طلا کردن موی زیر دندان نگاه
دارد و عرق النسا را سود مند و رشش شیر بیدا و استرخا
و جمیع ازار را نافع گزندگی عقرب و جانوران زهر دار
ضماد ان سود مند اسقاط حمل کند مصلح وی شکر بدل ان
خردل

خردل یا تخم تره تیزک حربق سیاه هندی اپیتا بر یشه ابیته صفرا و
بلغم و حرارت و تپ و تب غبی معتاد و زهر و قی و جن را دفع نماید
حربا بکسر اول و خامالون یونانی و پارسی افتاب پرست و بفتح
کربالو و سریانی لوسمار هندی گرگٹ موران ناخنه در
چشم باشد پر کند و خون اثر آطلا بر موضع موکنند دیگر سر و ید
گوشت وی سم قاتل است معالجه کسیکه خورده باشد سرکه
یا شراب بخورانند بعد قی کنند پس ان روغن گاو دهد و
سر وی نمک تکمید کند حرب بکسر اول و طلع هندی کیلا درخت
کجور در طلع گفته شود حرفقا و جلفار و شقار و شنگ پارسی
مرک موشی عرب شراب البالک هندی سنبلکهار در سنگ گفته شود
خرو الماء و سیبزون و حوفو دارمینی هندی در درخت لون باغی
ورق ان خام یا پخته خورند بول راند حرجان بفتح اول و حل
ملخیت هندی تیتا از موی نیدا هد با شراب حل کرده خورند در عقرب
را نافع حرا بفتح اول و ثانی و خراة ور و فوا و نیار دیه و خلیفه
شیرازی جیرکی کا ذروی آهو دو یک هندی سداب دو نوع است بری
و بستانی بری را شیراز یکو بهرکه اکلش باد غلیظ را بشکند مضر
بو دهد چشم و قطع منی و تخم او مصلح وی باد رنگ بویه بدل وی

سداب باغی حزاب بستانی شیرازی مرد ودسنک هندی سداف باغی اکلش
موجع را نیکو سازد وسدّه ها بکشاید ودر زکام ودماغ را
نیکو بود اکلا وطلاءً وبواسیر را بیندازد این دوا ثابت حزاز الصخر
[illegible] الحجر وبیق الحجر پارسی کل سنک هندی پهونیر بر روی
سنک حاصل شود بر سر طلا کنند سبوس سر وحزاز یعنی بفاز زایل
کند وعلت قوبا یعنی داد را نیکو بود حسک بفتح اول و[illegible]
سک پارسی خار سه سری شیرازی خار خسک اصفهانی فروا [illegible]
حمص الامیر هندی کوکهرو وبرو رمهای کرم ضماد آن نافع و
ریشی بن دندان را وعفونت دهان زایل کند اکلش دافع سنگ
مثانه وعسر البول وقولنج را نیکو بود سنگ گرده ومثانه بیرون اند
باه ومنی افزاید با شراب دفع سموم قتاله باشد مضر سپرز
مصلح آن روغن بادام یا کنجد حشیشه وبذر قطونا شیرازی
وپارسی ورق نیکو سریانی فلیون واسفغوش هندی
اسبغول کاپات بر مثانه وورمهای گرم طلا کردن نیکو بود
خشه خراسانی درمنه وخشیزق هندی مروه در الفاظ
الفار گفته شد حشیقل ونشاقل هندی سریانی در اشقاقل
گفته شد ودر شقاقل هم گفته شود

حصرم بکسر اول وثالث پارسی غوره بفتح کچ وکچم
هندی داکه خام دفع صفرا کند وشکم بند دمضر بآلات شکم ومنی مصلح او
انیسون یا عسل بدل وی حماض اترج حصین بفتح اول هندی جر اینتر
در ورس گفته شود حضیض شیرازی بیول هندی پلپل [illegible] نوع یک
هندی مشهور قسم چهارم را شیرازیان بلک وشکل خوانند طلاء [illegible]
مجموع ورمهای خبیثه وکلف و[illegible] ودبر را نافع در چشم کشیدن
روشنی افزاید تاریکی زایل کند مالیدن وخوردن وحقنه کردن استعمال
کهنی وریش رو را مفید غرغره آن خناق را زایل کند وزخم آن
قطع سیلان رطوبات رحم کند وبالا شامیدن نفث الدم وسرفه
ویرقان سیاه را قاطع طلاء آن بر گزیدن [illegible] سگ دیوانه مفید مضر سپرز
مصلح آن [illegible] استعمال از و مکیدرم
حلبه بضم اول وفریقه پارسی سلیمز و
شملیت وشملیلم هندی میتی اکلا وطلاءً ورمهای بلغمی درونی و
بیرونی را تحلیل دهد وسینه وشکم وحلق را نرم گرداند وسرفه
وربو وعسر البول وعسر النفس ونفع اسیر را نیکو بود وباه را زیاده
کند وسرپدان لکو یند خوار را زایل کند وسر آن بخورند [illegible]
پشت وجگر وسردی مثانه وچکیدن بول ودرد رحم را نیکو بند

صفرا او مصلح آن روغن قسط حلزون بفتح اول و ضم ثالث قسم صدفست

در وجع و شیح و صدف گفته شود حلتیت صمغ محروث انجدان و در انجدان

پارسی انگژه شیرازی انگشت کنده هندی هینگ دو نوعست منتن و طیب

که هیراهینگ گویند سرخ رنگ بود و منتن سبز رنگ با عسل در چشم کنند

روشنی افزاید و در ابتدای نزول آب چشم و تب ربع را سودمند

و بادها بشکند ضماد آن با سرکه یا انجیر گزیدگی سگ دیوانه را نافع

و صرع را بغایت نفع میشد و زخم تیغ و تیر و مهره دار زهر را نافع

حیض راند آنچه اندازد اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوذ الله

و بسوراخ دندان نهند درد را ساکن کند ادمان آن بواسیر و

فالج را سودمند مضر جگر و معده مصلح وی جوزبویه یا قرفه

یا فلفل بدل آن محروث گ درخت ایست یا نشد حلبلاب و لبلاب

هندی عشق پیچه در لبلاب گفته شود حلاق الشعر تیزاب ابرک هندی

چونه در نوره گفته شود حلیمو آن بیخ حماض بریست هندی

جڑ ترنج جنگلی در حماض گفته شود حلاحل و حلحل و بلبوس

شیرازی پیاز عربی بصل الزیر هندی پیاز جنگلی در بصل الزیر

گفته شد حلیب و لعلیت بربری و شورنجان دو نوعست

هندی و مصری هندی سی با نوجی دلفونقوس و مفاصل را نافع باشد

وسهل بلغم

وسهل بلغم و خلطهای غلیظ مضر سپرز مصلح وی کتیرا و صندل و کاسنی بدل

آن زیره یا قرنفل حمره هندی

انبیا در تمر گفته شد حماض الاترج هندی ترنج در اترج گفته شد حماض

بری و سلق بری یونانی طرناق اندیون شیرازی بیخ آن را حلیمون

هندی ترنج جنگلی ورق آن مانند کاسنی بود آشامیدن آن ذوقطع

قی کند بیخ وی با سرکه لیسر کنند و بلیسند بهق و اسهال دموی را مفید

حماض الارنب و کشوث هندی مروه در بذر الکشوث گفته شد

حماض البقر و حماض بری هندی ترنج جنگلی گفته شد حماض نهری هندی

ترنج باغی در اترج گفته شد حماض الارض و امعاء الارض هندی

کیچوه در خراطین گفته شود حمر الارض پارسی خار خسک هندی

گوکهرو در خسک گفته شود حمص پارسی نخود هندی چنا

سه نوعست سپید و سیاه و سرخ بول و حیض راند منی و

باه افزاید نفاخ است روغن آن قوبا را زایل کند و

ریشها و سرطان و خارش را سود دهد در سرکه تر کنند بامداد

ناشتا خورند و نیم روز حبس کنند کرم شکم بکشد در آب تر کرده

خورند انعاظ آرد و قضیب را قوت دهد نخود سیاه که تنها خورند الف

و جذام را نافع ضرر آن ثقیل و نفاخ است مصلح وی نمک

۷

حمیرا والو خلف و تنجار هندی گکر نده تلخ در ابوخلف گفته شد

حمجم بضم اول و ثالث لغت اهل شام لسان الثور هندی گاث مانند در لسان الثور گفته شود حماط بضم اول قسم انجیر هندی گوادجبر گفته

حمض و حمض و رشنان هندی مورم در اشنان گفته شد حماحم

سایه حبقی بنطی پارسی لستان افروز هندی ریحان سپید تخم

ان بریان کرده با کلاب و آب سرد بنوشند اسهال کهن را نافع

مضر مثانه مصلح وی صمغ عربی حمام بضم اول پارسی کبوتر

هندی پریوا گوشت ان منی افزاید فالج و لقوه را نافع خون

زیر پر او در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد و مغز و حرارت

چشم به سانه بیضه او بغایت گرم گوشت بچه او سبک مطبوع

وی خیار حمار ابلیل پارسی خر هندی گده خاکستر جگر وی با

زیت بر جذام و خنازیر مالند نافع و جگر وی بریان کرده

بخورند صرع را نافع پاره پوست پیشانی خر اگر مصروع

با خود دارد تا کی ل صرع زایل شود حمار حیی پارسی جز

کور هندی گوخر پیه وی بر کلف طلا کنند سعود هد و بار و جن

قسط بجوشانند طلا ان در ثبت و کرده که از بلغم غلیظ

باشد نافع و گوشت ان غلیظ است ثقل اورد مصلح وی

حمص ۷ ... [illegible]

جوارشات

جوارشات مسهله حنظل بفتح اول و ثالث و علقم و تخم

وی را مبید عربی کبست شیرازی کوبست کرمانی خوزبره بقبطی

خوره رو باه ذو نوع است نر و ماده نر ان سپید و سست و

زود شکن هندی اندرایی مقطع دو مفاصل و اعصاب و

نقرس و عرق النسا و سهل مره صفرا و قولنج ریحی و مالیخولیا

و وسواس و جذام را سود مند دو مان ان دو درم تا چهار

درم بیخ وی خوردن و طلا کردن گزندگی عقرب و افعی را

نافع و بخور ان بواسیر را بغایت سود دهد و بخور ان بر موضع

رحم کنند بچه بیندازد و بکشد و بگیرند اندرایی سبز رگ و

سر ان ببرند و تخم ان برارند و روغن زیبق در ان پر کنند

و سوراخ ان بخمیر یا بگل بگیرند و در اتش نهند تا چند

جوش بزند بعد ان از خمیر صاف کنند و بر موی سپید مالند

موی سیاه شود و بیخ ان را جوشانیده بخورند استسقا را

نافع مضر معده مصلح ان کثیرا یا مصطکی بدل ان حرمل با

قند حنا هندی مهندی برگ خستگی اتش نهند نافع بر شکستگی

استخوان و ریش دهن و ورمهای گرم و خنازیر نهند سود

مند مضر بحلق مصلح ان کثیرا حند قوقی شیرازی اندقوقی

استسقا
پارسی دیوالسیت واغالوس وطرفیلی فارسی خصیة الثعلب هندی تقلیا
وبول وحیض رانافع صداع مصلح وی کتیرا ونام کیاهی هم هست باقی صفت در
خصیة الثعلب گفته شود **خباء الغول** وسجار کازران هندی کروند اترس در
ابوخلسا گفته شد **خباء المجنون** ودوم هندی برک نیل در روم گفته شود **حنظل**
بکسر اول پارسی کندم هندی کیهون بگو هند وبرکتر یکی سکلا بوانه هند نافع و
دردهن بخایند وبر دمامیل نهند بکتاب برد روغن وی قوبا را زایل کند
اکلش غذا ایک دندان تر را **حنظ رومی** وخندروس وخالاوند هندی
بابری در خالاوند گفته شود **جوک** بفتح اول وبا هدود هندی بابری
وان ریحان جنگلی است در خالاوند گفته شود **جوز هندی** ومربح وبیخ آن
تقاقل هندی سرپالی درد وقو گفته شود **جوز رومی** واکر فرس گوز هندی
درخت کبیر باتخم وی لطیف تر از صمغ بار … سرکه بر نقرس ضماد کند نافع
وبار سرکه بیایات هند مسیح وتقطیر البول را نافع ومنع ابستن کند **حوم**
بفتح اول وضم ثالث وحم هندی انبلا درتم هندی گفته شد **جوارس**
پارسی ار دکاذم هندی میدا وکنک کیهون بخته باشند **جوجم**
بفتح اول وثالث عربی ودو احمر پارسی کلسرخ هند کلات کابهول
در ودو احمر گفته شود **جوران** ومو عوان وطرخون هندی عاقر قرحا و
جنگلی در طرخون گفته شود **جومانه** عربی وسریانی وطرفیلس واند قوقو

وجند قوقا

جند قوقا پارسی دیوالبیت هندی تعلب والسک یا هم هست دو نوع است بستانی و
بری البستانی را جند قوقا وبری را زنقا وخنقا در سریانی لوطس ودر طرفیلس
گفته شود **جور اسفندار** هندی ریحان سپید در بستان آفروذ گفته شد **حوفی لوس**
رجل الحمام است **حبیب** پارسی رهندی
سانید است انواع است **حی العالم** وابرون هندی قسم ریحان اسپرس سبز
بارند وبکتاب ح بیش نبود بقدر یک کز باشد نور … کرم وجکر وسینه طلا
کردن نافع زن بخور برگیرد قطع سیلان رطوبت کند با بیه حیوان بر
خنازیر کبس طلا کند تحلیل دهد **حیصل** وحدق پارسی بادنجان
هندی بیکن در بادنجان گفته شد

باب الخاء معجم

خالق النمر وفرسطی نیطی
وماز ریون هندی الجرو سپید چون بلنک وتوز وکرک وسک وخوک خورد
نمیرد عربی قوص الغراب هندی … تشدید وکاک بهل وکجلا اکلسق
علت بادر زایل کند اگر سک قدری بخورد نمیرد دوم مجموع حیوانات
دم دار وباقی خواص در اذار اقی گفته شد **خانق الذئب** وقاتل الذئب
وخربق سیاه هندی سربون سیاه اگر قدری از آن بر گوشت خام افکنند
وبخورد اگر دنبد نمیرد **خانق الکلب** گفته شد مصلح او دوغ با
جغرات باشد **خاتم الملک** وسادوران هندی کوند درخت اکلیل الملک

درساد اوران گفته شود خالاماون عربی قاتل النمر و خامالیون و کمالیون
وان نوع مازریون سیاه هندی الجرو سیاه در مازریون گفته شود خاما
اقطی یونانی حمان الارض هندی جنگلی چواد در فا گفته شود خامالاون
ولوفس عربی اشخیص تبریزی اداد اعلی هندی الجرو سیاه خالیدونیون
وخالاملیون و مامیران دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ را عروق
صغر یعنی دار زرد هندی داهلد و کوچک را مامیران وخالیدونیون
هندی انبیر ملد و زرد چوب چه پرستوک در اشیانه نابینا شود مادرش شاخ
مامیران اورده در اشیانه نهند بچه وی بینا گردد باقی منفعت در مامیران
گفته شود خالاون بضم واو و حنظل رومی پارسی کاکل هندی بابری
دردورس گفته شود خاولنجان بفتح اول و ثانی و کسر ثالث و خرو
دارو خولنجان هندی کلیجن یعنی بیخ پان در خولنجان گفته شود خامتیه
بکسر میم و تیره و شنیره و شطرج هندی چترک در شود انیق گفته شود
خاف الطمار البوخل اثت خبه بضم اول و بندر الجمع لنز
شفترک اصفهانی حاکش تبریزی شوران ترک در اشوه هندی تخم کاجو
با شیر و نبات خورند فربه شود خبازی پارسی خرو شیر از زبان کلاغ و
ملوخیا بری و ملوکیه و بقلة الیهودیه و خطمی هندی درخت گل خیرو
جنگلی لطیف تر از بوستانی بود و رق و ریز کرزندکی زنبور ضماد کند

نافع

نافع بیخ وی بجوشانند و بر گزندکی عقرب و تیلا ضماد کنند سودمند و با روغن زنند
بر ورمهای مثانه و کرده طلا کنند سودمند اید خبز بضم اول و سکون ثانی
فارسی نان هندی روتی نان سمید و حواری یعنی نان میده غله بود دشوار هضم
و نفاخ و نانیکه نخاله داشته باشد سبک و هضم و نان خشک کسته قابض و
نان با نمک تر کنند بر قوبا کهن ضماد نمایند سودمند و نان گندم که گرم
خورند بواسیر را مصلح ان زنجبیل و روغن و عسل خبز الغراب واقحوان پارسی
بکاکاو هندی گل شب بو و ریحان سفید گل را نیز گویند در اقحوان گفته
شد خبز المقود ولوف پارسی پیل گوش هندی کنول در لوف گفته شود
خبز المشایخ و بخور مریم پارسی چوبک اشنان هندی بهتا جوری در بخور
مریم گفته شد خبث الحدید پارسی ریم اهن تیر از زم اهن قوی تر از همه
خبثها بود بسم کنند یعنی بکتند و با شراب کهنه امیزند و بخورند بواسیر قطع
کنو اگر دن به پاره ستیم بخود برکیرد خون زحمی باز دارد و قطع کند
اگر دن سلس البول کند با بینطایق برکیرد خبث الحدید با شراب
انگوری با سرکه چهار شبانروز بخیسانند و خشک کنند و سحق کرده
با روغن بادام بریان کنند و بکار برند باه را زیاده کنند و جگر و
تقطیر البول را نافع بدل ان مدبر مطیقل بدل غیر مدبر حرف
ضرر مصلح ان برادها این دار در از انجا بیند خبث الفضة پارسی نقل نقره

هندی کیت زویه مرهم ان سعفه وجرب و الیشهای کیس وخون بالبور و البوسیر را
نافع **خبث النحاس** بپارسی تفل مس هندی کیت تانبه در قوت بخبث
الحدید ماند **خبث الرصاص** بپارسی تفل ارزیر هندی کیت کتیل سرد و خنک
بدل ان اسفیداج الرصاص یعنی سپیده ارزیر افسنتین و
برنجاسف کوئیجه هندی مروه کوئیجه در افسنتین گفته شد
ختم الملک وخاتم الملک وطین مختوم وگل مختوم
وان گلیست سرخ فام در طین مختوم گفته شود
خثاء البقر عربی زبل البقر بپارسی سرگین گاو وهندی گوبر گای کا
گوبر لبوزانند با برکه در سوراخ بینی نهند خون رفتن باز دارد طلای
ان برکنند که مجموع جانوران زهردار نافع اگر زن بدان بخور گیرد دیا
سه درم با جوشانده بیاشامد بچه مرده وزناء بیفکند

خدرنق وکرتیته هندی بیرده مکری در ابرکا کیا گفته شد **خدر الرجال** بفتح
اول وخدر البنج بپارسی تخم بنگ هندی اجوایین خراسانی در بزر
البنج گفته ~~شد خردل ابیض وخردل سپید هندی سرسون در حرف گفته~~
شد **خردل ابیض** بضم اول وجوز
جندم هندی کیهو نکی پهول در جوز جندم گفته شد **خرقی** وجوز وغلو

وحلیا

وحلیا هندی لاکه وکهاری در خلو گفته شود **خروع** بکسر اول وفتح ثانی بپارسی بید
انجیر کبیر ان کشور هندی ایرندی تخم ان مقشر کرده سحق کنند وبیاشامند مسهل بلغم و مره و
رطوبت را نافع قی ارد وغثیان باز دارد کنند ورق ان بالوبق بر ورم [illegible]
کرم وطبیخ ضماد ان [illegible] مضر سپرز مصلح وی کتیرا بدل وی حب السلاطین و [illegible]
سلیخه **خراطین** بفتح اول وزغار وحمرة الارض هندی کیچوه گویند و بر جراحت
اعصاب نهند سود دهد با بیه مرغابی در گوش چکانند نافع و با روغن [illegible] سحق کرده بر
قضیب طلا کنند و با کرم لنگو بندند نیز رک و سطبر گرداند مضر دماغ مصلح ان روغن
بادام **خرنج** وعصفر بپارسی خسق هندی گزر در عصفر گفته شود **خرنوب**
نبطی بپارسی خیار چنبر و شجره سقط و خرنوب نبطی و خرنوب الشوک و قصم قریش و
ور دینوب در خیار شنبر گفته شود **خردل** خردل هندی رای وقتیکه از جام
بیرون اید کرپا بانگشت سجد و برقو بالدجیا که خون العمه شود بعد ازان
خردل بران مالد از [illegible] بسیار بر آمده به شود و سحق کرده بر دندان نهند
در باه عجیب بیند وتیهال کیس را زایل کند مستعمل دو مثقال مضر دماغ
مصلح ان روغن بادام و سرکه و نمک هندی بدل وی تخم شلغم **خردل**
بری تجیدانه هندی رائی جنگلی در لسان گفته شود **خردل** بپارسی حرف
وخردل سپید هندی سرسون در حرف گفته شد **خرفق** وخردل بپارسی
وخردل ابیض هندی سرسون در حرف گفته شد **خرزهره** ود فلی هندی

کنیز سفید در دو فا گفته شود **خرالدیک** والدجاج پارسی سرگین خروس هندی
بیت مرغ و مرغی برکز نویکه سگ دیوانه نهند نبود دهد **خرءالفار** پارسی
سرگین موش هندی چوهکی مینگنی بانشراب سات مثل سنگ کرده و مثانه
بر ریزاند چون در راس نشیند عسر البول را نافع دهد در چشم کشند سپید
ببرد علیه الدم حقنه کیرد نفخ شکم را زایل کند خصوص اطفال را **خرءد
الضفادع** عربی طحلب و جامه خوابک هندی سیوال و کائی در طحلب گفته شود
خربزه هندی کهربوز در بطیخ گفته شد **خرفه** هندی لونیا و گهول و
جنول در بقلة الحمقا گفته شد **خرنباش** پارسی مرو خشک و
مرما خالصه هندی قسم کات مانند ادوات النور گفته شود **خرگوش**
ورق بیار زنگ هندی نوع کرد نواد در لسان الحمل گفته شود **خرطال**
وقرطمان وهرطمان عربی قنطار هندی کهر واد در هرطمان گفته شود
خروع بکسر اول و فتح ثالث و ثمر عشر [illegible] اهل یمن هندی ارنک و امیل
در عشر گفته شود **خرنیان** بفتح اول پارسی قندسی قوری شهور هندی
جند بید استر در جند بید استر گفته شد **خرماده** کرده است **خرگوش**
سفال است **خزف** شیراز کواره پارسی سفال هندی تیکری
که ریزه کوزه و سبو شکسته و پوست گردکان و بادام و پسته و فندق
و پوست انار و خشک شده را نیز گویند در ینجا استخوان سرطان بحری برادهٔ

خروع
خرنیان

بالجمله ان

باهم چند ان تخم تره تیزک کوفته بر بهق و کلف و نمش نهند زایل کند بغایت
نافع **خرخمتور** هندی چولیکا تبنکری با سرکه بر قوبا و جرب و حکه و سعفه
و حصف طلا کنند مفید اید **خرف چینی** دندان را جلا دهد مضر اعصاب
دماغ مصلح ان روغن بنفشه **خراطین** شیر از اردات و خیره بحری هندی
جنگیا خیر و سحی الحال دماغ سرد یعنی دماغ سرد و رحم و تجفیف رطوبات
که از زخم روان بود بخورد و اثرهان پاک کند و زن بخور بر گیرد
البتی شود
خف بفتح اول پارسی کردکان هندی اکروت در جوز گفته شد
خفق بفتح اول پارسی کاهوی بری و بستانی پارسی زبانان هندیز
کاهو گویند املس قطع سیلان منی کند تخم وی بکیکه احتلام سیاید قند
قطع کند ادمان ان تاریکی چشم اید مصلح ان کرفس و نعناع
خفش الحمار و شنجار پارسی سکنار و فیلوف
هندی چونلائی سرخ در ابو خلسا گفته شد **خشنی سی ابیض** هندی
سپید خشخاش جهت سرفه کرم و نزله و سینه و رطوبات معده و نفث
الدم و محرک [illegible] مستعمل بیخ دارم نافع با عسل منی زیاده کند مضر
اشتها مصلح ان عسل یا قند نوست وی تر بود از دانه اب او بر سر
ضماد کنند و بر سر بپاشیده [illegible] بنجاح بر دینع وی بجوشانند تا نیم اید

جهت دبله جگر و خلط غلیظ نافع **خشخاش اسود** هندی کالی خشخاش جینکلا کو بند دو باشراب بیاضا خامند اسهال و سیلان رطوبات فرزج کرده از رحم ایدنا نافع متعمل درم مضر سپرز و شش مصلح ان راز یانج یا نرگس **خشخاش زبدی** و میقند و افرویس دلیس و از قلیا هندی درخت خشخاش کرنبات و ورق و ثمر و تخم مجموع سپید باشد و مسهل بلغم است **خشخاش مقرن** هندی نیز خشخاش ایچی که در کنار دریا روید غلاف ان مانند شاخ گاو بود باشیر بر نقرس طلا کنند نافع **خشکنکبین** پارسی عسل خشک هندی سوکا شهد فعل وی اقوا بود بدل ان عسل نیم وزن **خشکی** عربی مقل هندی کوکل در مقل گفته شود **خشخار** هندی اتا لر بهوسا از ان بکرفته باشند در خبز گفته شد **خشب الشونیز** پارسی لونیز بریان هندی کیلا کلونجی در سیاه دون گفته شود

خصیه بضم اول پارسی خایه هندی بیلا منفعت خصیه حیوان غذا نیکو دهد حاصه خایه خروس دلوار بهضم مصلح ان انجدان **خصیة الثعلب** هندی خایه ثعلب بغم رشیر ماده گاو یکمثقال شهوت برانگیزد بدل ان بوزیدان بها ستقنور یا نیک بکند دی کبابی که ده **خصیه مرس** و جلوب بوزیدانی لسور تطس هندی عشق پیچه در البلاب گفته شود **خصیة العجاجیل** و خایه کوساله هندی کائیکی بچه رکا بیلا خشک کنند و بیاشامند نعوظ تمام اید و مقوی باه **خصی الابل** هندی جنکلا بکرکا بیلا باشراب بیاشامند نعوظ کردن رکیاء افیونانافع **خصیة الحجر** هندی

دریای کرکا

دریای کلر بیکا خصیه در حیدر سپید ابشتر گفته شد

خضف بضم اول شیراز بکوکیل پارسی و هندی خربزه خام در بطیخ گفته شد **خضلاق** بفتح اول هندی درخت کوکل در مقل مکی گفته شود

خطمی بری و بستانی ملیبا شید البستانی

راورد الرازیه گل سپید اله و گل وی کثیر المنفعت بیرون تخم المره یونانی الیا هندی نبور گل خیر و خونه و رقمار ظاهر و بی کوش و خنازیر و ورم بستانی و مقعد را ارکرمی باشد طلاء ان نافع با سرکه بر بهق طلا کنند سود مند با اله جو و عسل بر ذات الجنب و ذات الریه طلاء ان مفید بیخ ان خشک کرده لبوز مند بر ریگی نشینه به کند مضر **خشش** مصلح آن عصاره زرشک بدل ان خبازی یا نیلوفر **خطره** بفتح اول و دوم هندی برک درخت نیل در وسمه گفته شود **خطاف** پارسی پرستوک هندی ابابیل چشم وی بار و غن زیبق بر نافذن مالند حیض جاری کنند خون وی بجوبان زان دهند شهوت زایل شود سرکین وی با زهره گاو بیامیزند بر موی سیاه طلا کنند بیکدام سپید شود کوالتا ان سرد و خشک مصلح ان عود هندی یعنی عکر **خفاش** و وطواط پارسی شیره شیر از موش کور هندی چمکادر خون وی به زهار کودک بیش از بلوغ طلا کنند منع رستن مو کند خاکستر وی در چشم کشند روشنائی زیاده کند سر وی در روغن زیبق بپزند و روغن

خطاطیف

راصح کرده بر نقرس و فالج و رعشه طلا کنند مفید زهره و لی در فرج زن مالند
دشوار زائیدن اسان شود و دماغ و لی در شیب مالند باه برانگیزد **خفج**
و ترکی قیچی پارسی خردل بری هندی راثی جیکیا در لسان گفته شود
خلاف پارسی بید و خلاف بلخی
و بهرامج پارسی زبانان هند بید مشک ثمر و ورق هر دو قابض قطع
رفتن خون کند صمغ وی جهت ضعف بصر سود مند مضر سپرز مصلح او
گلاب **خل** بفتح اول پارسی و هندی سرکه اشتها باز دید کند شاید ان
و بر عضوی که خون روان بود بپوید قطع خون رفتن کند جراحت را
مدام بسرکه بشویند و بصلاح اید و تشنگی بنشاند طلا ان کرند که
سگ دیوانه را نافع مضر دماغ ان بصر ضعیف کند مصلح ان روغن
بادام **خل العنصل** پارسی و هندی سرکه پیاز چون بدان مضمضه کنند بیخ
دندان را محکم کند در گوش چکانند درد و ورم گوش را به سازد صفت
آن بگیرند پیاز سفید بکاهد چهار پاره کنند بر ریسمان کشند و چهل روز
در سایه بیاویزند و شش روز در افتاب نشیند بعد یکمن از وی در یک من
سرکه بیندازند و بجوشانند صاف کرده بکار برند **خلال** و سیاه بست
بلغت وادی القری و اهل مدینه بسدی فارسی غوره خرما هندی
کهجور خام انکه رسیده بود بسیل و خام ان ممسک **خلا** بفتح اول و ثانی پارسی

دوی کو

کوشی کور شیر ازی انگشت برگ هندی چجو بندر گوشت ان از سموم قتالم چون
خون کوشی او بر خضاب زیر طلا کنند نافع اگر سوز اندکی ازو در بینی کنند
بو بود در بینی د سند کند که ببرد **خلو** بضم اول دو نوع بستانی و بری
و خلیان و خرتو شیراز مشو و خرد هندی لانگ و کبهاری دمان
ان از پالک کرد د مصلح ان عسل و بری را اسپکو گویند چون زن بخورد
شیر زیاده شود

خمر بفتح القوه ماء العنب و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و
قهوه و قرقف و شیراز سیکی و خواجه روح الدین و بهرام ترکی جاغر
پارسی می و شراب متوسط میان کهن و نو اشراد یجانی هندی مده نیکو
ترین ان زرد رنگ لطیف خوشبو که ادویه در و میکشند گرم و خشک سیاه آن دشوار
هضم محرورین مزاج را نوافق کهن ان مضر با عصاب افراط ان مضر بعقل
و سپرز و ضعیف کننده جگر مبطل باه و کمی اشتها و اورنده رعشه و
ضعف باصره و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجات است و دیوانگی و وسواس
و دق کوشی و برسام و لقوه و فالج و کابوس و ترسیدن که در خواب و بیداری
بجهت ایشان مصلح ان شراب اترج یا ریباس **خمیر** الارکندم تازه که
گرم و دیر مانده او گرم و خشک **خل** هندی بانوجی در لسو ربجان گفته شود
خمخم و خمخم هندی کاف ماند اد ر ربع الثور گفته شود **خمسه اللوراق** و

وبنجکشت هندي سنبالو در اثلق گفته شد و در ذو خمسة الاوراق نيز گفته شود

خندريل وتعبيده هنديل

کاليني جنگلي بطعم تلخ اب و ورق ان بر بواسير طلا کنند قطع و قلع کند

خندروس و خالاون و حنطه روي و پارسي کامل هندي يا بر برين عذار ان سردتر

از گندم خنفا بضم اول پارسي خروک شيرازي خروک لسکي خروک تنگن و

بريکي کردا انکه عربي جعل هندي گروندا گور و را از در گيني بيدا شود بادام

زيت بريزند و روغن جندي در بواسير مالند قطع کند

خولنجان بيرکه توفات پارسي خسرو دارو

هندي کليجن باه را زياده کند سرد کرده و مثانه و صرع و صداع و سرطان و

خنازير و ديدها بلغمي و سوداوي و سرد را دمان ان لعو مند مضر دل و

سينه مصلح وي صندل و طباشير بدل وي توقفل و قرفه و دار چيني

خولان بفتح اول و خفيض پارسي هلک هندي رحرايته در ورس گفته شود

خوخ پارسي شفتالو هندي نيز مشهور انواع اثرا کوچه گويند باه را زياده

کند تبهاي محرق را لعو مند مصلح ان عسل خوخ اقرع و ساوج هندي

بقرح در ساوج گفته شود خوخ عليق و هيل هندي الاچي خورد

در هيل گفته شود خون سياوشان پارسي دم الاخوين هندي مجيت

در دم الاخوين گفته شود خوزبهرج و سلم الحمار شيرازي خر زهره

مانندي

هندي کنير در دفلي گفته شود خوص و ورق مقل و نخل نارکيل هندي نات

درخت گوکل در مقل گفته شود خواتيم الملک و ختم الملک و طين مختوم

هندي نيز مشهور گل مختوم در طين مختوم گفته شود

خيرو دارو و خولنجان هندي کليجن در خولنجان

گفته شود خيرو و خيروع و خيار نيز هندي نيز خمره و در خيار گفته شد

خيشي فوج و حب القطن پارسي پنبه دانه هندي بنوله در قطن گفته شود

خيار و قثد شيرازي خيار بالنگ هندي کهيرا تب محرق را نافع بول

راند اکلش شکار در مصلح وي عسل و ابو لحت و ريختک کرده زن [illegible]

زائيدن آسان شود خيار شنبر پارسي خيار جنبر هندي و مصري و کيا

لبوه هندي تي کرمالا و املتاس مسهل لبوه باب کانيفي ديده جگر گرم را

نافع و مسهل ان في رحمت [illegible] البيتي خوبه ضرر زندند مضر

ثقل و غثيان ارد مصلح وي مصطکي و انيسون بدل سه وزن

ان مويز بيدانه و باقلاي تر [illegible] خيري الواع است در بغداد و موصل

عصفوره پارسي خيري هندي کل خير و قسم از ان بر سراج ما خوانند

و گفته شد زن در ان آن نشيند بچه مرده و مشيمه بيرون آرد اگر

بيابت مدبجه از زن زايل کند و دو مثقال تخم بياب شاه و حيض راند

با عسل [illegible] بخورد بر کير ديجه زنده را تباه کند و بچه مرده را بيرون

آرد نوشیدن کلش دلهر ارد مصلح ان روغن گل یا سرکه خیروع پارسی خرو
عربی خبازی و قدیم الملک قسم خیرو در خبازی گفته شد خیربوا و هیل بوا
و هیل بوا هندی الایچی خورد لطیف تر از بزرگ بود معده و جگر سرد را سود کند
قی بند د مضر احشا مصلح ان تخم خرفه خیران پارسی و آسبرگ هندی الجواب
جنگیا در مورد سیوم گفته شود

باب الدال مهمله

دانج وبره و حب الراس و اس هندی جیت در حب الراس گفته شد
و نیز در روس گفته شود دادی رومی و فاریقون و اندر دسامی و
او فاریقون و هیوفاریقون هندی مروه دشتی در هوفاریقون گفته شد بفتح
دار شیشعان بفتح اول و کسر ثالث و قندول و بربری از وری بنفط
اشقلابوس پارسی شیعان هندی کایی پهل شراب پزند و مضمضه کنند
قلاع را نافع و ریشی بد که دهن باشد به سانو و دندان را نگاه
دارد با ادویه فرزجه کنند بچه بیندارد و عسر البول را نافع مضر
جگر مصلح ان صمغ عربی بدل ان کرمازک دار فلفل و پیلپلا راز
هندی بیخ پلپل در میان جگر بریان کنند و بخورند یا ضماد کنند قبض
کود را زایل کند گزندگی افعی و صرع را مفید مضر سپرز مصلح ان
صمغ عربی یا صندل بدلش زنجبیل و زرانباد دار چینی و آن سوراست

بانیم سی او

بهترین او خشبو و سرخ رنگ و تیز و شیرین رکام را سودمند اکلش و کحلش تاریکی چشم زایل
کند با مصطکی بپزند فواق و عرق استسقا را نافع سینه را پاک کند سده جگر بکشاید طلای آن
قوبا را نافع و سرفه کهن و عسر البول را مفید مستعمل بکیرم مضر مثانه مصلح ان انیسون
بدلش بولت سلیخه عرق دار چینی بغایت نافع دار مک قسم مرو اسپید هندی پاتهور مرو
در مرو گفته شود دار پرنیان و بقم هندی [illegible] در بقم گفته شد
دبق بکسر اول و فسوس شیرازی یا موینج هندی
بروی یعنی ثمر درخت بزرگ که اندر بابا و امیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند اکلش
مضر قلب و قراقر شکم او مصلح وی گاوزبان بدلش عاقرقرحا دب بضم اول پارسی
خرس هندی ریچ در لحم الدب گفته شود دلبس بکسر اول و سکون ثانی فارسی
دوشاب خرمای یعنی شیره خرما طبیعت وی گرم اکلش اشتها اورد طلا بران کلف و
بهق زایل کند اسهال اند اخلاط غلیظ و خوف متولد شود مصلح ان بادام و
خشخاش است دبا بفتح اول و تشدید ثانی پارسی کدو هندی کدوی دراز در قرع
گفته دجاج بضم اول
پارسی ماکیان خانگی هندی ککری و مرغی اکلش عقل افزاید با مسکه بزند و بخورند سرفه
کهنه را زایل کند و بیوری بصاحب مالیخولیا سودا و طلا کنند مفید خاصه بیانی
دج بفتح اول و سکون ثانی وطی و روس هندی ککری جنگلی گرم و خشک است
دجر بفتح اول هندی چونلا در لوبیا گفته شود دخن بالضم اول پارسی ارزن اغازی هندی
الم هندی چینیا شکم بند بول راند ادمان ان سنگ گرده پیدا کند مصلح وی قند
بدلش برنج دخان بضم اول پارسی دود هندی دهوان مجموع دودها مجفف و در دفع
انبذیکی ناری بود بهترین دخان قطران [illegible] کندر دخان کندر در

ادویه جهت ریش و ورم چشم استعمال ان نافع گوشت را ویاند و روشنائی افزاید

دراج شیرازی کبک هندی تیتر گوشت

وی معتدل اکر و شتهای کبک و فاخته وغیره حرارت و منی را زیاده سازد و شکم بندد
دماغ و فهم را زیاده کند مصلح وی دار چینی و زنجبیل دار الحم بضم اول هندی ترجیت
شرابی که هینه یعنی ماء طلاء ان کلف و نمش را نافع اکل مرض سپرز را [illegible] تقطیع
و اب در بدن ریختن درافس و درافی اهل شام خوخ بپارسی شفتالو هندی
مشهور در خوخ گفته شد دبو الخل هندی ترجیت سرکه بر ورم پستان ضماد ان نافع
تاریکی چشم را زایل کند درونج و درونج عقربی هندی کچیو کردم شکل باشد گزیدگی
جانوران زهردار را نافع دلو رحم و خفقان را از سرد ریبد و بادهای غلیظ را
سود مند قطعه ازوی در خانه اویزند طاعون در ان خانه دخل نکند از [illegible]
در ران زن حامله بندند از افتیاکها دارد و زائیدن دشوار اسان شود
مستعمل یکدرم مالیخولیا را نافع مضر سپرز مصلح وی رازیانه و قند بدل وی عاقرقرحا
و سورنجان درددار بفتح هر دو دال و شجرة بپارسی درخت لیسته شیرازی [illegible]
و سمرقندی گل کرم و در صفهان کلنجک و در اندلس شجرة البق و در بخارا
لانکر و اطاغر نوعی از وی است هندی [illegible] استخوان شکسته را نطول کند
سود دهد بارکه بر برص طلا ان نافع بیخ وی در اتش کنند و رطوبتی را از و
براید در گوش چکانند کرم را ببرد عصاره ان با عسل در چشم کشند تاریکی چشم
زایل کند در بضم اول و تشدید و ثمرة العلیق هندی اونت کتاره در علیق گفته شد

درداب

درواب بپارسی دستنبویه شیرازی دستام و شمامه وان گلوله مرکب از عطریات جهت بوئیدن
سازند بوئیدن ان دماغ را گرم کند و سده بکشاید و نام میوه کوچک گرد
مثل خربزه باشد در زبان [illegible] پتیره و در سهنکرت کجره دراج بفتح اول
هندی نوعی عشق پیچه در لبلاب گفته شود

دفلی وحبق وحبلی و سم الحمار بپارسی خرزهره شیرازی خرزه
هندی درخت کنیر اگر طبیخ وی بفشارند کیک و پشه بگریزد ضماد ان دبیله بکشاید
و زانو را نافع مضرت ان تنفس را ریش کند مصلح او آش و روغن گل و
کنیرا دقطامانون و دوقطامانون ورتک هندی قسم بودینه در [illegible]
گفته شود دقاق الکندر بپارسی خورده کندر هندی چوره عود در کندر گفته شود

الکندر

دلب بضم اول بپارسی چنار هندی

[illegible] بکنند [illegible] ورق ان و اب او در چشم کنند جریان اب باز
دارد مضر تنفس مصلح ان خرفه دار چینی دلبوث هندی و بپارسی [illegible]
بیخ وی [illegible] قطع شهوت کند دلیک و بذر الورد در شام عرف الورد هندی
تخم گلاب در طعم [illegible] دلنیس نوعی از صدف کوچک هندی سیپی [illegible] در صدف
گفته شود دلفین بپارسی خوک ماهی عربی خنزیر البحر هندی سوری مچهی [illegible]
بر [illegible] نقرس [illegible] را نافع [illegible] را سود دهد دلخاخ و خالیدن
یون ماهیران و همیران هندی [illegible] در خالیدن یون گفته شد

دماغ بکر اول پارسی مغز بندی ... بهترین آن
مغز مرغان کوچک و در مواشی بره کوساله بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند
مولد بلغم و را شتبا ببرد و تواند مصلح وی نعناع و فلفل و خردل و دارچینی و
سرکه دماغ الدیک پارسی مغز خروس و مرغ هندی کوکرا و اکلش مقدار یا نقلا
خون رقیق از بینی باز دارد دماغ البعیر پارسی مغز شتر با سرکه بخورد صرع را
سود مند دماغ البط مقعد را سود مند دماغ ابن عرس هندی مغز نیول اکلش با
سرکه صرع را سود مند دماغ الخیل پارسی مغز اسب محرق و ملین دماغ الخفاش پارسی
شپره دماغ هندی مغز چمگادل با عسل در چشم کشند ابتدای نزول آب باز دارد
دم الاخوین پارسی خون سیاوشان و دم الثعبان و دم التنفلین علی قاطر الدم هندی
منجیت ... نوعست چکیده و ختیی و ترابی انشقاق مقعد و سحج امعا را نافع با
زرده تخم مرغ نیم برشته بخورند شکم ببندد مضر شش مصلح او صمغ عربی دم بقلة و
پارسی خون هندی لهو جمیع دم کرم و سرد تفصیل گفته شود دم الارنب پارسی خون
خرگوش هندی لهوی سسا بر بهق و کلف طلا آن سود مند دم الابل پارسی خون
گوسفند کوهی هندی لوهو بکری جنگلی کیکر زهر خورده باشد اثر مفید
دم ابن عرس بکسر علی هندی لوهو نیول طلا آن بر خنازیر و مفاصل را
تحلیل دهد دم السلحفات پارسی خون سنگ پشت هندی لوهو کچهوه با شراب
بیاشامند صرع را سود مند دم الانسان پارسی خون آدمی با عسل بر ریش
ضماد کنند

ضماد کنند باصلاح آرد دم القراد و دم الحلیم پارسی خون بوزینه شیرازی
کپی هند باندکل لهو با شراب خورند مستی زود آرد دم البقر پارسی خون گاو
هندی لوهو گائی بر جراحت ریزند خون را ببندد دم الجلم پارسی خون
کنه و جانور گفته شد دم الحمام پارسی خون کبوتر خانگی بار وغن گل حرارت
چشم را سود مند دم الورشان پارسی خون کیاد هندی لوهو کبوتر دم الثور
پارسی خون گاو نر هندی بیل کا لهو اکلش عسر النفس و وجع حلق دموی و غشیان
و اضطراب پیدا کند مصلح آن خاکستر چوب انجیر و سرکه و فلفل دم السلحفاة پارسی
خون و زرغ تیر آز خون بک هندی لوهو تیند گمی چون بسوزانند خاکستر آن در
بینی دمند خون رفتن باز دارد دم الحرباء هندی لهوی گرگت موی زیاده در چشم
باشد بکنند و بر موضعش طلا کنند دیگر نروید دم الحیض پارسی خون حیض عورت
اگر زن بخود برگیرد منع آبستنی کند دم الکلب عقور پارسی خون سگ دیوانه هندی
کتا کا تورا کنند زنا ئمی بر گزیده سگ طلا آن مفید دم الدب پارسی خون
خرس هندی لوهو ریچه دیوانه را خورانند نفع بخشد دم الورشان والحرون
پارسی خون غضان هندی لوهو ... در چشم کشند قوت باصره دهد
دم البوم پارسی خون بوم و جغد هندی الو جهته ر لوهو سود مند دم التیس
پارسی خون بز بربری ... هندی بکری بربری با کرفس کوچک
کرده ریزانند دم المعز پارسی خون بز هندی لوهو بکری بریان کنند و با شراب خورند

خون
لو هند بعد جهت سیم چکان تیز بر دارکه خلیده باشد دم الحمل پارسی خون کوساله خاصیت
مرغ دارد دم الفار پارسی خون موش هندی لوهو موس جواب ترنا لیل طلا کنند قلع کنند دم
الخنزیر پارسی خون خوک هندی لوهو سور خاصیت خون ادمی دارد دم الدیک والدجاج
پارسی خون مرغ و مرغی در بینی چکانند خون رفتن باز دارد دم الحمار پارسی خون
خر هندی لوهو کوها منع رعاف کند دم الثعبان هندی منجیت در دم الاخوین گفته شد
دلع بفتح اول و ابقر پارسی ... ره هندی ... که ... کنند و بر اعضای حکه طلا کنند
مفید

دوسر ورن پارسی کامل تخم انزاگاه هندی درخت باری یا بار در بر غرب طلا کنند سود مند
درخت
بود غرنا لیو رکه در کنج جیتم پیدا شود مضر به اشتی مصلح ان کتیرا دوم دوم پارسی
مقل هندی درخت کوکل در مقل گفته شود دوقو پارسی تخم جوز بری بیخ
ان شقاقل بیخ ان خرس گیاه و کند گیاه هندی ... بول و حیض اندوه
اطفال را نافع مقدار یک درم بینی زیاده کند شهوت انگیزد و نعوظ آرد
مضر مثانه مصلح ان مصطکی دول پارسی طالیسفرم پوست بیخ زیتون هندی
دوقو
در طالیسفرم گفته دوالقرنفل بفتح اول پارسی کاکنج و کجنک هندی کلجا در
دوباروغ
کاکنج گفته شود و ... را نیز گویند دود القرمز ... در درخت بلوط ...
دود الحریر
... باشد در قرمز گفته شود دوطع پارسی کرم ابریشم در خرقه ... بسته
بر محموم یعنی تب ... سود دهد دوغ و ... هندی ... در البن حامض گفته
لثو

شود دوقص عربی بصل پارسی پیاز در بصل گفته شد دورحولی ودلبوث یونانی
کیقوق هندی نوعی از سوسن بری در دلبوث گفته شد دوص ایجکه ایجا
تافته در ان انداز ند مقویات باه است در حدید گفته شد
دهن الحل پارسی روغن کنجد شیرازی
روغن خشک هندی تلکا تیل در شیرج گفته شود دهن الخلوق پارسی روغن زعفران
هندی تیل زعفران خواص زعفران دارد دهن العیار واو رمالی یونانیان سراب اشید
هندی ... در خمر گفته شد دهن البلسان مشهور هند روغن بلسان امتحانش بر شیر چکانند
شیر را بسته ... در اب چکانند شراب سفید کرد ... بر گیرد بار روغن گل
مشیم و بچه بیرون انداز د بول راند نانخواه در ان جوش دهند و بیات ...
لنگ کرده بریزاند بدل ان روغن زیت یا روغن گاو
دیودار و دیو یار و شجرة الجن نوعی از ابهل و
صنوبر هندی سرو کوهی فالج و لقوه را نافع و سنگ گرده و مثانه را بریزاند دیوا
لیس و خصیة قوقا پارسی خصیة الثعلب هندی ثعلب در ثعلب گفته شد دیوبا
قونیطس واصل الوف پارسی بیلکوش هندی کنول در اصل الوف گفته شد
دیاقودا بفتح اول و ثانی شراب خشخاش بر ابو ریت بریزند منفعت شراب دارد
لیکن نعوظ ... دیک پارسی خروس و مرغ هندی کگڑی و مرغی خصیه
وی زود هضم ... و کرم و خشک ... و مفاصل را ... دهد دیک بری دیک

شیرازی مرکب موش عیار پارسی زرنیخ هندی هرتال طلاء او کوبنت زیاده را بجورد
بو البیر را قطع کند باقی منفعت در زرنیخ گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الذال معجمه ذاقو بداس

پارسی مازریون و بربرواداد و مازره هندی انجروت در بذر الانجره گفته شد
ذبل بفتح اول وجلد سلحفات هندی
بولست کچهوه بسوزانند با سپیدی تخم مرغ بسرشند طلا ران شقاق کعبتین و
انگشتان را سود مند ذباب بضم اول ترکی چبین پارسی مگس هندی مکهی الوان
رنگ هر حیوان را مگسی بقربو معینی مگس را با زرده تخم مرغ سحق کنند و ضماد نمایند
علتیکه یونانی کرمانیس گویند یعنی ناخنه وان علتی است که کولت سرخ اندرون
چشم بود ودوان زایل کند
ذراریح مگسی است از زنبور بزرگتر و باریکتر و سرخ رنگ و نقطها دارد و سمی قاتل
است اگر ان را در موم روغن کنند برص و ناخنه را زایل کند و با سرکه بر سر برص و بهق
طلا کنند نافع مصلح وی حب الکنج وطین مختوم بدل وی درخت صنوبر ذره
بضم اول وتشدید ثانی جاورس هندی و شیرازی زوه فارسی ارزن دو
نوع است سپید و سیاه هندی چینا الطبع سرد قطع اسهال کند ذرق هندی
خصیة الثعلب درجند قوفی گفته شد و سبز باشد هندی سالپ کاکوسند
ذرق الخطاطیف پارسی پرستوک شود را با بیل خون ان در چشم چکانند سپیدی چشم زایل
کند

کند ذفکره هندی تخم اجمود کوهی
در فطراسالیون گفته شود ذفوی قسم اف جنگلی بویی بد وگل زرد ورق آن
کوفته بپاشند سود مند درد دندان وتب ربع را بعد دهد در دجگر دفع کند
ذنب الخیل هندی ریوس کوهی ضماد بر ان علت فتق
را نافع و سرفه و عسر النفس را سود مند و استسقا را نافع مضر و مرخی اعصاب یعنی سخت
و کها مصلح وی خمیر بنفشه ذنب الحمل هندی لگمر ندا در لسان الحمل گفته شود
ذو خمسة الاوراق و خمس اصابع هندی
سنبالو در بنج گشت گفته شد ذو ثلثة الشوکات و شکاعی و خار هندی
در شکاعی گفته شود ذو ثلثة ورقات بر جند جیر واقع شود بر جند قوفی و خصیة
الثعلب و فصفصه وجو مانه هریک در باب خود گفته شد و گفته شود ذو ثلثة
و ذو ثلثة الاوراق وطرفیلی وطریقولیون هندی نام تعلب صفت در طرفیلی طریفلس
گفته شود ذهب پارسی زر عربی طلا هندی
سونا درد دل و خفقان را نافع مضر مثانه مصلح او حب الاس
ذیب پارسی گرگ هندی بهیڑا و لاند کا
اگر کس او در موضع بخور کنند موشان در انجا جمع شوند و اگر زن بر
بول گرگ شاشد هرگز ابستن نشود

باب الرای مهمله

راوند پارسی ریوندوان بیخ ریباس هندی چکری

ست نوعیست چینی هندی خوات بر فتق طلا ران نافع اکلش امتلا و خفقان و قرح
امعا یعنی زخم امعا و تبهارا به سانف مسهل صفرا و بلغم و استسقا را لبوه مند و
ادمان ان سنگ کرده بریزاند تب ربع صفراوی را زایل کند مضر سپل مصلحش
وی صمغ عربی بدل وی زراوند **رانج** پارسی نارگیل هندی ناریل
دریاد جیل گفته شود **رازیانج** دو نوعست بری و بستانی بستانی را مارقون
بری را اقومارقون پارسی شیر از خوللو بادیان هندی سونف شده
بگشاید روشنائی چشم افزاید شیر زیاده کند خاصه بیخ ان باب سرد
بنوشد تبهای غشیانی و التهاب معده کمر اساکن کند و با عسل یا شراب
ضماد ان بر گزیدگی عقرب و سگ دیوانه سود دهد و تقطیر البول را
نافع بقول ادم علیه و علی نبینا علیه السلام دو درم سفوف را زیانه الکلا
با یکدرم قند طلوع از حمل تا برج سرطان رسد در سال قطعا گرد
سال مرض نشود محرور مزاج را صداع ارد مصلح وی صندل و کافور
بدل ان تخم بیخ ان یرقان را شفا دهد و بول و حیض و تخم سند د
رازیانج رومی در انیسون گفته شد **رازیانج رومی** هندی سونف مشهور بادیان
خطائی و ان نیز انیسون است **راسن** بفتح اول و کسر ثالث باندی حتاج
و کلموده نوع بود بستانی را قیلجوش بیخ ان را شرکه انغور هندی
رانش جهت تقطیر البول را از سردی بود الکلا نافع و سرفه و عسر النفس

رالوه مندنفع

رالوه مند نفع صداع مصلح وی سکه **رالکم** بفتح اول ترکیبات از مازو و پوست انار و زاج و
صمغ عربی و دوشاب با عسل سرد و حک است **رالطیتی** یونانی هم مرض البدن خوانند که در
بدن انسان و غیر حادث شود **راتینج** و راتیانج و رجینه و رشینه و ریاتج وان صمغ
صنوبر است هندی گوند جلغوزه سه نوع است یکی قلقونیا و شیرازی زنگباری طلائی ان
کوشت رویاند و ریشها و مقر و سستی اعصاب مصلح او موم روغن **رازقی** و زنبق و
یاسمین هندی چنبیلا سه نوعست سفید و سرخ و زرد در زنبق گفته شود **راس**
الفار هندی سر چو احشم کرده بسوزانند با عسل بیامیزند طلا ران داء الثعلب را
نافع **راس الارنب** هندی سر سا سوخته با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد ۲ **راسو** نیول است ۵
رانا یونانی و عربی رمان هندی انار و ثربیتی و کنڈری دارم در رمان گفته شود
رافه انگوزه است **ربیثا** و یا ماهی اشنه پارسی ماهی خود
هندی بیاج جیبی کرم و تریست باه انگیز دفع اسهال مصلح وی مغز کاهو **ربرق** بکسر اول
و ثالث پارسی روباه ترو کو سک انگور هندی کینوائی در عنب الثعلب گفته شود
رب السوس بضم اول و ثانی و ثالث هندی جیتهمد و ملیتی در عصاره سوس
گفته شود **ربل** قسم افسنتین کوهی هندی مروادر افسنتین گفته شد
رت بکسر اول و بندق هندی پارسی و
هندی اریته در بندق هندی گفته شد **رتیلا** بضم اول و خایه کیر پارسی دلو
ترکی باری هندی نبور سرخ یونانی فالنجر و فالنج و نام کیاهی هم است برگزیدگی

حیوان مذکور مالند در فالج کفته شود

رجل الجراد و زر نیه پارسی و ترکستانی هندی بتری جهت تب ربع لعوق مند **رجل الغراب** در شام پای زاغ هندی مکرا اکلا و ضمادا در لیت و ران و زانو ابقات نافع **رجل الحمام** بکسر اول و شنجار هندی قسم لکو ونی تیخ در ابوخلسا کفته شد **رجل العقاب** و رجل العقق هندی مکرا در رجل الغراب کفته شد

رخبین و رجبینه شیراز تره قوط کرمانی طرف هندی

رخم بفتح اول و چهاپچ ترش معده کرم را بکوشت فه و حقنه ان شکم راند مردار خوار و دو پر اشیرازی خرده پارسی غلیوا زوزغن هندی چیل کیکی او در شیب زبان بجور کنند بچه انداز ذ زهره وی بر کزیدکی مار و زنبور و عقرب نافع کوشت وی با خردل سحق کرده خشک نمایند و بخوران هفت نوبت در شیب کیج از سحر زبان اول البته باشد بکنند کشاده کردد بال ان است وی زیر پای زن البتی نهند سهل زاید و سر وی در خانه بجور کنند کرندکانی بگریزند سرکین وی با سرکه حل کنند و بر برص مالند لون ان متغیر شود و جکر وی بریان کنند و سحق با سرکه نمایند و کسی را که جنون داشته باشد سه روز و هر روز سه نوبت بخورانند صحت باید و نشستن ماه شیر و شش ماه ماده شود بکنذری و مرهتی کهار

رشاد و حرف پارسی سپندان هندی سرلون در حرف کفته شد

رصاص و قلعی پارسی ارزیز شیرازی قلع بنقطی قسطیر و قصدو و ترپتی کتیل هندی دنک صحفان بر دیش مقعد و بواسیر و رویانی قضیب و زهار و پستان و در شیاهای سرطان با روغن زیت یا روغن کل حل کرده بمالند به سا نفع و براده خام ان بنبات مند علت لستی بول و غایط و ثقل معده و نفخ و ضیق النفس حادث شود مصلح ان تخم کرفس بعد از ان تخم حشیش و شبت و الخیر د سعدون و خلاصی ان ادرار بول و اطلاق حاصل شود پاره رصاص در دیک کوشت انداز ند هر چند اتش کنند پخته نکردد و در ان انداز ند کم شود و انکشتر ان در انکشت کنند بدن لاغر شود اند و از ان طوق سازند و بر درخت ثمر دار او پزند هیچ ثمر هرکز نیفتد و بکفندی تور

رطب بضم اول پارسی خرما هندی کهجور تر و خشک منی افزاید مضر باو از مولد سده مصلح وی خشخاش با سرکه **رطبه** بفتح اول و علف پارسی اسپست و قتیکه خشک شود قت هندی ساک چوکه در فصفص کفته شود

رعی الحمام و قو سطاریون و فار سطاریون و کر سنه هندی کداد و کلاوده و لکری و ان سه صنف است تیره رنک هندی ریتانه بمقدار عدس طعم اندکی تیز سی و کاو مشک و ذیو شمش نیز کویند کاو را فربه کند کبوتر دوست دارد **رعاد** بضم اول و ان ماهی دریائی و بمریت سکا د اصداع را ساکن کند بار و غن

زیت جوش نند وان روغن را بدرد مفاصل مالند سود دهد **رعث** وکلنار هندی کل انار
هزاره درجلنار کفته شد **رعنداء** شیرازی هریا بارسی خو هندی دیولی وکرسواو آن
ایست در متان کندم روید مضر سفل مصلح ان سرکه
رغوة الملح وزبدة الملح هندی نمک در آب تخته صاف کنند قوت وی
زیاده از نمک بی صاف **رغوة ماء الملح** وکف نمک وهندی سیبی نمک بطبع حرارت ودر وقت
بود **رق** بکسر اول یعنی پوست سلحفات
بجری هندی چهره کچهوه در سلحفات کفته شود **رقون** بضم اول هندی مهندی
درحنا کفته شد **رقان** زنان است **رقاقس** بضم اول وکاف
بیونانی جفت افریده پارسی لعبت بربری هندی باونجی در سورنجان کفته شود
وثعلب را نیز کویند وکفته شد
رمان حلو پارسی انار شیرین هندی میتها انار مزمه وکنددی دارد خفقان
را سود مند دانه او نعوظ ونفخ آرد مصلح وی انار ترش خاکستر کل وی جراحت
را به سازد **رمان حامض** پارسی انار ترش هندی کهتا انار انواع انار غذا اندکی
دهد وتخم وی قابض صفرا بکند خفقان را سود دهد دانه وی باعسل قلاع
را نافع شراب وی خمار را سود دهد تشنکی بنشاند وغثیان وقی
باز دارد ودوا دمان ان مضر شهوت وسینه مصلح وی رمان حلو باعسل
رمان السعال پارسی خشخاش درخشخاش کفته شد **رمان البری** هندی انار جنکلی

دانه وی راحب قلقل وکفته شد بیخ ان امغان وکفته شود **رماد** بضم اول پارسی خاکستر
هرچیز راکویند **رماد المازریون** پارسی خاکستر مازریون هندی راکی الخروع شنافیتی
افزاید **رماد حطب الکرم** پارسی خاکستر چوب رز هندی راکی کرم نیم مثقال ازان بشرب وده
را نافع ضماد ان بواسیر را سود مند مضر شش مصلح وی کتیرا **رماد قصب** پارسی خاکستر
نی هندی راکی بانس کرم وخشک مضر شش مصلح وی قند **رماد عش الخطاطیف** پارسی خاکستر
اشیانه پرستوک هندی راکی کهونسلا ابابیل بالطبع خشک مضر شش مصلح
ان سکنجبین **رماد السرطانات** پارسی خاکستر کلنجک هندی راکی کینکره صنعت
سوختن آنکه در کوزه کنند ودر کل حکمت کیرند ودر تنور آتش نهند کرم
وخشک در سرطانات کفته شود **رماد طبی** پارسی خاکستر چوب باقلا هندی
راکسیم یا بلر ضماد ان در حمام جرب سیاه را ببرد
رنف وبهرامج پارسی بید مشک هندی مشکلانه در بهرامج
کفته شد **رند** بفتح اول وآس درآس کفته شد
روس پارسی کنزک هندی راجمود در جبیر الماء کفته شد **روی**
پارسی هندی کیال وموندی بکنلدی تلی وبمریتی دوی بهترین سر از
حیوانات معتدل منی افزاید مصلح وضرر داله در دماغ کفته شده
روسنجج پارسی روی سوخته وراسخت ومس سوخته ونحاس محرق هندی
تانبه بهسم بالطبع کرم الطش رانشبار بلکه دربدن بوجع کند **روبیان** پارسی بیکم

دریائی در مصر و بیدیس در اندلس قمرون هندی جینکه دریائی با فلفل در چشم کشند سبل کور را ببرد اکلش منی و باه افزاید مضر جگر مصلح وی سکر **روث الحمار الاهلی** هندی لید کدها ابان در بینی کنند رعاف باز دارد اکر بیاشامند سک کرده بر برزانند و سرکین البیسم همین خاصیت دارد **روث البردون** پارسی سرکین استر هندی لید خجر در شیف زنان حامله دود کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آرد **روباه بکی** و رو یاوسک انکور هندی کیوانی در عنب الثعلب کفته شود

ریشی شیرازی از ده عربی سمسم کفته شود **رجیع الفار** و مرقفان وفقاو تراب الهالک پارسی مرک موشی هندی سنبل کهار در زرنیخ کفته شود

ریهقان عربی زعفران هندی کیسر در زعفران کفته شد

کفته شود **ریتانج** و رتینج هندی کوند درخت جلغوزه در راتینج کفته

ریباس و ریواج هندی چکری حرارت بنشاند و مستی و خمار را باز دارد و طاعون و وبا را نافع عصاره وی در چشم کشند روشنی افزاید و بول بسیار برد مضر قولنج مصلح وی اترج بدل وی غوره انکور **ریه** پارسی شش هندی پیپهره قوباما لند خشک کنند مضر بالات بول مصلح وی شکر **ریه ثعلب** هندی بیپهر لومری اکلش ضیق النفس را سود مند **ریه خنزیر** و **ریه** جمل پارسی شش خوک و شتر خاکستر ان بر زخم پاشند نفع دهد **ریه حمار الوحش** پارسی شش کورخر خشک کرده بکوبند اکلش ضیق النفس و سرفه را

نافع

نافع **ریه البحر** و قلومن و بلاسوس هندی سیب تخم قندی ترویج سحق کرده بر نقرس و بر شقاق درست و پا از سرما شود ضماد کنند به شود **ریحان** و ریحان الملک و ضمران پارسی شاه سفرم و حبق کرمانی هندی بازبو طلاء ان بواسیر را نافع **ریحان سلیمانی** و حبق و حماحم سلیمانی پارسی مرزنکوش هندی قسم ریحان هندی ابذر کبینه و رکی ان بورق منخطی ماند و بر درخت بپیچید کشوت لقوه و بواسیر ظاهر و باطن را نافع مضر بولدر مصلح ان کافور بدل ان نیموزن ان عنب الثعلب **ریحان داود** و ریحان دارو هندی مروه در اذان الفار کفته شد **ریحان کافوری** و **بید** و نجره اکلیل القور پارسی یوسی هندی کل کاوزبان بوئیدن و ادمان ان رطوبت و غشی دفع بکند **ریحان** پارسی شراب خوشبو هندی مد خواص خمر دارد در **میعت** و سعد هندی ناکرموتهه در سعد کفته شود **ریتانج** بکسر اول و دردوم و نشف وان سرطان حجر لیبت هندی کیکره در سعد باشد در سرطان کفته شود **ریش** پارسی پر مرغان هندی پنک و بنکهیه دار ان را نیز کویند یعنی ریش بسوزند و خاکستر ان بر جراحت پاشند خشک کرداند منافع بال مرغی در موضع خود کفته شود **ریشم** ابریشم است

باب الزاء معجم زاج

پنج نوع است سپید سرخ زرد سبز سیاه سپید را قلقدیس و شوغار یونانی خلقیس زاج سرخ را سوری و سبز را قلقند و قلقنت و قلقطار و زرد را شیر دندان و سیاه را پارسی زاج کفشکران شیر از زاغ سیاه یونانی ملطرنا

و طلیطلا و زرج هندی بینکری پهتی بیخ لطیف ترین ان سپید و قوی ترین ان
سبز و غلیظ ترین سرخ و نزد دخیر الامور او سطها و هم زاج در خواص یکدیگر
قابض بوند بفتیله زاج و عسل بیالایند و در جرب و سعفه و ناسور و رعاش
و در ریش کوشش واکله را درد دندان و بینی و دهن و ریشهای دیگر بکذارند
به سافد اکلش سرفه سخت پیدا کند مصلح ان شیر تازه و سکر و قند بافی ناغ
در باب حرف زا بیان خواهد یافت **۲ زاووق** پارسی زیبق هندی پاره منفعت و
اسم ان دیگر در زیبق گفته شود **زبیب** پارسی مویز هندی داکه و میوه
خشک را زبیب گویند الاخر ما را انزا شم نامند با فلفل خلط کنند یا با الف
جاورس یا بیضه بریان کنند و با عسل بخورد بلغم از دهان بیرون کشد و
سرفه را ببرد و ده درم در ادویه مسهل داخل کنند شکم راند مضر بمحرق دم
بود مصلح وی خیار شیر یا سکنجبین **زبیب الجبل** شیرازی مویز کوهی سندی
داکه جنگلی در مویز گفته شود **زبدة البحر** پارسی کف دریا هندی سمندر
پهین و ان پنج نوع است چون بسوزانند با شراب سرخ امیزند برای التقلب
و فنا و زیر و جرب و قوبا و بر علتهای در جلد باشد طلا کنند سود مند بود
مضر سپرز مصلح ان کثیرا است خواص هر یک در مکان خود گفته شود **زبد**
البحر یونانی قیون و از زبی و داد را قیس بیانی عاقودان کرد برگ
کردنی جمع شود در دریا مانند کف انکل زبد البحر بود اخهادانه جبته جرب
الی آخره

ریش شدها و کلف و قوبا طلا کنند نافع و ورم پستان را ساکن کند **زبده**
پارسی مسکه شیر از نمک هندی نیتون بر بدن طلا کنند فربه کند با عسل
خورند ذات الجنب و ورم خشن را نافع بیرکرند که افعی مالند سود مند
سرفه سرد و خشک را نافع و قطع سیلان ماده چشم کند مضر بمعده و محرق
معده مصلح وی فانیز برهتی لونی و بکنده بینی **زباد** پارسی ترکیه
زباد هندی مشک بلائی وزواد بوئیدن و مالیدن صداع سرد و
شقیقه و زکام را نافع یک قیراط با شراب خفقان و ضعف دل را
مفید **زبل** بضم اول و ثانی پارسی سرکین هندی گوبر و ان مختلف
است تفصیل گفته شود **زبد الاطفال** انچه از طفلان اول بیرون
اید هندی جنم لینڈی با عسل سرشته و در حلق دهند خناق را
زایل سازد و کپی را ریکان زهردار رسیده باشد با عسل خورند
نافع **زبد القلق** وان حیوانیست معروف سرکین ان بیاشامند صرع
را سود دهد **زبد الجراد** پارسی سرکین ملخ طلا دوان کلف و بهق را
زایل کند **زبل الجرذون** و الورک پارسی سرکین اعضایه هندی
گوبر کوه طلا ان لون را نیکو کرداند **زبل الخطاطیف** پارسی سرکین
پرستو یعنی ابابیل سپیدی چشم را ببرد **زبل الکلاب** پارسی سرکین
سگ بار غرغره کردن ریشهای کهنه از دهن و خناق را به ساند

زبل الذیب پارسی سرکین کرک هندی کوبر لاندکا طلا ان قولنج را نافع

زبل الزرزور پارسی سرکین مکس وکبکر و سرکین کرنیک هندی بیتهه طلاء ان قوبا و بهق

وکلف را سود مند زبل العصافیر هندی بیته چرّی با لعاب دهن بر علت ثنا لیل شیر از

کوک کاز ونفلوک هندی ... طلا کنند زایل سازد زبل الرخم پارسی سرکین

مردار خوار هندی بیتها ل حیل در ثقیب زن بخور کنند بچه بیندازد با روغن زیت

حل کرده در کوش چکانند کرانی ببرد زبل الحمام هندی بیته کبوتر با آرد جو بر

دردهای سرد و با سرکه بر خنازیر طلا کنند مفید سوختگی آتش را سود دهد

با خردل بر قوبا و داء الثعلب وسعفه و داء الصلع و دمل کرده و دنبل

و خنازیر و ورمهای صلب لیب کنند به ساده وزن درم سرکین کبوتر سرخ

پانصد درم دار چینی بجوشانند سنگ گرده ریزاند خاصه سرکین ... الکتان

خورد باید زبل الفیل هندی لید هاتی با ابریشم پاره زن بخور برگیرد

هرگز آبستن نشود بخور ان تب کهنه را نافع زبل الفرس خواص سرکین خر دارد و

زبل الدجاج هندی بیته مرغ خانگی با سرکه بیاشامند قولنج بکشاید و

مجرب زبرجد هندی ... در زمرد کفته شود زبل القوادیر پارسی کف آبکینه

هندی ... کانچ در مسحوقینا کفته شود

زجاج پارسی آبکینه هندی کانچه با روغن

زنبق طلا کنند سپیدی چشم ببرد

زحول

زحول و دینار هندی مروه در بذر الکتون کفته شد — وجدوار هندی

زرنباد جدوار کفته شد

زدوار وجدوار هندی

زرنباد احد وار کفته شد

زرنباد بکم عرق الکافور بنفط سطراتی هندی کچور ۳ قسم ابور سپید و بیاز

و سرا انبرد چون دردهای کمر دقیقه را به بندد و مرضهای سوداوی و خفقان و

فاد و مکر و غم و وحشت ببرد در خانه بخور کنند بورحگان بکریزند دماغ

ان مضر دل مصلح ان سنبل الطیب و نبات بدل ان دانه اترج و شیطرج

زرینا در خت هندی بور جهکی ورق جنبور بکوبند و عصاره ان بیاشامند عرق

النسا و عسر البول و طمس را نافع و خون بسته از مثانه بیرون آرد و مضر مثانه

مصلح ان حب الاترج بدل نیم وزن ان زعفران زراوند مدحرج و زراوند مدور

پارسی زراوند کرد هندی کچور ماده بلون زعفران باشد و به یکدرم ان

بفواق و وسواس و ربو و نقرس را مفید و دفع اخلاط بلغمی کنند و رقایق

صفراوی و بلغمی با عسل امیخته بخورند مضر سپرز مصلح و ی عسل بدل وی

نیم وزن ان ریوند چینی ۳ زراوند طویل و شجره رستم و ارسطلوخیا در اندلسی

مستعمار و مستعمراه یونانی ذکر و قطولیطیس هندی کچور نر با فلفل بیاشامند

ف را پاک کرد اند از فضول بسته از در رحم باشد حیض راند بچه مرده و زنده

بیرون آرد مضر جگر مصلح وی عسل بدل ان شیطرج زرنک هندی زرچوبه در

مدحرج

زرشک زرنک ... ۳

اتبر بپارسی گفته شد **زرنیخ** آن انواعست زرد و سرخ و سپید سبز تیره هندی هرتال
باشیره سیمق کرده هر کس کی خورد بمیرد زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف را مصلح
وی هلیله زرد **زرنب** و رجل الجراد بپارسی سرو ترکستانی هندی باروغن
گل بیاشامند دلو که از برد و سردی بود سود دهد و محلل بادهای غلیظ اگر در
جمیع بدن بود مصلح وی جلاب سکنجبین بدل وی دارچینی یا کبابه **زرنکی**
و زردکی یعنی اخشوق هندی باذکیر در عصف گفته شود خشوق کلمه را نیز
گویند **زریر** اسر یا زی بقله مبارک هندی خرفه و لونیا و کهول در بقلة الحمقا گفته
شد **زرقون** و سلیقون و اسرنج هندی سیده در سرنج گفته شود **زرقوری** و
رجل الغراب هندی مکرا در رجل الغراب گفته شد **زرنیلج** هندی جکری در ریباس
گفته شد **زرافه** و زرافت حیوانیست ویرا اشتر گاو پلنگ نامند و از شتر
گاو و گوسپند تولد شود گردنش چو شتر پوستش چو پلنگ یا لکش گاو مانند و دستهای از
پا دراز بود ماکول اللحم است خواصش در لحم حیوانات گفته شود **زرير**
شیرازی لیمیغر هندی برگ زرد چوبه و درخت خربزه را نیز گویند **زرد چوبه**
زردشتک است **زرنک** زرنگ **زعفران** و حاوی و حاد و
دهقان و کرکم و شعر الصفالیه و خلوق هندی کیسر مقوی دل و مفرح و
منوم بول راند و باه انگیزد جگر سده بگشاید دو درم با زرده تخم مرغ
زن را که دشوار زاید بیاشامند در ساعت بار نهد و مجرب و اگر با شراب ریحانی بنوشند

بغایت نافع

بغایت نافع و قوت اشتها دهد کرده و مثانه را پاک کند در آب [illegible]
خوابی را ببرد و برحمه یعنی سرخ باده دو درم بن گوشن را طلا کنند سود مند و
مضر شش مصلح وی عصاره زرشک بدل آن قسط یا دانه اترج **زعرور**
جبلی و تفاح بری و اکوور و نیاو ذو ثلاث حبات و درخت ویرا
تلک شیرازی کیل شکم بندد هندی شبت جیکها مضر معده مصلح آن کلشکر یا
انیسون **زعرور بستانی** و مثلث و عجم شیرازی کیل سرخ هندی سیو باعی مولد
بلغم مصلح وی رازیانج **زعفران الحدید** و صدید الحدید و زنجار الحدید
شیرازی زنگ این صنعتش بود نشر این بر روی صحیفه نم کنند بنهند تا خشک
شود و بکوبند تا آن زمان که میل زرد از و جدا شود و انواع خفتی
آن بسیار است بالطبع قابض و سرد زن بکوفتند قطع خون کند و بیاشامد
منع الستن کند از جهت داخس یعنی ورم بن ناخن ناخن را نافع
زغبر و فود سفید هندی قسم نازبو
عرق النسا و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و دلهزا نور را
یکدرم نافع مضر شش مصلح وی کتیرا بدل وی علک البطم
زفت یابس بفتح اول و بر سفالش صنوبر و خرنوب
و قیر هندی رال خشک بر جراحت طلا کردن سود مند **زفت رطب** و
روانه و آن بر قسم رال است از صنوبر گیرند هندی رال تر در مرهم کنند

برخنازير نهند نافع بر تشقق يا طلا كنند كوه مند ده ان مژه چشم رويانند زفيرفا
زبان اندلسي غار شير از سيلانه در غار كفته شود
زمرد وزبرجد يكجنس اند هندي پاچ بقدر كشت جو بياشامد
دفع سم همه جانوران كنند چنين بر كوه كان او بزيند از صرع ايمن باشند اكلش
جزام را مفيد وادمان آن نظر كردن روشنائي چشم افزايد زرج بفتح
اول وسكون ثاني مرغيست كه بدان شكار كنند مشهور پارسي وهندي جرج
ادمان كوشت ان خفقان را نافع زهره وي در كحلها كنند تاريكي چشم و
كوري ببرد سركين ان بر كلف ونمش طلا كنند زايل سازد
زنجبيل پارسي سنديه هندي سونته سودمند
بدرد جكر را از سردي وتري باشد ومجامعت را قوت دهد ومجموع درد يار
سر چنانچه فالج ولقوه واغماء وسحج امعاء ودرد شقيقه اكلا وطلاء آ
صرف يا بآر وعن خير ومفيد حفظ ومني افزايد مضر حلق مصلح وي
عسل وبدل وي دار فلفل يا عاقرقرحا زنيان واموس وانبوس پارسي نانخواه
هندي اجواين بر كرديكه عقرب طلا كنند نافع ايد عرب طالع الخبز زنجبيل
شامي وبلادي هندي روا سن در راسن كفته شد زنبق وشميق
پارسي ياسمين هندي چنبيلي طبيعت ان كرم ومعتدل در تري
زنجار پارسي زنكار يوناني قسيطوس دو نوع بود معدني وعملي وخيك

ازكمان

ازكمان مس حاصل شود انرا يوناني اسفاولنيس پارسي توتيا هندي هندش موتوتا
ونيله توتيه در مرهمها استعمال كنند جرب وبثور را سودمند چون در بيني دمند
كنند كه بيني دفع كند اكلش مضر معده وقي ارد مصلح ان جلاب واب
كرم وروغن بادام بدل نيم وزن ان شنكرف زنجرف بفتح زا
پارسي شنكرف عربي شنجرف شيرازي جنجفر دو نوع مخلوق ومصنوع و
مخلوق را يوناني ميرتن وحجر زيبق ومصنوع را قنبار پارسي از كوكرد
وزيبق سازند هندي زوايل سند ور مرهم ان سودمند دخان آتش را الود مند
اكلش از سموم قتاله علامات ان همان عارض شود كه از زيبق معدني شود
زنان برقان است زوان وشيلم پارسي شلمك هندي
بنده در شليم كفته شد زواوق زيبق پارسي جيوه هندي پارا در زيبق
كفته شود زبد الحجر وخرا
الصخر فارسي كلسنك هندي هوبر العلت خراز يعني قو پار هندي لقا
كويند طلا عرنافع زحم بضم زا وسكون ها هندي كجور در زرنباد كفته
شد زهرة النحاس چون مس را بكدازند وبر زمين ريزند تا به بندد دوا.
ان چون كرم شود كفك دو مانند نمك دارد كوفته كردن كي را زايل
كند زيبق ابق است زيتون وان مشهور است
اشتهاي طعام الله مجامعت را زياده كند مضر شش مصلح ان عسل

زيت پارسي روغن زيتون طلاي ان جرب وصداع وقوبا را نافع غرغره ان دندان متحرك را مستحكم كند زيتار بفتح زا وسكون يا تقل زيت است يوناني اموري عي عكر الزيت پارسي درد زيت پارسي درد زيت هندي تلجهيت وراد دكهني بيري در عكر الزيت كفته شود زيت ركابي وزيت الانفاق در مصر فلسطيني قسم روغن زيتونست زيتون الحبش وزيتون الكلب وزيتون بري عبتم را كويند زيتون الارض پارسي مازريون هندي الجروب در مازريون كفته شود زيتون السودان وزيت هرجان مغربي القصطي ارجان وارقان دو نوع است يكنوع خار ناك ثمران بادام كوچك روغن ان شيرازي تحرك عربي لوز البر وآن قسم زيت است قسم دويم را از بلاد سودان خيزد بغايت كرم است جهت دلفها وعلت هاي سرد نافع زير وكتان پارچه ايست ابريشمي هندي مشهور كتان در كتان كفته شود زيره وصر هر شيرازي جراد سك كه انبه بوسيد اواز كند هندي جهينكر در صرصر كفته شود زيت الهرجان در زيت السودان كفته شد زيبق بلغت سرياني الغيان والعلط والزرزم والحي والما السباح والنور والزواذق والروحاني وعلي الحيوان والبن الحل والدس والبق والفاق الروح والباقد الطيار ولبان العطار وجندانق وبرق ونبيل الرطب حد ماء حيات وعيان وقير الماء النمس وملك الارض وماء المواف وعبد العطاب والحيط

ولبد الغدرا

ولبد الغدرا وحيوان اكر نامصعد باشد باشد اين نامها دارد چون مصعد باشد طلق الحمامي وقند البحر الدم وركيته الاسد شيرازي جيوه بفتح جيم هندي پعربي سيماب هندي پاره بهترين ان زنده بود اكر مستعمل نكرده باشند بغايت جهنده اكر پاس بيفشارند تا بيرون ايد ولون ان كرپاس سياه شده باشد استعمال كرده باشند طبيعت زيبق كرم و محرق بود ومصعد ان قابض باشد ومقتول جهت قتل شپش وحب ودي دارد با روغن كل جهت جرب وحكه نافع خاك او با طعام موش را دهند بكشد دخان وي فالج ورعشه وكري وعقل را زايل كند وچشم را تاريك ولون را زرد كند در موضعي اكر دود كنند مار وعقرب وكزندكان بگريزند زيبق كه در اتش پرانده كرفته باشند مصعد كشنده بود اكر زيبق در كوش كسي ريزند اختلاط عقل پيدا كند بصرع وسكته كشد مصلح ان ميل از رصاص در كوش وي كنند تا زيبق بوي چسپيده بيرون ايد انچه مصعد بود مقتول يعني پاك كرده شده چون بياشامند در حال از نشيب بيرون ايد ومضرت زياده نرساند چون زنده بود علاج كسيكه زيبق نشده خورده باشد مانند كسيكه مردار سنك وشنكرف خورده باشد مصلح ان ارز بكيرت بكير ديك اثار رسم هو بكي يعني هوناي در بكيرات در سفال اب نارسيده انشته تر كنند علي الصباح سائيده اب صاف كرده بخورد نا سه

نان بس بانمک بخورد الفنا رس برک خرفا ریوری یا و اثار موی یک
ماشه عا الصباح تا یکهفته بخورد التی است

باب السین مهمله سادج

جند قسم است رومی و مصری و هندی هندش را مالبستان و مالا تیز ف
هندی تیز وان برکی در درخت دارچینی است چون بر جامه بر اکنند از ملوس
وشش ایمن باشد اکر در شیر زنان دخان کنند دشوار زادن را
نافع اید اکر با سرکه بر شکم طلا کنند حیض و بول راند و مشیمه بیرون
اید الکلش درد دل و خفقان را سود دهد مستعمل یکمثقال مضر
شش مصلح ان مصطکی و شراب بدل همو زن سنبل یا سلیخه سام
ابرص وموار شیرازی ماشر نک اصفهانی مالوانی قسمی از حلیا
هندی جیپکلا کویند و بر موضع سهام نهند بیرون ارد سانسم
اجوایین است در زبان کفته شد سانف بفتح سین و نون هندی
سینبل و واجنس در تیر سیاوشان کفته شد سا سارکشت هندی
انکنی در الخروب کفته شد سا سالیوس رومی و ملیوس و
سیالیوس پارسی انکدان رومی هندی جواب در الجدوان
کفته شد ساطریون و سوقطیون پارسی خصیة الثعلب در خصیة
الثعلب کفته شد ساق البقر هندی بیند ز ببیل بسوزانند و بیامیزند
خون را

خون شکم را نافع سپستان و مخاط و مخیطا و اطباء الحیه عربی دبق تعلی
سوره الکلش سرفه را از کرم و خشکی بود نافع سینه و حلق را نرم کند
شکم راند تفتیح بخشد خون با صفرا امیخته و بلغم شور را سود دهد
مضر بجکر مصلح ان عناب

سبج پارسی لولق وشبه و شرنک شیرازی شوق شکیب سیاه
براق و نرم هر کس مهره ازان با خود نکهدارد از علت آتش
ایمن کردد و ازو میلی سازند در چشم کشند روشنی افزاید سبع
الارض و شعر الجن و کزبرة البر هندی را جنس در پرسیاوشان
کفته شد سبع الشعر وافتیمون هندی مروه در افتیمون کفته شد
سنت کندم ابکون است سجلاط بفتح سین و ضم جیم و یا سیمین
و زنبق هندی جنبیلا در یاسمین کفته شد سدر بکسر سین پارسی
کنار هندی بیر دو نوع است باغی و صحرائی در زبان حافی ضال و
غیرا مقوی امعا باشد مضر سر مصلح ان کتیرا اسدوس پارسی
نیلج و نیله هندی نیلبری بلغم و قولنج و درد شکم و سرفه و درد او
اکلا نافع سداب بالضم اول و فتحی و بیغاین لبستانی و بری و
جبیا هندی سداب و سالونی محلل خنازیر اکلا و طلاء فالج و
عرق النسا و درد مفاصل را نافع باره افی یا نه و عسل بیامیزند

سنجل العصفور در ... سہ ۷

و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو سازد و جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا
و سگ دیوانه بغایت نافع است و مانع قطع شهوت باه و منی بود مضر خیشوم
و صداع و شقیقه مصلح وی انیسون بدل وی نعناع بستانی
سرمق و سرمج و اسفناج و اسفاناخ
هندی ساک پالک در قطف گفته شود سریقون و اسریقون پارسی
سنگ نوعی زنجفر و آن شنگرف سوخته است در زنجفر گفته
شود سرباد هندی سنبهالو در بنجنکشت گفته شد سراد پارسی عوره
[illegible] هندی کجی یا کیجو در خلال گفته شد سرطان بحری پارسی چنگ دریائی هندی
کهنکرا اخاکستر آن شقاق پای را از سردی و سرما بود و شقاق
را زایل کند و گزندگی سگ دیوانه و عقرب و رتیلا با سرکه استعمال
کنند نافع آید و شقاق فرج و مقعد را سود دارد و بیاشامند با شراب
عسر البول را نافع و سنگ ریزه بیرون آرد مصلح وی انگم باماشی
[illegible] صفت سوختن در دیگ مس کنند و بر آتش نهند و آتش
افروزند تا سوخته گردد سرطان بحری سوخته آن بر دندان سنون کنند
دندان را جلا دهد سرطان هندی کیکرا پارسی خرچنگ شیرازی
کلیجک سرد و تر و خشک مسلول یعنی [illegible] روی را نافع باه را
زیاده کند سرخیلون و شیطرج هندی چیتر [illegible] سه نوع است سفید و سیاه
و سرخ

و سرخ در شیطرج گفته شود سرو مشهور و معروف است باغی را سرو و صحرائی
را عرعر گویند با سرکه بیامیزند بر موی ضماد کنند سیاه شود طبیخ وی با سرکه
دهن و دندان را سود دهد و رق آن بر فتق ضماد کنند سود دهد بدل
وی نیم وزن آن پوست انار سرو جبلی که عرعر است در عرعر گفته شود
سرنج و اسرنج و اسفیداب هندی سپیده قلعی و کنجال را نیز گویند در
کنجال است با زیت بیاویزند چون مرهم شود بر جراحتها نهند گوشت مرده
را دور کند و جراحتها را پاک کند خون را باز دارد سرب سوخته
در ابار گفته شد سرم صنعانی حلال [illegible] اسقیالیوس و سایلی و ساسالیوس و سیبالیوس
و تودیلو و انجدان رومی هندی چواسا ضمغ انزا حلتیت طبیعی تخم آن
را کاشم رومی هندی چواسا [illegible] بلغم [illegible] و با شراب
منع ضرر سرما کند و دهن [illegible] را سود دهد مستعمل [illegible] ضیق
النفس و سعال مزمن را نافع خاصه تخم وی لیکن ضعف جگر آرد مصلح وی
عصاره زرشک بدل وی خردل سپید سعد عود بلسان دارویی
ولایتی است و ایرند را نیز گویند در عود بلسان گفته شود سـ
ارنب بری است سطرونیون و کندش اذریون و چوبک اشنان
پارسی [illegible] هندی [illegible] را بیخ وی دو قطره در بینی
چکانند درد دندان را سود دهد سطراطیوس نباتی است که بیخ وی [illegible]

وبر روی آب روید هندش انتر کنکا و کهیتی و پال بودنی و کنکاوتی چون بپا شامند خو نیکه از کوده اید بازداند با سرکه ضماد کنند منع ورم حار احتیاج ساند

سطراک و سطوراک هندی کهو ردر زر نباد کفته شد سطاح هر نباتیکه بر زمین کسترده روید انرا کویند سطیوس در جلنار کفته شد

سعد چند نوعست کوفی و به وخوشبو بود ستانی سپید لیا پیچ مایل هندی ناکر موته الکلش تقطیر البول و دافع درد مثانه و سنگ وسردی رحم و تپهای کهن و بواسیر و درد دندان را سود دهد و قطع کند چون باز رفته بیا میز ند دانها گر بر کودکان براید ضماد ان نافع مضر حلق مصلح ان قند یا صندل

سقولیل پارسی آبی سیر از ری به یونانی قود و سا میلا هندی جام سیل قی و حمار را نافع آنچه بخ بن ندبول راند حرقت بول را سود دهد چون عصاره او در سوراخ قضیب نهند ادمان ان قولنج آورد مصلح ان رطب عسل

سفید و سغند هندی رائی در حرف کفته شد سفادیکوس نوعی پیاز بر لیت الکلش سهل اسهال اند سقندیلون هندی زیره جنکیا در کمون کفته شود

سقن بفتح اول و سکون ثانی و عسل رطب عربی دلس هندی شهد کهجور در دلس کفته شد سقمونیا محموده معروفست و ان عصاره کیاهیست مثل ایلوه بر بهق و برص و کلف طلا

کردن نافع

کردن نافع الکلش مسهل صفرا لعه و دا ءکلی بر کزیدیکه عقرب طلا کردن و خولون نافع مضر باحشا و معده و جگر و دل مصلح او کتیرا و رب السوس و انیسون

سقاقل هندی قدری به پشم پاره زن بحکه بخید بر کیر دیچه در شکم بکشد سر پایی در اشقاقل کفته شد سقوردیون و ثوم بری هندی جنکلی لسن در اسقوردیون کفته شد سقنقور و در ک ما هیه و سقنقس مشهور هندی ریک ماهیه دو نوعست در اب و هم در ریک سپید التمه الجم در رهو سپید الثمه و در ک ما هیه کویند و سقنقور سر باریک کشیده رنک و ابلق و زرد و سپید و سیاه سپید رنک و در ک ما هیه زردی و سرخی و تیره که زند الکلش یکدرم کر ار در مجامعت ضعفی و تقصیری و سستی راه یافته باشد با نیم درم بر شته تخم مرغ سود دهد و منی افزاید قوت شهوت را یاری دهد بدل ان خصیة الثعلب

سکر بضم اول پارسی شکر و فانیذ بزبان چینی قند خام هندی کهاند با آب کرم اشامیدن سر فه را زایل کند نزله و تشنگی و سینه را نافع باشد خون آب قطع زکام دافع ادمان ان سحج امعا ارد مصلح ان به یطبا شیر بدل ان الو یا مویز سک بالضم اول ان عصاره املج است منع قی کند شکم به بندد باه را زیاده کند درد مفاصل را نیکو باشد و مستعمل ان نیم درم بوئیدن ان صداع ارد مصلح وی کافور سک

عنوان عنوان سکنفس [illegible]

المسك وان ترکیب مرکب است هندوش اکریتی اسم معجون بمیالیت
سکنجبیه وسکبویه وسنجویه بدل ان سپستان وحب الفقد پارسی
تخم بنجکشت هندی سنبالو در بنجکشت کفته شد
سلق بکسر اول دو نوعست یکی را سلق الاسود و
دیکرا چغندر هندوش کنلکوار وبی در بینی مصروع چکانند و
ادمان کند سود دهد واب ورق وی بر خمر ریزند در دو ساعت
سرکه کردد و بر سرکه ریزند خمر کردد و تولد نفخ مصلح ان رب غوره
سلق جبلی وسلق بری بیخ ان را حلیمون و جلتاق پارسی ازاد
دارو وسلمون هندی ترنج ترش بر نقرس ومفاصل و بر اعضای
کوفته یافته با کلاب ضماد کنند سود دهد سلق بری وان حماض
است هندی ملاکری در سلق جبلی کفته شد سلت بضم اول پارسی
جو برهنه یونانی طراغیس در شعیر کفته شود سلیخه وقا وان پوست
درخت سار پیل هندی کهیلا انواعست الخ رقیق بود کسیلا
کویند از اکل او وشافه کرفتن حیض بسته بکشاید و بچه مرده و
زنده بیندازد مستعمل دو درم مضر بامعا مصلح ان کثیرا بدل
نیم وزن ان دارچینی سلیط اسم روغن زیتون است در زیت
کفته شد سلجم وشلجم مشهور هند شلغم در شلجم کفته شود سلخ الحیه
دیا ارا بوله

پارسی پوست مار هندی سانپ کی کیلی پوست مار زرد که لون سپید بود با شراب
بجوشانند و در کوش چکانند دفع کوش را سود دهد در عسل حل کرده
در چشم کشند تیزی نظر زیاده کند در اتش بخور کنند ماران بکریزند اکر
بر ران زن حامله بندند اسان زاید اکر بچه در شکم مرده باشد بیرون
اید سلوی وسمانی وارو وی بعربی قتیل الرعد وان مرغیست دریایی
چون اواز رعد شنود بمیرد و کرک را نیز کویند در سمانی کفته شود
سلحفات پارسی سنک پشت شیر از لاک پشت هندی کچهوا است نوعست
بحری ونهری وبری زهره سنک پشت به بینی مصروع چکانند سود
دهد وخون ان با عسل سرشته وحبها بمقدار مرچ سازند ادمان
ان یکحب صبح ویکی شام مصروع را نافع وطلای ان علت مفاصل و
نقرس را سود دهد اکل کوشت ان همین عمل دارد سلاجم بول بز
کوهیست که بر سنک کرده باشد ان سنک سیاه شود مانند قیر نیک
هندی بول جیکا بکری بر جذام استعمال ان نافع
سماق وتمتم عربی سماق الدباغین هندی تیتری
وتتری وتراشه ترنج را نیز کویند عصاره ان در کوش چکانند
چرک از کوش براند سیلان خون از هر موضع که باشد اکر کلی
با شراب کنند تخم وی با صمغ وی بر سوراخ دندان نهند درد را

ساکن کند ضماد ان بر ناف و قضیب سلسل البول را سود دهد مضر جگر سرد
مصلح وی مصطکی **سمسق** بکسر هر دو سین و مرزنجوش هندی مروه در
اذان الفار گفته شد **سمسم** بفتح اول و کسر ثانی بید و بهتر از حیوان
مکمل گیرند شبور هندی حرف شکم راند و هضم باه را زیاده کند
مزاج بلغمی را غذاء بد دهد مصلح وی لیمو یا نمک یا زنجبیل **سمسم**
بکسر هر دو سین پارسی کنجد هندی تل دو قسم است یکی سفید که در
اکل میاید دویم سیاه که رام تل گویند و روغن او برای روغن
بکار میاید جهت تشقق پاها و خشونت یعنی سختی جلد و دنه
دندان و پهوپور مهای سوختگی آتش بر اعصاب ضماد ان نافع و
نقیع سمسم یعنی دهو روغن اکلش حیض راند و ادمان ان پنج
درم با بذر الکتان منی افزاید و باه را زیاده کند معده را بد است
غثیان و تخمه آرد خلط غلیظ پیدا کند و بطی الهضم یعنی دیر هضم
مصلح ان بریان کنند یا عسل خورند بدل وی بذر الکتان از
ورق وی موی تو پید نرم و دراز کند **سموریبون** و سموریون
هندی اجموده جیگا در کرفس گفته شود **سقمهون** هندی مروه
در اذان الفار گفته شد **سمنه** بفتح اول و کسر ثانی هندی
ثمر کالاکور ادر حب السمنه گفته شد **سم الحمار** هندی کتیر در

دفلی گفته شد

سمعون ریحان داؤد است

سمسق است

دفلی گفته شد **سم الفار** و ریح الفار هندی سنبل کهار در شک گفته شود
سم السمک و ماهی زهره هندی بنکون در ماهی زهرج گفته شود **سمن**
روغن گاو و گوسپند هندی گهی گا کهی کنند و رتپ در ...
سپنهکر تا نیز تب حنید اکثر کهی تر کرد حرارت زیاده تر و
قوت جلدی وی محکم تر اکلا و طلاء تریاق زهرها بود با حنا و روا
گهی لیر شند بر جراحت کهی طلا کنند به ساند مقدار دو درم
با پنجدرم شکر بیاشامند بول بسته راند مجرب است و زخم ان ...
رحم را به ساند بر مقعد مالند بواسیر را نافع بر چشم مالند صلاب
ان زایل کند اکلش ناشتا سرفه خشک را به کرداند طلاء ان حس
زایل کند و جلا دهد و زبده ان همین عمل کند **سمیتون** و سمنه
هندی تخم کالاکور ادر حب السمنه گفته شد و اسم ترکیبی که بدن
را فربه کند سمنه گویند **سم الغراب** بفتح اول هندی کاک تندی و
کاک پهل و کچله در خلق الکلاب گفته شد **سمن** و ورد ابیض
هندی چنبیلا سفید در یاسمن و ورد گفته شود **سماریغ** هندی
پهپهی چهتر و النبات در فطر گفته شود **سمک** پارسی ماهی
اقسام ان بسیار است که در دفتر نگنجد گرم است و منی افزاید
و فربهی آرد ماهی حوض و برکه و دجله بهتر از بحری طبق وی

بهتر از بخت آشیخ بسیار است مضر جگر گرم و تریاقان و تبیان صفرائی مصلح
وی فالودج سمکیه صیدا در شام سمکیه برگیست ازان قسم یابند
که بسیار مفیدست بکنداری میں بیرستی ماسری سمور ودانه گشنیز
جانوریست در ترکستان بعد پوشیدن پوست آن سینه و گرده
را نافع سنا هندی بیلی تری هیں شرو بکنداری بلاوری مسهل صفرا
و سودا و بلغم شربت او چهار درم تا هفت درم بقدر قوت طبع آن
را قوت دهد صرع را سود میدهد مضر مثانه مصلح وی بنفشه یا هلیله
زرد استعمال ان ورق ان سنبل بالضم اول سه نوعست هندی
رومی جبلی هندی را سنبل الطیب هندی جتا ماسی و جبلی و سنبل
العصافیر نیز گویند رومی را ناردین و اقلیطی در ناردین گفته
شود مستعمل سنبل الطیب خفقان و درد جگر را نافع مقوی دماغ
در کحل کنند موی مژه را ابرو یا ند باد گرد غثیان را ساکن کند
بول راند شکم ببندد و زحیر ان قطع نزف و رطوبات که در رحم
باشد و رشحها را خشک کند وضیق النفس و استسقاء لحمی را
سود میدهد ادمان یکدرم مضر گرده مصلح وی کتیرا بدل آن ع
ساذج سنبوت و کمون هندی زیره در کموه گفته شود سنبل
الکلب پارسی دار انشیدار عرب شجرة البق و ان بهار ثمر ه

تمام الحرف

ابهلیست مشهور هندی بیدر دار گفته شد سندروس هندی جندرس و آن صمغ زرد مانند
کهربا لیکن سست از وی روغن او در ناسور نهند خشک کند و جراحتها در
اسفل بود یعنی مقعد شقوقها را بر جراحتها پاشند خشک کند و دخان آن
زکام و نزله را نافع اکلش با سکنجبین فربه را لاغر کند سندروقس و برنج
هندی سپیده قلعی جهت نقاشی بکار اید ضمادش بر سوختگی آتش نافع
و منجیره و چهابخ را نیز گویند برشادی نوازند سنجرف و شنگرف
هندی زراولی و انکه در زنجرف گفته شد سنجاب و سمندور و
سمندر روان کرمی از موش بزرگتر چون بمیرد از چرم ان کلاه و
روبال سازند سندیان الارضی و فراسیون هندی مشهور کند نا ع
کوسی در فراسیون گفته شود سندیج عود هندیست اکر طلا کند با جوز
نقوس العود الله سنور بفتح اول و تشدید ثانی فارسی گربه هندی
بلی کندری بک مرتبه ماجر گوشتش سود مند بود از جهت بواسیر
ودبوشت را نافع سنکبویه هندی سنبالو در بجکت گفته شد
سورنجان در مصر عکنه عراق
لعبت بربری یونانی فلیحقن بلفظ بلبوسا و اقمیا هندی
بانوجی در بواسیر باطن سحق کنند و ضماد مرم ازان بروغن
گوسفند کهنه سرشند و بر ملیه پاره لحف برگیرد دو لیه در مقعد

۳ سنبالوا شلق است ۵

۲ شنجوبه اغیست ۵

طلا کنند نافع باشد اکلش یعنی و باه افزاید باز نجبیل و کمون یا قند ماخوذ
ان نیم مثقال مضر معده مصلح وی کتیرا بدل ان بوزیدان و ترید
سوفطیون در خصیة الثعلب گفته شد سوری هندی پهنگری در زاج گفته شد
سوس مکشو و بذر البنج پارسی مجک هندی اجواین خراسانی اکلش دفع
جگر را نافع ماخوذ ان یکمثقال ضماد ان بوی بغل و عرق را دافع مضر
سپرز مصلح ان گلسرخ سوسن چهار قسم است آبکی سفیدان را ازرق
ان را کبود گویند یکی صحرائی الوان است رنگ زردان را آسمان
گونی و بیخ انرا ایرسا یکی زردان را خطائی مشهور هندی سوسن چنبه
سوخیتا آب گرم ضماد ان نافع بیخ ان اسهال الدم وار زرد چون با
عسل بیاشامند شربت یکمثقال مضر بدبواسیر مصلح وی کافور سود
القفعات وعفص پارسی مازو هندی مای پهل در سلیخه گفته شد سولان
روحی پارسی چقند هندی ککلو یک جزو از اجزای اسبق یعنی از
پوست ان سعوط کنند لقوه را نافع عشق پیچه را نیز گویند و گفته
شود سواد الهند هندی قسم عشق پیچه در کشوت بر شت گفته شود
سود النبات پارسی دادر شیرازی داد تمک هندی مرع کهتی پهوڑ
گوشت ان باه را زیاده کند مضر بدماغ سورج بضم اول قسم
کف دریا هندی سمندر پهین در موضع ... در باب

بهرسد

بهرسد در قوت مانند نمک بعد سویق الشعیر پارسی است جو هندی ستوی جو سرد و
تر بعد از گندم شکم را ببندد چون با آب انار بسرشند قی صفرا باز دارد و دلرا
محکم کند غثیان را ساکن کند با شیر یعنی بدن را فربه سازد مولد نفخ و
مصلح وی قند سویق الحنطه پارسی است گندم هندی ستوی گیهون نیکو اگر
بریان کرده باشد اکلش حرارت بنشاند نفخ آرد مصلح ان آب گرم
و قند سویق النبق پارسی است کنار هندی ستوی بیر وان لثه را بند
برخی گویند معده را نافع شکم بندد سویق التفاح پارسی است سیب
معده را قوت دهد شکم بندد سویق القرع پارسی است کدو طبع را
نرم کند و سرفه و درد سینه که از گرمی باشد نافع سویق الرمان پارسی
سفوف انار اشتهای طعام باز دهد قی کند سوسن غنچه دار ان است

سیسنبر پارسی سه سنبل و نمام و نماما
و نمام الملک هندی قسم بود نه بور او تیز تخم وی با شراب بیاشامند تقطیر
البول و سنگ گرده و مثانه را سود دهد سیاب هندی سنجو رخام در جلال
گفته شد سیاروش و حبت شونیز هندی کیها کلونجی بطبع خشک است بول
راند سیبان و حب الفقد هندی سنبهالو در بنجنکشت گفته شد سیا
و جلیا هندی بهوبی تروڑ در سنا گفته شد سیبیا اسم ماهی است در نواح
بیت المقدس یابند و قناط نیز گویند گوشت ان دشوار هضم سیف

الغراب و دلبوث هندی سوسن در سوسن گفته شد سیسنبر و هندی
تلون در حرف الکاف گفته شد سیر و جرجیر الماء و کرفس الماء و قرة
العین و بهتق هندی احمود در ابهای ایستاده روید در قرة
العین گفته شود سیال و یاسمین هندی چنبیلا در یاسمون
و ورد گفته شود سیماب ابق است

باب الشین معجمه شاه انجیر پارسی انجیر و زیری در
تین گفته شد شاه ترج در پارسی شاهترج یونانی قانیوس و بسقبا و
کمون بری و کزبرة الحمام و بقلة الملک شیرازی مغص هندی مروه
اکل سبز ان خون را صاف کند حکه را سود دهد سده جگر بکشاید مضر
سپرز مصلح وی هلیله زرد بدل شی نیموزن ان سنا شاه چینی و حنا
هندی مهندی و رعنای کرم و صداع را سود داد طلا باید کرد
شاه سفرم و حبق کرمانی هندی ریحان ورق وی سده جگر بکشاید
و حرارت و سوخته و صداع که از حرارت بود اکلاً و طلاءً ا
بغایت سودمند شاه طل و بتقاقل شیرازی روشنک پارسی گزر
دشتی هندی سریالی فالج و لقوه را ببرد قوه باه افزاید ماخوذ
ان نیم درم با نبات شاه بوری و فلفل سپید هندی مرچ سفید در
فلفل ابیض گفته شود در بعضی نسخه بنظر در امده این تخم تمر

۲ شاه بلوج در اصل باید دید ۳

حیث است

حیث است شادانق و شاه دانج و شهدانه عربی قلب پارسی شهدانک
هندی بذر البنج خراسانی اجوایین در بذر البنج گفته شد شادنج پارسی
شازنه عربی حجر الدم انواع است عدسی و جاوری هندی سلبید تا
خم بیات مند عسر البول و سیلان طمث و منی را نافع شبت
شیرازی شود هندی سوا چون بسوزانند خاکستران بر ریشهای
سفل و ذکر خواه کهنه خواه نو افت نمدیه کند و بر بواسیر ضماد ان
سودمند اکلش فواق امتلایی و درد سینه و تشنج را نافع ماخوذ
ان نیم درم عصاره ان در گوش چکانند درد گوش را از سودا
باشد و رطوبت را در وی بود خشک گرداند مضر معده و مضعف چشم
مصلح وی لیمون یا عسل یا دارچینی بدل تخم وی است شب انواع است
و زاج بلورنا مند از کوهها یمن خیزد هندی پهتکری با سرکه
و عسل مضمضه کنند دندان متحرک را محکم کند با عسل در گوش
چکانند ماده سیلان ان بند کند با سیاه میزند و بر شقاق پای را از سرما
بود نهند سود دهد در شیب جامه خواب دخان کنند کسیکه در خواب بانگ و بیداری
میکند بگیرد دیگر بکند اکلش سرفه سخت اید مصلح ان شیر تازه و قند
و سکر بدل وی زاج یا نمک سیاه شبطباط و عصی الراعی پارسی
کشته هندی ساکر اجکیره در عصی الراعی گفته شود شیوقه و حمان

بزرگ هندی پیپل در رضمان گفته شد شیوط قسم ماهی کردر دجله و اطراف یابند منفعت ان
در سمک گفته شد شاب هندی اینز اجاکوته در ماهی دانه گفته شود
شجره جو هندی ریکایین دراز از درخت
گفته شد شجر البیه و اهیل هندی و پارسی دیودار وان پنج نوعست یکی دیو دار
جو برا وان چوب درخت نازیست دویم کاشته سیوم چراوان چوب درخت خراست
چهارم دیودار توته پنجم دیودار سرول خواص اینها در دیودار گفته شد
الحلم
شجره اللبنی هندی هور بید در دار گفته شد شجره الحیه وان دیودار است
و گفته شد شجره الحیات درخت سرو را گویند در سرو گفته شد شجر بارده
هندی غشقبیح در لبلاب گفته شود شجره رستم هندی کهور در زیداوند
گفته شد شجره تو قسم توت است کل گویند در علیق الکلب گفته
شجره البنی ولوف الکبیر هندی درخت انجیر در لوف گفته شود شجره
الضفادع و کبیکج هندی کونج در کبیکج گفته شود شجره الدم و شنجار هندی
بجی کهار و جوانه و سرخ مرد را نیز گویند در اشنان گفته شد شجره
عاقیق و شجره ابراهیم پارسی مغیلان بلفظی سرم در ام غیلان گفته
شد شجره الکف و اصابع الصفر پارسی کف مریم و کف عایشه و ماپیرا
هندی زرد چوبه در اصابع الصفر گفته شد شجره البیق و قنا پارسی
سوره کار زوینی برنج کنجک هندی اکر پتی اوی در قنا بری گفته شود
شجره ابی مالک

شجره ابی مالک در دمشق صابون سبیل صفراجیته مجموع خمها حاجه جذام شجره
اللبیق هندی سوره در سپستان گفته شد شجره مریم است نوعست یکی نوع برنج
سهد انرا از طیبا هندی تاجوری در بخور مریم گفته شد شجر و رپاره در هندی
کوکری جنکیا کوشت ان دشوار هضم غذاء ان مالیخولیا را موافق و مجید را
نیز گویند شجر الدم ابو خلسا
شحم پارسی
پیه نیکوان بود از حیوان فربه گیرند طبیعت ان مختلف بسبب حیوانی شحم
البط هندی چربی بط با موم روغن بکدازند و بر رو ما لندر و را پاک کند
و جلا دهد شحم الدجاج هندی چربی مرغ خانگی در درد رحم را نافع شحم الود
هندی چربی مرغابی شقاق رو و لب را نافع شحم الارض پارسی پیه هندی
روئی در قطن گفته شود شحم الفیل هندی چربی هاتی بر بدن مالند
کزندگان بگریزند شحم الابل هندی چربی اونت ضماد ان تشنج را نافع
شحم الاسد هندی چربی باک ضماد ان بر طحال ادرار غلیظ و صلب را
نافع شحم الحمار هندی چربی کدها لوحیک اتشی را سود دهد شحم الحمار و حشی
هندی چربی کورخر با روغن قسط ضماد ان داء الثعلب را نافع شحم
المعز هندی چربی بکری قابض ترین شحمها است شحم الخنزیر هندی
چربی سوئر هندی اگر از خنزیر جوان گیرند نافع باشد از ورمهای
سرد عوض وی پیه بز شحم البقر هندی چربی گاو تر و خشک است

شحم الدب پارسی پیه خرس هندی چربی ریچه در پوست انار گرم کنند با قدری
روغن زیت بیامیزند برابر و طلا کنند موی بسیار بروید و بر ناسور مالند
زایل کند و بر عصب مالند در اوقات تشنج اعصاب را لطیف کند از شحم
موی بر کنند یعنی علت داء الثعلب و شحم مذکور در انجا مالند موی دیگر نروید و
طفل را از رحم بیرون آید بران کودک مالند از بیم آفت ایمن باشد
شحم السمک بحری هندی چربی مچهی دریائی بر چشم مالند نزول آب را زایل کند
تیزی رحم را سود دهد **شحم الافعی** هندی چربی سانپ منع نزول آب کند
کیکه خورده باشد مصلح وی عسل **شحم قاوندیا** سیر از شری هندی
تیل بیل در قاوندیا گفته شود **شحم الثعلب** هندی چربی لومڑی در
گوش چکانند درد را ساکن کند **شحم الحنظل** و بیخ گوشت ملو باریک
و هندی مغز اندراین در فلی گفته شود

شریت پارسی کتد ناریل کوچک هندی چنکیا
کنند مادر نو اسین گفته شود **سری** و قطران هندی سهور صنوبر
ثمر وی دافع صکر و تقطیر البول را نافع منصر معده مصلح وی عسل
لسان العصافیر الحمل و جولاب

شقاقل هندی سرپالی در الشقاقل گفته شد
شطریه قسم جعتره در تبریز
مرزه گوید

مرزه گویند در صعتر گفته شود هندی قسم مروه در اذان الفار گفته شد
شعر الجن و شعر الحیات و
شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و الحی الحمار و ساق الاسود و شعر
و صفایر الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البیر و کرمانیان و کوزسو شیرازی
گیس پری پارسی پر سیاوشان و سنبل هندی راجهنس در پر سیاوشان
گفته شد **شعاریر** و قثاء صغیر پارسی خیار زه کوچک سپید و القم هندی قسم اندرین
خورد در قثا گفته شود **شعور رومی** و خند روس و کاکل هندی بابری ریحان
چنکیا گویند **شعیر** پارسی جو هندی ستو چند نوع است یکی بی پوست آنرا
پارسی جو برهنه در خواص نزدیک یکدیگر اند نیکو آنکه تازه و سپید بود
غذا ازان کمتر از غذای گندم بر کلف و جرب ریش شده و بر نقرس با سرکه
گرم کرده طلا کنند سود دهد مضر مثانه مصلح وی انیسون آتش
قلاع را نافع **شعر** پارسی موی هندی بال اگر موی را سحق کرده سر مکنند
با سرکه ضماد کنند بر گزیدگی کلب عقور و جراحت دماغ زایل کند و
دخان آن خناق رحم و سیلان آن را سود دهد چون با عسل سحق کنند
و بعلت قلاع بر هن مالند نفع بخشد و سحق کنند با کندر بر جراحت
های سر یعنی علت بعض افتاند نفع بخشد موی سوخته با مرداسنگ
سحق کنند بر جسمیکه حکه و جرب داشته باشد طلا کنند سکون

سانو وموي ادمي را بخور کنند متخدر کند اب مقطر زخم وسیت وغیره بسوختن صنعت
در دیک نو کنند وطبق بر سران نهند وبر اتش کذارند تا بوزد شعر البیار
هندي را جنس در بر سیاوشان کفته

شفتین عربي بام پارسي بوتیمار وغم خورک هندي بکلا
کوشت ان حفظ زیاده کند وذهن تیز سازد شفتین بحري جانوریست
دریائي بشکل خفاش دو بال داره ودم ان مانند دم موش ودرتن
خارها بود در مدینه مار دود در اندلس برق کویند هندي واي
کوله زیر بالین نهند خواب برد اکر خار او در بن درخت زنند بار
نیارد بلکه بمیرد اکر بآدم یا هر حیوان بخلد کوشت روز بروز بوسیده
شود وبه نکردد ماکول الحکم است عربي حوت الشر خوانند شقایق النعمان
وشقر یونانی مولي پارسي لاله هندي نیز لاله وقسم دیکر را از ربوني
کویند کل شقایق یک رطل وپوست کردکان نه رطل در شیشه پر کرده
دفن کنند در سرکین دو هفته رها کنند خضاب ان موي را سیاه
کند اب ان در چشم کشند حدقه را سیاه کند تیزي نظر زیاده کند
تخم وي چهل روز نهار یکدرم با سرکه بخورد برص را زایل کند
ومجربست در شراب بیزند وبر ورم چشم ضماد کند درد را ساکن
کند وزجه ان حیض را اندراد ان منی وباه را زیاده کند و
زنان رانیز

زنان رانیز افزاید در ابتدا استسقا را نافع الکلا وطلاء اختناق
رحم وکزیدن صباع زهر دار را السود مند ماخوذ وي دو درم با قي به
منفعت دیکر شقاقل کفته شد بدل ان دار چیني وکنف ریسفر نشتم
مصلح ان بر بیاوشان شقر لالة است در شقایق کفته شد شقردیون
واشقردیون واشقردیون پارسي سیر موان ثوم بري وحافظ الاجساد و
حافظ الموتی هندش لسن جنکیا دو درم از وبما والعسل بیاشامند وهم
امعاء وعسر البول ولدغ العقرب را نافع وزجه اب ان حیض وبچه بیرون
الله

شکر بیخ هندي اندرایین جنکیا در حنظل کفته شد شکاعي شیر ازی
خار مخک هندي قسم دیهاره دو درم جذام وبهق وبرص چون با فتنتین
وعسل بیاشامند نافع مضر شش مصلح وي صمغ جهت تب ربع و
تب رها با جلاب مفید شکوتا هندشی مروه وبذر الکثوث کفته شد
شک وتراب الهالک اهل عراق ومغرب ریح الفار وعربي
سم الفار هندي سنکیل کهار چهار نوعست زرد وسرخ وسیاه
وسپید وسپید هم دو نوعست سنکیا وپهتکیا از کان حاصل
حاصل میشوند یکدرم مهلک جان وسم قاتل موش را با چیزی
امیخته دهند دو درم هلاک کند کسیکه خورده باشد مصلح ان قي بیار

بعدان سر هلونك در يكي اب. در سفال لو اب تر كنند و نهار اصحاب كرده
بخورند تا سه روز بعد تي زير چيره مار شسته بخورند

شلجم و شلغم پارسي لغت بري ولبتاني بعد بولسي
كنگلو كلش مولد مني و باه را زياده كنند و سينه را نرم كند و محرك
شهوت جماع شل بضم اول و سفرجل هندش اشول كويند بطعم
تلخ و ترش قابض و باد ها را بشكند و رياحي عارض شود دور رحم
زنان حامل بشكند و بچه را بكاهد اور مضر رئتي مصلح ان عسل

شمع پارسي و هندي موم و
بكند ري ميرن طلاء ان با روغن بنفشه منع لبستن شير در پستان
كند اكلش شهوت طعام ضعيف كند مصلح ان جلاب شيرا
هندش مروه در اذان الفار گفته شد شمار بكسر اول هندي
سونف در ازبانج اق م ان گفته شد شمشير و لتو شمشير و هيل
هندي الاچي خورد در قاقله صغار گفته شود شمام وان بزرگي
است از عطريات سازند و در داب گفته شد و نام ميوه هم
شنجار پارسي شنگار
است
و القليه هندي نكر ونده تلخ در ابوخلسا گفته شد شندله
و قدرم و قدام هندي ساتيي در تود دري گفته شد شنبليد

عربي علبه وگل لو رنجان هندي كل با نونخي بوئيدن ان صداع را ببرد شيخ
بضم اول نوعي از حلزون پارسي كحل كه عطاران لبير از تو تياي اكحر بغير الدار
قصيك بزرگ و خوب ان ودع هندي سنكر لبوزانند و درد اروهاي چشم استعمال
كنند صنعت سوختن ان در ظرف كلي بند كرده با آتش تافته بگذارند تا سفيد شود
اگر دفع اول سفيد نگردد مكرر عمل نمايند كه سفيد شود و در چشم اكتحال كنند سپيدي را ببرد
و اگر سنون سازند دندان را جلا دهد مقدار نيم درم مسكن وجع كرم بعد
مضر رئتي مصلح وي عسل بدل ان ودع كونكه خورد باشد شقاقل هندي
جوانسه در شنجار گفته شد شنگال شنجار است
شونيز و شنيز و حبة السودا هندي كلونجي با اب بر ناف ضماد نمايد كرم دراز
بيرون ايد و در اب حنظل بسرشند و اطراف ناف ضماد كنند حب القرع
را بيرون اندازد و در پارچه بسته بوئيدن زكام سرد را نافع و كوفته
چكانند سود دهد بادي و سردي و شوقه زرد رنگ باشد سعوط ان با
روغن فالج و لقوه را نافع دو درم با سكنجبين خورند تب ربع را مفيد و
با سركه بر بهق و برص سود دهد اكلش با عسل و اب گرم سنگ گرده و مثانه
ريزاند طلاء ان بر درد سر بلغمي را سود دهد با خون افعي يا بير سو كي
طلاء ان سپيدي را كه بر اعضا بود ظاهر لون ان بگرداند اكلش حيض
و بچه بيرون ارد مضر گرده مصلحان كتيرا يا قي بدل وي صمغ زيتون

لن

شواصرا نوعی برنجاسف و شک الجن و شک الجن هندی دونه جهت عرق ا
سودمند شوخطم هندی بهوتنم جیا دار ارزن گفته شد شویلا هندی دونا
شوع هندی جیاو در حب البان گفته شد شونیز هندی الاچی خورد در قاقله
گفته شود شوکة الابل واکوح شفه هندی اتنکس در کنکر گفته شود شوکة
شبیا و ینبوت پارسی کوره هندی دوره پوست و کرمالار انیز
گویند و ینبوت گفته شود شوکة البیضا هندی دهمان در بادآورد
گفته شد شوکران وحق توت یونانی قیتون و منقوبیون و بارقون
وطفسیقوتیون و طمها وصروو بیخ ابزاد و رسن تفیخ تخم ان
شوکران و بیخ ان بر پستان دختر نابالغ ضماد کنند بگذارد که بزرگ
شود اگر بخورد عقل زایل و چشم تاریک کند و علت بسیار پدید اکند
مصلح ان قی بعده فومیون بدل او دو وزن ان بزر البنج شوغار
هندی بهنگری در زراج گفته شد شودانیق وسودانیق ودار
~~عربی شهدانه پارسی قنب نوع ابت هندیا~~
~~بهنگ در قنب گفته شود~~ بزبان بربری و یونانی لسبدیون عربی
عفاف و شیطرج پارسی شیتره هندی چیترک و چیتر مول و جیا
سه نوع است سپید و سرخ و سیاه بهتر سپید و جرب و برص را
باسرکه طلا کردن نافع در گلو انداختن یعنی اویختن درد

شوشنیر الاچ ذوره الث

دندان

دندان را ساکن کند مستعمل یکمثقال مضر شش مصلح ان بیخ کبیر
شوره البورق شهدانج عربی شهدانه و
پارسی قنب هندی بهنگ در قنب گفته شود

شیح پارسی درمنه ارمنی را درمنه ترکی
گویند و جیار افیلیون هندی مروه خاکستران بروغن بادام
برداء الثعلب طلا کردن و خوردن عسر النفس را نافع مستعمل دو
مثقال مضر با عصاب مصلح ورترمس یا شراب اترج بدل
ان برنک کابلیا شیلم پارسی روان و شلمک هندی نیهندا
با کوکرد بر بهق و خنازیر طلا کنند نافع بدل او چند قوقو
شیرج و دهن الحل پارسی روغن کنجد و روغن بشیره هندی تل
تیل تل جهت تشقق و خشونت اعضاء سوداوی اکلا و طلاء اگر
نافع باب مویز حکر دموی و بلغمی و ضیق النفس را نافع مصلح
ان بریان ان شیتل العجوز پارسی دواله هندی چریلیه در کتنم
گفته شد شیان پارسی خون سیاوشان و کماوخون هندی
منجیت در دم الاخوین گفته شد شیرزق و شیر نیج پارسی
شیر مرغ و ان شیر خفاش است هندی دود چمگادر سنگ فتانه
را بریزانند و ناخنه و سفیدی چشم ببرد چون در چشم کشند شیرابه

درختیماشی گفته شد شینیز هندی کلونجی در شونیز گفته شد شیخ
جنجی هندی مرچ سیاه در فلفل سیاه گفته شود شیر املح و شیر املح
هندی دودالوله چون در شیر جوشانند قوت شهوت دهد و قطع تقو
کند مستعمل یکمثقال مضر مثانه مصلح وی شیر تازه و عل شیراز عربی
ریکال شبت را ریزه کرده در دوغ اندازند تا سه چهار روز نگاه دارند
و قتیکه ترشی شود بخورند هندی دیگر جا خواص شبت و دوغ داند
شیرخشت بخیت زله سفیدی مایل هندی مشهور بهیلی پلیته در تقویت
باه خواص شقاقل دارد و شیر خشک وان شیر است مثل ترنجبین
و از بید مشک میگیرند

باب الصاد المهمله صابوره هندی

سر و چهار چند یا بچندان نمک بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ساکن
شود و چون بروغن گل بجوشانند و بر ریش سر کودکان بمالند زایل نماید
مجرب است ریختنده بعد اگر خورند مثل نوره که خوب باشد مصلح ان روغن بنفشه
یا آب گرم بعد ان شوربای مرغ و روغن بادام صابون القاق و شجر
ابو مالک هندی چرپله دو انسان گفته شد صاب و قثاء الحمار یونانی
تفوعات هندی سیب و سیو در تفاح گفته شد صاره و لوف و صغیره
و پلکوش و بیغلوس و فیلکوش هندی کنول در لوف گفته شود
وکر رائیز

وکر رائیز اند از هند در خشبو و عبیر و ابش و غیره صاحبه و خرا و دیبار شیر ائیر
کوهر و اهو دو سنگ هندی سیداب در خرا گفته شد

صبار هندی اسباد در تخم هندی گفته شد
صبی عصاره سنا هندی رس بهلیں شرو ژنقرس را نافع در سنا گفته
شد صهبر بکسر اول هندی سنبر و ایلوا است نوع است سقوطری و عوی
و سمانی و ان عصاره کیبو کوار است چون با آب سحق کرده طلا کنند صبر ۲
چند نوبت بر بواسیر اگر از مقعد رسته باشد دور کند مجرب است و
بعد ان روغن گل در ظرف قلعی حل کرده بمالند و در آب ان اکحل
حل کرده بر ریش بینی و گوش طلا کنند نافع و مسهل صفرا باشد ریش
دگر را نافع مضر بود بجگر و ریش چشم مصلح وی مصطکی و ورق گل سرخ
و مقل بدل ان حضض

صحنات یا ریسه ماهیابه و ان بریانیت
که از ماهی سازند قطع بلغم کند و جرب و خکه یعنی خارش چشم و تنگی
و صداع اله مصلح وی مغز کاهو

صدف هندی سیپی فرزجه ان حیض را اند کور دوی یا
سوده مند جهت کرند که سک دیوانه ضماد صدف سوخته بهق را زایل
کند گوشت ان مضر مصلح وی عل بدل او ودع صدف البواسیر قسمی از

ریگ در ساحل دریای قلزم بهم رسد و وان در شب مقعد بو اسیر الوعد دهد
صدف الحدید ترکیبیست که از آهن و زاج برنگ زعفران سازند در زعفران
الحدید گفته شد
صریم الجدی و شجرة الطحال عرکرمة البیضا پارسی کرم دشتی و تاک صحرائی
هندی داک جنگلی در فاشرا گفته شود صرو و شوکران پارسی درس
و تفتی و آن گیاهیست بیخ اثر الفتی گویند و در شوکران گفته شد
صرایه و حنظل پخته در حنظل گفته شد صرب بفتح اول هندی گوند
در صمغ گفته شود صیمرا پارسی ریحان کوهی و مفرح القلب المحزون
و بستان افروز و تاج خروس هندی بابری در بادروج گفته شد
صرصر و زیر شیرازی جراد کیک جیونگیست مانند ملخ کوچک بشب آواز کند
هندی جیونگر بروغن زیت یا ارند بریان کرده در گوش چکانند
درد را ساکن کند صرفان ابرب را گویند در آبار گفته شد صرفان
نوعی از خرمای سرخ فربه فارسی خرمای مکتوم آن در تمر گفته شد و
قلعی را نیز گویند در رصاص گفته شد
صعتر غیر از اوشنه یونانی او ویعاس هندی بود بینه
جنگلی با شراب بیاشامند که بدیکه جانوران را بود دهد مضر بابب
مصلح وی سرکه صعصاق پارسی سپید هندیست در خلاف گفته شد صفین و سکنج و
ان صمغیست

ان صمغیست که اهل هند گویند نام منس انگوزه بود آرد صفیة و
هندی سرو جنگلی در ابهل گفته شد صقیر مرز نجوش گفته
صقر پارسی باشه زبان بربری تابعقا و ابو عماره
هندی شکور باشه هر جانوران را صید کند دود درم گوشت بیخته او
با بسر در سه روز بخورد سرفه و ربو را قطع کند و سرگین آن بر کلف
مالد زایل کند
صلون پارسی کو در و خرطوب نبطی و خرطوب الشوک و قضو وش
صلصل شیرازی کبید و زغوب تنبوت هندی کرمالا در توط گفته شود
پارسی عکه عربی عقعق و فالنجه و ان زاغ دلیخی هندی کاک و کوا
جنگلی یعنی کریال مثرهی کاو راخواص در زاغ نوشته شد
صموغ پارسی انزروها شیرازی زود
هندی گوند کتلاز اینها مجموع صمغها گرم و خشک لیکن بعضی از بعضی فاضل
تر صمغ عربی پارسی و تازی انزرو و نیکوتر صاف و شفاف در آب نیهند
زود بگدازد و انکلش سرفه گرم و خشک خشونت سینه و قصبه شش را
نافع او از صاف کند ماخوذ دو مثقال مضر سپرز مصلح وی کتیرا
بدلش صمغ بادام صمغ اللوز پارسی انزرو بادام هندی گوند بادام
درد حلق و سرفه و تب دق را نافع و بیه الوکمو رفع بریزاند

مضر سپرز مصلح وی قند وخشخاش بدلش صمغ عربی **صمغ اللاجک** پارسی ازد
دخلو هندی کویند الوشش وسینه را نافع چون با شراب بیامیزند سنک کرده
ومثانه بریزاند مضر سپرز مصلح وی قند **صمغ السماق** پارسی اژد هندی
کویند تیتریک درد دهن کیر بند درد دندان را ساکن وجراحت را نافع
صمغ المحروث پارسی انکشت کنده هندی هیک در حلتیت کفته شد **صمغ
الخطم** هندی کویند خیرو خلو تشیکا ساکن کند شکم بندد **صمغ جوز الروم**
هندی کیور در کبر با کفته شود **صمغ القتاد** در کثیرا کفته شود **صمغ السداب
البری** وناقیا وتقیا و یتون هندی کویند سداف جنکلی در ناقیا
کفته شد **صمغ الکمثری** پارسی ازد وامرود شیرازی کندر هندی کنده
بهروزه در خواص نزدیک مصطکی مستعمل دو مثقال **صمغ السرو**
هندی کویند سرو چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک کند
صمغ الحرتف شیرازی کنکر و تراب القیح هندی کویند الجروب
وانکس در کنکر زرد کفته شود **صمغ الصنوبر** وتنج در تنوب
کفته شد **صمغ الزیتون** هندی کویند زیتون باغی در اصطرک
کفته شد وصمغ زیتون بری در جیم کنند شبکوری وتاریکی
را زایل کند بدل ان تونیز **صمغ بلادر** وان ترکیبیست
که از صبر ومر وخون سیاوشان و انزروت وصمغ بهی از

برکی

یک جزو اصل مرجان و زاج باب صمغ عربی سرشته و بر دیوار کچی بچسبانند
تا خشک شود تحفیف بهوجر احتیاط تر با صلاح الله ومنع خون وریم کنند

صندل ابیض هندی

صندل سپیت واجلاجین باب وکلاری کافور سا میده بر پیشانی طلا کنند
درد صداع وخفقان را از حرارت بود ساکن کند اکلش ضعف معده
را سود دهد مضر او از مصلح وی جلاب نبات بدل ان اشنه **صندل
احمر** هندی رکت چندن سرد وتر ست طلا عران دلو سر وحمره را
نافع بدل ان فوفل **صنوبر سرخ** شیرازی کاج وان صنوبر صغار هندی
کاجو کاجیار پوست بیخ ان سیح را نافع وصنوبر کبار درخت جلغوزه
را کویند بر سوخته اکر کم بود منز سفوف برکران بیاشامند دو جکر
وشش وریلی را نافع برکی با بیخ ان در ریت زنان دود کنند بچه و شیم
بیرون آید احتیاط تازه را خون روان بود ضماد کنند بند شاند
وبا سرکه جوشانیده بر دندان ضماد کنند درد ساکن شود وصفت
ثمران و مضر و مصلح ان در حب صنوبر صغار کفته شد وصنوبر کبار
با عسل سرشته ومقدار سه درم ناهار افلاج را نافع **صنار** مشهور است
چنار در دلب کفته شد
صوف الارض وحشیشه الکلب وکرات پارسی کنند تا کوچ

کو

هندی مروه جنکیا در واسیون کفته شود پارسی سپستم هندی بال
خرقه صوف بر کردن روندکان ببندند خشکی بر ان ان نرسد و زرستمان
ببستی در کردن کاو تند بندند زبون عاجز شود وسلق پارسی
چقندر هندی کنکلو در سلق الود و چقندر کفته شد

باب الضاد معجمه

ضال و ثمر سدر پارسی کنار هندی بیر در سدر کفته شد
ضبع عرجا پارسی کفتار هندی ترس زن روی
در چشم کشند تیز زیاده کند پوست وی بر شکم زن حامله بندند بچه را
نکاه دارد او در سایه انزمعد و سایه ماده ضب بفتح اول
عصابه و عضا پارسی سوسمار هندی کوه سرکیبی وی بر کلف و
نمش و سپیدی چشم طلا ان سود مند بود

ضرب بزبان همدان شهیم بفلطی دلول پارسی خار الشت
بزرگ هندی سیهی و سا رسول کوشت وی بخورند نقرس را نافع جون
در اندام مالند چرک زا ایل کند ضرع پارسی پستان خواه از ادمی
خواه از حیوان زن شیر دار که شیر کم دارد اکر باشد کوشت پستان
حیوان خورد زیاده کردد ضرم هندی ناز بود در اسطوخودوس کفته
شد

شد ضرو و کلیب پارسی قوم هندی نوعی از تبور که محموده صمغ او ست ضرس العجوز
هندی کوکهرو در خسک کفته شد
ضفابس و خیار زه کوچک و قثاء الصغار هندی ککری
ضفاء الحسن هندی راجنس در بیر سیاوشان کفته شد صفدح پارسی غوک
و غوک قسم از وی یک یونانی بطراخو هندی مینداک دو نوع است
بری و بحری سوزانند خاکستر وی بر موضع خون روان فتانند خون
رابندد زبان وی بزبان خفته نهند هر چه کرده باشد بکوید خون
وی با قدری نوشادر یا رکرده بر موضع موی ستره باشد طلا
کنند موی دیکر نروید کوشت ان بر سر جراحت که پیکان مانده
باشد بروی نهند پیکان برآید خوردن ان قطع کی سیخ نماید
و غثیان و قی و ورم شکم پیدا کند مصلح ان قی با بکرم و عسل و
نمک بعد ان اسفناج و دار چینی
ضوم وجوک هندی با بری در باد روج کفته شد
ضومران پارسی شخور هندی بید مشک در بادآنجی کفته شد

باب الطاء مهمله

طالیسفر جوزبایی دار کیمه و ما قروان پوست بیخ زیتون هندی نواره و
فالج و لقوه را مفید خوراک یکمثقال مضر ششی مصلح وی عسل و

[illegible] ضمیران

طاق درخت بکاین است صنوبر

بدل ان بوزن ان سنبل و مقل طاغل ملم واز اد درخت سندی
بهل یا کیان بید دراز ادو حب کفته شد طاؤس مرغیست مشهور هندی
مور اکر سرکین وی بر ثالیل طلا کنند زایل کند استخوان وی سوخته بر
کلف و برص طلا کنند لون او بکرداند طاطف و حب الملوک و
ماهودانه هندی جمال گوته در درخت الملوک کفته شد طالقون
پارسی قسم مس عربی نحاس و کسیریان انرا مس است خوانند هندی
قسم ثانیه ازان منقاس سازند موی زیاده را در چشم بوه کنند و
مکرر عمل کنند دیکر شرو ید طباشیر سرد و خشک است هندی طباشیر
کهیر شکم بندد تبهای حاره و تشنگی و قلاع را سود مند مضر بود
بباه مصلح وی کلاب و مصطکی وانیسون بدل ان نیم وزن ان
ان کافور و تمام وزن ان طین مختوم طبار نوعی از انجیر است
سرخ رنگ در طین کفته شد طبقا پارسی کاکل و هندی روسی گ
نوعی از کندم لیکن از کندم باریکتر است و نفاخ هندی کوبوم
و کیهون از وی نان سازند سینه را پاک کرداند مضر بسر فم
سخت و قراقر بید اکند مصلح او مثل مصلح کندم طبرزد
هندی شکر سپید در شکر کفته شد طبیخ و بطیخ معروف خربوزه
در بطیخ کفته شد طبرج موار
کوچک هندی

کوچک هندی چیلونیت خونده است در نمل کفته شود
طحلب و خوه الضفادع پارسی جامه غوک هندی
کائی در اب ایستاده میروید خون را ببندد و طلاء کردن بر ورمهای کرم و نقرس
کرم و مفاصل کرم مفید بود طحال پارسی سپرز هندی تلی کرم و خشک از هر
حیوانیکه دیر هضم باشد طحما و شوکران وان بر درخت نقیع است
در شوکران کفته شد طخشیقون و طفشقون و تاویل و قوسیح ان قسم
از یاوزهر است
طروقو و بر طانیقی پارسی لبستان افروز هندی نازبوی سپید
طرنجمانس و شوالجبل هندی راجهنس در پرسیاوشان کفته شد طرسیوح
وی برستو و ان ماهی در دریاست بیونانی طرتیلا اهل اندلس هل هندی
قسم محیط دریائی را ادمی را بمحو ده خوبهاء ان شکور روتمار یکی حشم
را الهه دهد طراثیث و طرثوث پارسی بل و نار هندی شیرازی
بلشرین هندی بیل سرد و خشک قطع خون رفتن از بینی و مقعد و
رحم کند و شکم بندد مضر بود بشفل مصلح ان کلنار و بدل حفت
بلوط نیم وزن ان پوست تخم مرغ سوخته شسته طرخون و شیر ازبر
طرخونه وان درخت عاقرقرحا کوهیست ازادمان ان قطع
شهوت باه شود تشنج اه مصلح وی کرفس طریفلن و خومانه بیونانی

ذو ثلاثة وسوسن اسفیاطس وقطیقس واکسوقیان در ابتدا البول سلس آب
کند اخو بوری وفلفل هندی درخت بنفشه تخم وی وورق چون باب
بجوشانند عسر البول وسرفه واستسقاء وذرد رحم را نافع حیضی راند
طراغوریغاش وغودیخ جیا پارسی بود نه کوی هندی بوددیه جیکیا
در فو ثینج جیا گفته شود طرفا پارسی درخت گز و ثمر آن گز مازج
وحب الاثل هندی درخت جهاو چون خاکستر چوب وی زیر آن بخور بر
گیرد قطع رطوبات رحم کند مصلح آن عناب بدل وی ثمر وی
طریفون پارسی بو تیمار و در شقتی گفته شد هندی بکلی ط
غلودیتس وطرو غلود قطش وعصفور الشوک در عصفور
الصباح آن مرغیست بمقدار کنجشک در بال وپر زرده شیر ادار
دم سیکبار کیک ودم وی مدام در حرکت از خره وی اندکی
بخورند سنگ مثانه بریزاند هندی دهوبن طرخشوق وطرشقوق
وهند باری بری هندی کاسنی جیکلی در هند با اقسام آن گفته
شود طرنج نوعی ماهی کوچک هندی مجهلی مضر سپرز مصلح او
روغن بسیار طرثوث پارسی استر غاز هندی بیل در طرثوث
گفته شد طرویلون وساليوس و دانکدان روو هندی درخت
هلک در حلتیت گفته شد طرقوقون وطریقوقن ومشتعلی و
ارنیا وغیره

وارنیا وغیره پارسی کیل وعلف شیران وعلف خرس عربی تفاح هندی
سیب جنگلی در زعرور گفته شد طرخیطیقون واثمد فارسی وهندی سرمه
در اثمد گفته شد طرنقان بشیر ازی انکریز بالفظی قرطم بری هندی
کرر جنگلی اگر بر گزندگی افعی ریزند درد ساکن کند
طفشیل مسور مقشر را گویند و
خواصش در عدس گفته شد طفک طاق است
طلق کوکب الارض وعرق العروض یونانی اطالاکی
کوکب و تعریفش نوعیست یمانی هندی ابرک و مثقال سنگ کرده
بریزاند مضر سپرز مصلح وی کتیرا طلع ثمر نخل را گویند و قشر او
را کفری وغیط وجف ری وانچه اندرون قشر بود ولیع پارسی
بهار خرما قوت باه ومجامعت را قوت دهد دیر هضم وشکم بندد و
مصلح آن شهد طلح وموز هندی کیله در موز گفته شود طلیا
در شام طیلس در مصر دیل نیس تخم که با نان خورند هندی قسم
سپیی طلا وخمر مطبوخ را ابکینه در خمر گفته شد
طمطم وسماق هندی تنتری در سماق گفته
شد طمرا وخروع پارسی گفته هندی تبلبه ارنده در خروع گفته
شد
طواره وبیش سم قاتل

است هندی بجیاک در بیش کفته شد **طوط** و قطن پارسی پنبه هندی روئی در قطنی
کفته شود **طولیدون** و عنب الثعلب پارسی روباه تروک هندی کاموئی و کنوایگر
وکانتویل در عنب الثعلب کفته شود **طوطاق** واغریون و حماض جبلی
وطرطاق واغریون جبلی پارسی حلیمو و سلق بری هندی تریح صحرائی
در حماض کفته شد

طیف نام طعامیست

طیلافیون وحی العالم وان قسم باجلیی هندی باذ بوی سفید بر بهق
وبرص باسرکه طلا کردن نافع **طیهوج** پارسی تیهو و دراج هندی
اندلیے در لبس قسم کبک خوابتر از کبک اکلش شکم بندد **طیطان**
وکراث بری پارسی کندناء صحرائی هندی درخت لون در کراث
کفته شود **طیوث** بشیرازی عروسک درخت صنوبر و نام فرغیت
که اشنه باید کنند و نام کرمیست هندی جکنا **طیا** و نوشادر
معروف نوساکر در نوشادر کفته شود **طین** پارسی کل و
مجموع کلها حبرد و مخفف **طین الحکمت** پارسی کل حکمت و صنعت
ان بسیار است محوبان خوب میدانند **طین مخدوم** و کل مخدوم
رنگش بغایت املس و مغیره و طینه و خواتم و خاتم الملک و بار
زهرا هم زهرهاست امتحان اول بر کف کنند بجیند کسیکه حوم نفع
باشد

باشد دو سه دفع یکلو و مثقال با شیر بخورد جهت کزندکی افعی و سکو یوانه با
شراب یا سرکه بیاشامند جهت طاعون با سرکه سحق کرده چندی مداومت
نماید مضر شش مصلح وی کلاب بدل ان طین رومی یا ارمنی **طین**
ارمنی کل سرخ رنک تیرکی و خشبو بزبان بچسپد و خون را به بندد و طاعون
را خوردن و طلا کردن نافع قلاع را زایل کند و سل را سود دهد
و شکستکی استخوان را نافع و با اقاقیه طلا کردن بواسیر از مقعد
بیرون امده مضر سپرز مصلح وی کلاب بدل وی طین لاکی **طین**
رومی چون باب کاسنی طلا کنند خون که از جسم اید باز دارد **طین**
شاموسی و طین ساموس یونانی کرکب ساموس و ان کلیست سپید و
سبک بغایت بر زبان چسپد در اب نشیند زود حل شود هندی کیدر
خورند از جراحت روان باشد برو باشند به شود با شراب
بیاشامند سر کزندکی جانوران کشنده زهردار سود دهد **طین**
صفر و طین الضم وان کلیست لون ان زرد و تیره هندی
ملتانی متی برو رهبانی کرم طلا سود دهد **طین احمر** هندی کیرو در
منغره کفته شود

باب الظاء معجم **ظفر** او ظفیره و فودنج و قوتینج و
نعناع وحبق و صبق التمساح و حبق الماء هندی مشهور پودینه

وان چند نوع است بری و جبلی و باغی در نعناع گفته شود **طفیر العجوز**
و ثمره خشک هندی تخم کهوک و در خشک گفته شد

ظلیم و ذا النعام و نعام پارسی
اشتر مرغ هندی شتر مرغ مطور در نعام گفته شود **طلف المغز**
پارسی سم بز هندی کهور بکری چون خاکستر ان با سرکه طلا کنند
داء الثعلب را سود دهد و سحق کند با شراب و ضماد ان بر گزیدگی
جمیع جانوران نافع با عسل طلا کردن درد مفاصل و نقرس
را سود دهد

ظیان و یاسمین بری و تنبر بزرای زیر و بفقط بر بهوفرق
هندی درخت چنبیا چنبلیا با سرکه تحق کرده بر بهق بسفید طلا
کنند زایل سازد و جهت لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه
و هم مرض های سرد را نافع

باب العین مهمله عاقر قرحا درد دمشق

عود القرح یونانی قوریون شیر از یک اطروان بیخ طرخون رومی هندی کاکره
با سرکه بپزند و مضمضه ان درد دندان را سود دهد چون بخایند بلغم قطع کند و
مفلوج و مصروع را بغایت نافع بعسل معجون کنند بر قضیب طلا کنند پیش از
مجامعت جماع را برانگیزد مضر شش مصلح وی موبز بدل وی دار فلفل و

عل **عاقر شمعا** و شنجار و شنگار نوعی از سرخ مرد بعربی شجرة الدم و خیار
الغوله و عود الفالوزج هندی کلکر و نداء نلح و جواس را نیز گویند در ابو خلسا
گفته شد **عاقول** و عاج هندی لمی یتی دانت
عبب وان ثمر کاکنج پارسی کچو هندی کچکا در کاکنج گفته
شود **عبهر** و نرجس هندی نرگس در بصل الرجس گفته شد **عجلوب** عنقر ...
عتیم زیتون جبلی در زیتون گفته شد
عجب و حب النیل و قوطم هندی نیلفری در حب
النیل گفته شد **عجم الزبیب** و قضا پارسی دانه موبز هندی بیج داک سنگم
به بندد و عدس و بلبس یونانی قانوس هندی مسور نفاخ و قابض تو
وی بغایت قابض ادمان ان تاریکی چشم ارد مالو یتی بر نقرس ضماد
کردن نافع با عسل خوردن جذام ارد مضر بعسر البول و ادرار بول و حیض
برانگیزد بدل وی ماش
عدس بشیر ازی نیو طلح نوع عدس بر لیست هندی مسور جنگلی حیض راند
بدل وی دو وزن عدس **عدرنا** و کندش و اذربویه و کلیم شو
هندی تاجوری در کندش گفته شود **عدس الماء** وان سبزی باشد
دانه عدس بر روی اب ایستاده بید امیشود هندی کایی در طحلب گفته شد
عذبه پارسی گزباز

عاقر الکرم و لغة الکرم شیراز [illegible] بر درخت انگور [illegible] گفته شود

هندی درخت جهاؤ در مازج گفته شد

عرف بزبان عربی قصب هندی بانس در قصب گفته شود

عرق الجنار پارسی بیخ الجنار و الخره و الخروب هندی اسگنی در بذر الانجره

گفته شد عرعر سرو کوهی است شیرازی را دیل از دخان ان کرندگان

بگریزند و بول و حیض براند عرار و احداق المرضی بعربی علی

البقر یونانی قو بانیون پارسی بابونه گاو هندی گل اکب بو در اقحوان

گفته شد و ریحان سپید گل را نیز گویند عرطنیثا اهل شام

و هند بشرق قیلقی بفطی علج شیراز چوبک اشنان هندی ها تا جوری بدل

وی زراوند طویل و دانه اترج در اذریون گفته شد عروق الصفر و عروق

الزعفران و عروق الصباغین و ان مراد از بیخ است دو نوع بعد

کوچک ان مامیران و ان گفته شود و بزرگ را دسالهردار زرد و زرد چوبه

خائیدن ان نافع دندان عصاره وی روشنائی چشم افزاید و سپیدی

ببرد و بدل ان نیموزن او عاقرقرحا هندی بزرگ ان هلدی و انبه

هلد و خوردن را انبها هلد عروق و قوت پارسی روناس هندی

منجیت در دم الاخوین گفته شد عروق الابیض و بوزیدان هندی

سامر موتی در بوزیدان گفته شد عروق الصباغین هندی هلدی در عروق

الصفر گفته شد عروق الشجر علک پارسی کندر هندی سار بهل در کندر

گفته شود

گفته شود عروق الکافور و در انباد هندی کچود عرق بالیس و قلقونیا پارسی

زنگباری و ان صمغ صنوبر صغار هندی گویند کاجو و صنوبر کبار جلغوزه عرصم اسم

یمنی است پارسی حدق و بادنجان بری هندی بیگن دو رله اکلش قلاع

الو مصلح ان در بادنجان گفته شد عروق دار بهم و اصل السوس

پارسی لیک هندی ملتهی و جیتمی مد عرق جبیا در عاقرقرحا گفته شد عرم

اسم ماهیچ را اهل مغرب سردین یونانی سمارس صفت اقسام ان در

سمک گفته شد عرمض قسم سیرکه بر خمیده و خار دارد مانند منقار

مرغ عرف اهل مغرب خوض در قصب گفته شود هندی بانس عرطب

در خنگ گفته شد هندی کوکیه و عرفج بری در ساذج گفته شد هندی

بیترج و برگ دارچینی باشد

غنیز الکبیر و قنطوریون غلیظ و ان صمغیست از درخت

بطم حاصل میشود اب نیز گویند شیرازی سسک داو ران هندی

اب حبة الخضرا باد ابسان الحمل بیاشامند بهم خون ببندد و بهم قطع

اسهال کند اگر با سرکه بر شند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد

قطع خون نماید و عروق رحم و اندرون او ببندد مضر بسر مصلح

ان زعفران بدل ان بیخ نی غنیز الصغیر و ان قنطاریون رقیق

برگ ان مثل بودنه صحرائی ان نیز نوعی از حبة الخضرا است خواص مثل

غرنرا الکبیر دراله
عسل النبی پارسی میوه سایله هندی سلارس در رمیه گفته شود عسل النحل هندی
شهد با ثبت تر نزند بر قوبا مالند و با قطر بر کلف ضماد کنند زایل سازد
اگر تنها مالند سپیش را بکشد چون بدان غرغره کنند ورم حلق و زبان
دفع کند و خناق بلغمی را نافع و شهوت مجامعت برانگیزاند بسیار
خوردن قی آرد مصلح آن حماض اترج عسل الطبرزد و قصب عسل
طبرزد پارسی شیره نبات هندی رس مصری گرم است شکم براند
و عسل قصب الجیه اول از نیشکر بیرون آید آن نیز شکم راند
عسل البلادر صنعتش بلادر را بشکافند و بر دو دست به گردکان
خایه‌ها مالند و بلادر را در دست مالند و بکار عسل وی
از دست حاصل میکنند مقداری که خواهند هر زمان پاک کنند و
دیگر مغز گردکان در دست مالند تا ضرر نرسد عسل داود او ما
و دهن العسل و آن روغنیست که از ساق درختی حاصل شود
سرسن طلاء آن درد مفاصل را زایل کند در چشم کشند تاریکی
را نافع
عشرق
و بذر المره پارسی عرور رشک هندی تخم مروه در اذان الفار
گفته شد عشر وضریع و لعبت بربری هندی یا نوجی قلاع را
باعل مفید

باعل مفید عشق هندی عشقپیچه در لبلاب گفته شود
عصاب هندی چیترک در شیطرج گفته شد
عصفیره وار زرد هندی هلدی پارسی خشق در ماميران گفته شود
عصفر و معصفو و کاوشه و کابیشه شیرازی رنگ زعفران
و احریض و کازیره و کاچیره هندی کرره و کسنبا باسرکه بر قوبا
مالند نیکو آید باعل جهت قلاع مالند بر لسان و دهن بدل آن
زهره الملح عصیه و جمسوم در ریحان گفته شد عصی الراعی
و بطباط و برسیاوشان و دار شیرازی کسته بلغت سر مرد
دو نوعست نر و ماده هندی راجگیره سرد است و قابض بر دوام
دمور و حمره و نمله ضماد کردن نافع عصاره وی در گوش
چکانند کرم گوش را بکشد آب وی خوردن تقطیر البول را
نافع اگر بیش از آمدن تپ گرم بخورند نافع بود مضر شش و
مصلح وی صندل عصب و قثا بزرگ یونانی لوارس و سواک
العباد و سواک المسیح شیرازی کم فارسی و هندی کتیرا در
قثا گفته شود عصفور پارسی کنجشک هندی جان چوری و
گوشت آن قوت باه افزاید جهت فالج و استرخا و لقوه و انواع
استسقا و مزاج سرد را نافع و موافق و از آن صفرا متولد شود

مصلح ان روغن بادام عصاره خشخاش یا رسیا افیون هندی اپهون در افیون گفته شد
عصاره الملک وعصارة السوس و رب السوس شیر از راب خشک شده و جهک
هندی رس ملتهی تنش را نافع سرفه بلغم را ساکن کند و تشنج زایل سازد
بدل ان دو وزن ان بیخ ان عصاره القرظ و اقاقیا هندی ببول در
اقاقیا گفته شد عصاره قثاء الحمار اب خیار زه سپید هندی پانی جنگلی کرار
ادمان ان غثی الد مصلح ان قی کنانیدن بدل ان عصاره بیخ -
سوفارس عصاره الکرنب هندی شلجم رس کلم کرم بود عصاره الرمان
هندی رس انار کرم است عصاره الاذن یا رسیه اب مرزنکوش هندی
رس مروه کرم است عصفور الشوک و عصفور الصباح هندی کلچری
در طرو خلو دیس گفته شد عصاره شقایق النعمان هندی رس لاله
عصا بخور مریم هندی رس تاجوری گویند کرم است عصرس و خطمی صحرایی
یونانی البار عربی سحم المرج هندی شهو خطمی در خطمی گفته شد عصابه
و عطا در صندل گفته شد هندی کوه عصا در لغت اسمیست برد درخت
خاردار را گویند
عطفل و صوران یا رسیه هندی بید مشک در بهرامج گفته شد
عطب یا رسیه پنبه هندی روئی در قطن گفته شود عطاله و سنبل
رومی و ناردین نیز گویند هندی چهر در سنبل ~~گفته شد~~ سنبل
گفته شد

گفته شد
عظام نام استخوانست
خواه از حیوان خواه از انسان اگر استخوان مرده ادم سحق کرده بصاحب تپ حب خوراند
چنانکه معلوم نشود دفع گردد و استخوان کعب این عروس چون زنده بود بیرون
اورند و برزن او نیز بندد البتی نشود استخوان ادم مرده بر ارالد او نیز زار
دلو یکه داشته باشد زایل گردد و بر تپ ربع بندند نافع اید تا بسکری یعنی
دندان نیش سک در پارچه کرده بر بازو بندند ایمن باشد از سک دیوانه
و سک بیانه هم بانک نزند عظلم درخت نیل و نیل عصاره و برگ وسمه
بر گوی او کتم نیز گویند در وسمه گفته شود
عفص یا رسیه مازو هندی مائین دو نوع است
خولد و بزرک چون در ادویه سحق کنند بصاحب اسهال کهنه بدهند باز دارد
انچه در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند بدل
ان هلیله زرد مضر حلق مصلح وی صمغ عربی
عفار آدم و مغاث هندی بیخ انار جنگلی در مغاث گفته
شود عقیق سنگیست اجناس وی بسیار است انچه سوخته کنند خفقان را
نافع و قوت دل دهد اگر انگشتری عقیق در دست کنند و بر خصم او ند
سخن بالا شود عقرب یا رسیه کژدم یونانی سقربیون و خرساوش انه
نر ضعیف و لاغر و نیش سطبر و ماده فربه و نیش باریک خاکستری در

چشم کشند ضعیف چشم را نافع و عقرب سیاه خشک کرده لعوق با سرکه بر برص طلا
کنند زایل سازد اگر عقرب مرده در خرقه بسته بر زنی بندند هر دایم بچه
اندازد محفوظ ماند خوردن ان مضر نشتی مصلح وی تخم کرفس و کل ارمنی
عقرب بحری یعنی کژدم دریایی تیره رنگ بسی خرزند در سر وی خار سپید
ولوقو ما کویند جهت نزول اب و شبکوری و قوه چشم زهره وی در
چشم کشند نفع بخشد عقار کوهان و عقر لوهان باشد عود القره عاقرقرحا
را کویند عقار و خمر پارسی شراب هندی مد در خمر کفته شد عقید العنب
و میفختج و رب العنب و عقیدة العنب شیره ازری دوشاب انکوری و مثلث
هندی مده یعنی رس انکور عقعقی و صلصل و عکه شیرازی قالنجه
پارسی کالنجه هندی کوه صحرای عقاب مرغیست پارسی الزهره
وی در چشم کشند و تشنائی افزاید
عکوب و حرشف هندی اسکس در کنکر کفته شود عکمه
در اندلس بورنجان در عراق لعبت بربری هندی بانوجی در بورنجان
کفته شد عکیر و شمع الکوز پارسی مومیائی نحل شیرازی تیرموم
و دارو و ان در میان خانه شود بسیار شود بغایت کرم است تیکی
درم باده درم عسل اکلش کنند کیا اعضا را نافع عکر الزیت
پارسی درد زیت هندی تیل جیهت رس زیت جیهت ناکور در بدن
باشد و مجموع

عقعق

باشد و مجموع جراحتها طلا کردن نافع عکر دهن الوثش پارسی درد روغن کوکی
هندی تلچهت رس ملتیی در چشم کشند محلل اب نزول کند
علف و رطبه و فصفصه پارسی اسپست هندی پاس کی جوکه
در فصفصه کفته شود علق و مقو پارسی زلو هندی جوک جون بخورند
در دوکان ابکینه هم شکسته کردند و بر موضعیکه نهند خون فاسد بکشد
بعد خون خالص علیق پارسی دلو باطیس شیرازی توت و کل
و اوسج هندی اونت کتاره و رق ان بیاشامند شکم بندد و
قلاع و رشیهای دهن را زایل کند بر موضع لو ابیر ضماد ان نافع
علک هر صمغیکه اثر ابتوان خایید علک خوانند و علک الانباط صمغ البطم
است بدل وی علک رومی یعنی مصطکی هندی کوند چلغوزه در
زا ابنج کفته شد مضر بود بعصب مصلح وی عسل در مصطکی کفته شود
علک یابس و قلفونیا پارسی زنکیاری علقم و حنظل هندی اندراین
در حنظل کفته شد علث پارسی کاسنی بری در هندبا کفته شود
عمرد و کرفس هندی
اجمود اقسام ان در کرفس کفته شود عملج قسم خربزه است
که خربزه زمستان کویند در بطیخ کفته شد عمارت و رند و اس
پارسی مورد هندی مور نو و مولف در اس بیکم کفته شد

علک رومی

عنب پارسی انگور و

داکه هندی نامند بسیاری از اقسام آن بسیار سفید بهتر از سیاه
گوشت وی گرم و تر و دانه وی سرد و خشک غذا نیکو دهد و پوست
وی دیر هضم مضر مثانه و جگر و سپرز و سکنجبین مصلح وی رب انار
ترش عنب الثعلب و قنا و تنقنان پارسی روباه ترک و سگ
انگور بفتح طولیدون و روباه هندی مکوائی و کاموی [illegible]
مثقال بیخ وی با شراب خورند جوارح الع عصاره وی در چشم چکانند
روشنائی افزاید و وزن نخود برگیرد قطع زفاف خون کند مستسقی
را نافع تخم آن بشکند مضر مثانه بدل وی بطباط عنب الدب و
غاریقس هندی بکاره کنند گای روی ثمر آن لغت الدم را لود
دهد و تویق وی اسهال کهنه را نافع عناب پارسی شیلانه
هندی مشهور عناب کلیس با سرفه و ربو و درد گرده و مثانه
و درد سینه و حلق را نافع مسهل آن غش نیاید مضر قوت باه
و مقلل منی مصلح وی کشمش عنب الحیه پارسی نخوشی و فاشرا
و ثمر آن هزار چشان و آن ثمر کرمة البیضا یونانی ثمر کبیر
هندی داکه جنگلی خوشه آن از ده دانه زیاده نمیشود از
دباغت بکار آید در فارسی گفته شود عنبر در صحت آن
روایند

عه عنصر بری است ۲

روایت بسیار است لیکن آنچه تحقیق پیوسته موم است نیکو آن اشهب
سفید و ازرق و آن قستقی و زرد آن خشخاشی هر چند سبکتر
بهتر و سبکتر قوت دل و دماغ افزاید حواس بحال دارد مضر
امعا مصلح آن بوئیدن کافور و صمغ عربی بدل آن مشک و
زعفران عنصل و اسقیل پارسی پیاز موشی هندی کول کاندا
و کانده جنگلی و بند تکر در اسقیل گفته شد عنقر و مرزنجوش
هندی مروه در اذان الفار گفته شد عنکبوت و جولاهک
پارسی کرپته هندی مکڑی در ابرکاکیا گفته شد عنجد پارسی دانه
مویز در عجم زبیب هندی دانه داکه در زبیب گفته شد عندلیب
و هزار دستان و بلبل هندی بلبل هزار و د استان

عوسج و علیق و عوسج ام غیلان

هندی اونت کتاره اب آن با حنا بشند و در حمام مالند جرب
و حکه را زایل کند خاشین و رق آن قلاع را نافع آب
وی هفت روز در گوش چکانند سفیدی چشم را ببرد مضر
سپرز مصلح وی کتیرا بدل وی فوفل عود الریح و وج پارسی
اگر هندی بچ پاو زهر بیم زهرها است و عرق النسا را نجو کنند
و مالش دهند مضر بچه با معا مصلح وی کتیرا بدل وی حب وی

عود الفالوده و شنجار هندی چواب و لکر و نداتنچ در الوخلع گفته شد عون الوبک پارسی چشمک خروس و عرو سک هندی گنگچی و کمچی وان چهار قسم است سپید و سرخ و سیاه و زرد باه زیاده کند منی آوز اید مستعمل یکدرم

عهن و پشم هندی بال در صوف گفته شد

عیم و جلنار هندی گل انار در جلنار گفته شد عین الدیک و تخم کوکو و حراهندرا سینه صحرایی در حرف گفته شد عین البقر معرب اندکس بلفظ عجمی است قسم انگور سیاه است در عنب گفته شد عیثام و شجره الدب پارسی چوب کته و سرخ مرد هندی سیاکره اجکیره در عصی الراعی گفته شد عین الدیک پارسی چشم خروس هندی انکر ریتچه چون در خرقه بسته بر صاحب ربع اویزند زایل سازد عیوب و مرزنکوش هندی مروه قد اذان الفار گفته شد عین السرطان سکندیه است

عین البقر میث است عین العلیاب الغلس معجم غاعینه بعد که و چشم است

(margin: عین البقر در اصل باید دیده)

فودنج نعمان بود نه هندی نینه مشهور در فوتنج جبلی گفته شود غار تخم اثر احب الغار هندی بول طلاء ان با شراب بر بهق نافع و لعق ان ضیق النفس را نیکو و چوب درخت

برموضع خواب طفلان آویزند در خواب نترسند غاغاطی و غاغالس و حجر الغاغیطوس غاغاسنگیست که از دود ان بوی قیر میاید غالا لوطا پارسی باقله قبطی هندی بکلا غالیه چند بو را یکی کنند و باز زند مثل عنبر بیته غالول و اشنا هندی جربله در اشنا گفته شد

غبیرا پارسی سنجد شیراز سنگ و ان قسم عناب مثل بیر یعنی بیر ولایتی قی ساکن کند شکم بندد چون جواه مستعمل کند عقد مینی الا مضر معده مصلح وی فانیز غبار و عنب الدب هندی کاریپ در عنب الدب گفته شد غبر السمک پارسی سرشیم ماهی مثل پنیر که در شکم ماهی میباشد نیکو ران سپید بر ناخن سپید طلا کنند نافع

غرق الحلود پارسی سریشم هندی سریش چون بر زانند و بشوبیند قایم مقام توتیا بود با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب رایش شده و سوختگی آتش را نافع غرب و لطاشیر از بی پارسی بید صنع و کل وی تیاریکی چشم نافع عصاره وی علق از حلق بیرون ارد غرر نوعی عصی الراعی کوچک ماد هندی اجکیره در عصی الراعی گفته شد غرب و دراس هندی روا اس در در اس گفته شد غریبل نوعی از انگور سیاه است در عنب گفته شد غرمنه و غولیثه و قطا پارسی سماروق هندی اللنبا و کمبیه در قطا گفته شود

غزال پارسی آهو بچه

بچه آهو ان پنکو ری پارسی که بریزند بر ورم بلغمی طلا کنند نافع اید

غل پارسی خطمی هندی کل خیرو

در خطمی کفته شد **غلج** و غرطنیثا و چوبک اشنا و حرص هندی

مورم در اشنان کفته شد

غلیجن و فوزنج هندی پودینه جنکلی در فوتنج کفته شد

غلیجم اغریا و مشکطرا مشیع پارسی ریخ هندی بود در قوتنج

کفته شد **غلوفیریا** واصل السوس هندی ملیتهی در اصل السوس

کفته شد

غمام و اسفنج

المیحر ابر مرده را کویند هندی بادل مواد در اسفنج کفته شد

غنقیلا و شلجم هندی

شلغم در شلجم کفته شد **غنچه دان** ثمر سرو کوهیست

غوک و ضفدع هندی مینڈک در ضفدع کفته شد

غوقد و عوسج و علیق پارسی اشترخار هندی اونت کتاره

در عوسج کفته شد

غیکم

و غمام هندی بادل مرده در غمام کفته شد

باب الفاء **فاشرا**

و هزارجشان و هزارفشان یونانی ایناپس لوقی عربی

کرمة البیضا

کرمة البیضا و خالق الشعر و عنب الحیه شیرازی غوشه تبریزی ارجالوثن پارسی

کردشتی شیرازی سرخوش هندی داک جنکلی خوشه وی قریب ده دانه

دانه در اول سبز و اخر سرخ کل وی لاجورد و بفقط برو انیا چون

بیاشامند یا ضماد کنند جرب و هر علتی که ظاهر بدن باشد دفع کند

بدل ان بوزن ان دروج و نیموزن لبلاب **فاشرشین**

اسم یونانی و سریانی دافع سش شیرازی سیاه دارو و نشن هندی

و انبالیا و کرمة الاسود در اندلس سرطانیه تبریزی میمون و درخت

و رق وی بهن تر از ورق لبلاب است و ان نوعی از فاشرا است

که انکور صحرائی کویند نبات وی خورند بول و حیض راند و صرع را نافع

فاحبشه و جند بید ستر و قند زقیری و قسطو دیون و خوسیان خایه

سک ابی و ان خصیه حیوان بحری هم در اب زندگی کند و به اب نیز شیر از دیر

حب الغزال پارسی خصیه سک ابی هندی خایه و بیله و اندس کفته در جند

بید ستر کفته شد **فانید** پانید و قند شیرازی حب هندی شکر و شکر

جبته سرفه بود و هید شکم نرم کند **فالش** الیونانی و باقلا هندی نوعی

از سیم در باقلا کفته شد **فالبش** القبطی و جامس هندی کنر سنبل

در باقلای قبطی کفته شد **فاغیه** و فل و ان بیخ نیلوفر هندی

کنول کته در نیلوفر کفته شد **فاغیه** کل حنا و هر شکوفه که خوشبو کند

باشد مثل چنیا چون کل خفاد جام شوف کنند حشو کنند و بهم کنند کرکوس
انزا تباه کند معتدل بود در کرو و سردی **فافیرا** در بردی کفته شد
پارسی تک هندی پیر **افانافس** و اسقیلوس قسم دو قوی شیرازی
بیخ انزا انتقاقل و تخم ان را جوز بربر و کیاه ان را خرس کیاه و
کند کیاه یونانی دو قس شیرازی بدران و قوقاس هندی سریایی
و کاجر دشتی در انتقاقل کفته شد **فاغره** پارسی فاخره شیرازی
کبابه شقافته هندی مویز مثل کباب چینی کرد ملیح در وقیقی
بود مصلح معده و جکر سرد و شکم بندد **فاغوش** و شیطرج هندی
چیتا در شیطرج کفته شد **فارسطاریون** و وسطاریون عربی ارعی
الحمام پارسی کسنک و دیوشنک هندی بیانه در رعی الحمام کفته
شد **فاخته** مرغ [illegible] معروف [illegible] و [illegible] بر کودک مصروع
بندند نافع اید **فادزهر** دوائیکه دفع ضرر سموم کند ان
را کویند پارسی پادزهر و پاوزهر **فاظ** و جدوار و ماه
فرفیون هندی نرلسی جیت مجموع زهرها و کزندکیها با سرد
دهند نافع **فادج** سکنجبین زنبور و فیلی پایل ور [illegible]
هم دیکر نیز داله هندی زهرمهره در اتش لونه بار رد
چوب پابیند سبز لسبه براید پاتن بهم زهرها است خاصه هلاک کردن

خوراکرد

[مالند]
خوراکران دوانه چوب **فار** پارسی موش هندی چوها بر قالیل
قطع کند شکم موش را شق کنند بر کزندکی عقرب نهند زهر دفع
کند بر موضعیکه خار یا پیکان خلیده باشد شکم ان شق کرده
بر و بندند بیرون اید

فجل پارسی ترب شیرازی تربره هندی مولی کند دری
مولی تخم وراقو ابهو ان کوشت ان بول راند بعد از طعام
خوردن هضم کند اب وی استسقا را نافع در چشم چکانند جلا دهد
و سرفه کهن را نافع اکر اب وی بر عقرب چکانند بمیرد با سکنجبین
غرغره کنند خناق را نافع مضر دندان منی زیاده کند و انعاظ
آرد

فربیون

و فربیاو و فیون و ان صمغ مازریون هندی الجروث بر کزندکی
جانوران و سک دیوانه و لقوه و فالج و سردی کرده را نافع مضر
دندان بدل جند بید ستر **فرابیون** و نوابیقی و حشیشة الکلاب و صوف
الارض و کرات جبلی پارسی کندنا کوهی و سندیان الارضی
هندی کندنار جنکلی حیض راند عصاره وی در دکوش را نافع
با تخم نکرندکی جانوران و سک دیوانه ضماد کردن بعد بهم
دور شراب بغشته سرفه و ستی و ریش سینه را زایل کند مضر گرده و

۷ فرفیون و فربیون فارسی ... چون ... در دوای ... [illegible]

مصلح ان سنبل بدل ان اسارون **فرنجمشک** و افرنجمشک پارسی بالنکو خوانند

هندی تلسی جیکیا بو اسپر ا نافع منی افزاید بدل ان قرنفل **فرصاد** و لوت

هندی شهوت توت شیرین در توت حلو گفته شد **فرفیا** پارسی تورک در بقلة

الحمقا گفته شد **فرفج** هندی لونیا **فرفیر** و فرمه مشهور بنفشه در بنفسج گفته

شد **فریقه** پارسی شملیت و شملیز هندی میتهی در حلبه گفته

شد **فرسلون** و طلق هندی ابرک در طلق گفته شد **فرفته** و شاطرج و

شاترج هندی دو نام وادر شاه ترج گفته شد **فرفحر و فرفح** اسم ترکی

در بقلة الحمقا گفته شد هندی لونیا **فراخ الحمام** فارسی کبوتر

بچه پرپوا گوشت وی گرم و تر مصلح وی سرکه و کشنیز مجرور مزاج را

با عوزه باه را زیاده کند مضر چشم و دماغ مصلح ان سرکه **فرد** پارسی

یوتنی ... از هر حیوان بر باشد

فسوق الضبع و فعیل پارسی هیکل هندی نوعی کیبنی و النیابس

فطر گفته شود **فستق** پارسی پسته گرم و تر از کردکان و بادام

سده جگر کشاید منع غثیان کند قوت معده دهد سرفه بلغمی را

نافع بول بیرون ورد اسپ ... ما نزع بجوشد آشکیح به

اش ند فی باز دارد مضر معده بدل ان مغز بادام شیرین

فستق الهاد و حب البان پارسی تخم غالیه نوعی از طرفه هندی قسم

جهاو در

جهاو درطرفه گفته شد

فشاع بلفظ اندلسی یوار وان فاشره باشد در داک جیکیا نامند

فصفصه و فسفس ترکی

یونجه پارسی اسپست تر انرا رطبه خشک ان را علف هندی شاکی چوکه تخم وی

منی و شیر افزاید انرا الجته بگویند تا مرهم نغوص و ضماد کنند و بقایای

رعشه دو ... نوبت بر روز زایل کند

فضا و عجم الزبیب پارسی دانه مویز هندی تخم داک در عجم الزبیب

گفته شد **فضه** پارسی نقره هندی روپا حکه را زایل کند و عسر

البول را نافع با شراب خوردن ... مضر مثانه مصلح وی عسل

فطر و سماروغ پارسی

زور زمین هندی کیبنی و النبا و ان انواع است یکی قطع دیگر فرشته

و هیکل و یکی را فعیل و بدترین ان فطر لوف یکی صحرائی در

... سرکین و یکی در خم شراب روید بوریت بار کرده جنگی

نماید هر کس را از ان بخورانند بیهوش گردد و حیض و عسر البول

احداث کند مصلح وی شراب **فطر اسالیون** تخم کرفس کوهی بیندی

اجمود جیکیا قوت وی زیاده از بستانی بدل ان دو وزن ان

اجمود باغی

فعیلاسوس

وبخور مریم پارسی چوبک اشنا و ارزیون هندی هاتا جوری در اذریون

گفته شد **فعول بون** وحنا هندی مهندی

فقع نوع از کماءت پارسی هیکال و فطر هندی.

کهینبی والونیا والنباد در فطر گفته شد **فقد** وتخم بنجنکشت

هندی سنبالو در بنجنکشت گفته شد **فقاع** وسورنجان

واصابع هرمس پارسی گل سورنجان هندی کل پانوجی در

اصابع هرمس گفته شد طبیعت ان سرد است **فقلع قسیو**

وفعیلاقوسی هندی هاتا جوری در بخور مریم گفته شد **فقلان**

میهون وصریمة الجدی هندی داک چنیا در فاشرا گفته شد

فلنجه وافلنجه هندی

تن قوت دماغ دهد سیاه ان بد باشد سرکز بود که عرق ماکند

زایل سازد **فل** وفاغیه نیلوفر هندی کنول صداع را

ضماد کردن نافع مضر مثانه مصلح وی عسل بدل وی فقاع

فلفلمویه وبیخ ان را اصل فلفلمویه وفلفل پارسی بیخ دار

فلفل هندی پیلموردهد سرد ونفخ وامتلا ونقرس

وقولنج وبادهای سرد را سود مند بدل ان فلفل **فلفل**

ابیض پارسی فلفل سپید هندی بیخ لونج سفید طعام کند و اشتها

ابو بول وحیض

ابو بول وحیض راند مقدار ما خوذ نیم مثقال مضر کرده مصلح وی عسل بدل آن

زنجبیل **فلفل اسود** پارسی فلفل سیاه یونانی ماباری هندی کالی مرچ چون بار فت

بیاميزند طلاء ان محلل خنازیر بود بول راند زنیکه بعد از مجامعت بر

گیرد البته نشود بول راند باد وابیامیزند در روی قبض بود تقطیر البول

که از سردی بود سود دهد وسود مند بهر علت سرد بدل وی تیموزن **فلفل**

سپید **فلفل الضفادع** هندی بیخ سنبالو در بنجنکشت گفته شد **فلفل العرب**

الکتم پارسی وسمه هندی بیخ درخت نیل در وسمه گفته شود **فلفل الخواص**

وماهودانه هندی بیخ جمالکوته در ماهودانه گفته شود **فلفلیه** وبرنفو

وثمر عو هندی بیخ درخت اکر بزبان اندلس نانخواه وتخم سنبالو را نیز

گویند دومر لوه گفته شود **فلفلمون** وحبق حبیاپارسی دانه کوبیج هندی

قسم بود دنه جنکیا صمغ ان نیم مثقال شیم بیرون اد مضر قم معده مصلح ان

بود دنه جنکیا **فلنجمشک** وفلنجمشک پارسی بالکو خوه هندی تلر جنکیا در

افرنجمشک گفته شد **فنجنکشت** وذو خمس الاوراق وذو خمس اصابع هندی

سنبالو در بنجنکشت گفته شد **فنا** وعنب الثعلب پارسی روباه تربک

هندی کمونی وکوائی در عنب الثعلب گفته شد **فنطافلون** وفنجنکشت هندی

سنبالو در فنجنکشت گفته شد **فنجلکشت** بنجنکشت

فوم وحنطه پارسی گندم هندی گیهون در حنطه گفته شد **فودل**

فلفل بری تخم
حب الفقد است ص
فلار کلیم
مقوی است
فلوس
تخم هندی کیچ کوار
است ص

وعلول و تملول و قثاء بری البیراذی بود ره لکار زرو نیا بری کنجک
هندی اینرا کنکا در قثاء بری کفته شود **فولیون** وجمله البیراذی را به
هندی بهیکره در جمله کفته شد **فوشنه** و عوشنه قسم الغبا و کینی
در فقط کفته شد **فوه** و روبایس هندی منجیه حیض را انداد را ر
بول کند ماخفه نیم مثقال مفر کرده مصلح وی را ز یانه تخم **فوفل**
هندی سپاری چند نوع است بوی دهان خوش کند و حرارت ان باز دارد و
قوت دل دهد بدل ان صندل سرخ و نیم وزن ان کشنیز تر **فوتینج جبلی**
و فودنج سه نوع است جبلی و بحری و بری جبلی دو نوع است یکی را حاشا و
کفته شد و دیگری فلفلمون و ان نیز کفته شد بری نیز دو نوع است
یکی را منکط اشیع و کفته شود و دیگری ابو دینه صحرائی هندی
یکنوع باشد بهتر ان جبلی و نعناع بعربی حمق و حبق الماء و
حبق الماء سیاه یه را در بدن بود و جرب با شراب ضماد کردن
و بجام رفتن نافع و حکه را زایل کند و یرقان و استسقا را نافع
و حکه را زایل کند و یرقان و استسقا را نافع و عصاره ان کرم کدو
درنده را بکشد بکوبند و بیزند و بیاشامند که شکم بکشاید و بر
آلة مضر با نعنا مصلح ان کثیرا بدل ان یکو نیم وزن ابو دینه
نهری **فوتینج نهری** هندی پو دینه باغی باسرکه سحق کرده به بینی
حابجی

حابجشی دهند نافع ایدخود و ضماد کردن ان بر کزیدکی جانوران نافع
اکر با شراب بیاشامند سموم قاتله حاضر بر کیاک دفع کند حایض ان
ان بو ایسیر را زایل کند مقدار شربت یکدرم با شراب بخوردن صاحب
جذام ضماد کند لهو دهد مقطع باه است مضر کرده بدل ان نعناع
فوت ها قوت را فوة الصباغین پارسی روناس هندی منجیه
خوردن جهت سقط و ضربه بیخ ان زن بخورد برکیرد حیض را اند
بچه بیفند الف مضر سر مصلح آن انیسون بدل ان شیطرج
فیل خوش پارسی پیل کوش
عربی لوف هندی کنول و هر جنس لوس را نیز کویند در نیلوفر
کفته شد **فیجل** و سوذاب هندی سداف اکر بیاشامند دو
و یرقان را نافع بدل ان خضض با قی منقعت در سداف
کفته شد **فیل** عربی است پارسی پیل هندی هاتی و کچ و مدت
اکر پیه او یعنی مرارة او بر برص سه روز طلا کنند و بکذارند
زایل کند و استخوان بر مصروع بندند لعوه منداید دخان
ان علاج لسه را دفع نماید و بخور ان بو اسیر را العود الله
و سرکین ان بلید امیخته زن شافه کیرد هر کز البستی نشود
اکر زن عاقوه در هنکام حیض هفت روز دود درم ان شاره

عاج بماء العسل بیاشامند بعد ان مجامعت کنند البته آبستن شود فیطل اندلس
طفلا و کمونه بری هندی زیره در کمون گفته شود فینک و قیشور عربی فینج
پارسی کف دریای هندی پهین در قیشور گفته شود فیل گوش نیلوفر است

باب القاف

قاقله هندی
الاچی دو نوع است بزرگ و کوچک و بابه بیرون بزرگ را با سکنجبین بکیفیة بیاشامند
صرع را نافع مضر شش مصلح وی قند بدل آن قاقله کبار یک و نیم وزن آن
صمغ عربی صغار و بدل صغار هموزن آن قرنفل قاتل النمر و قرطس هندی
الجروب در خالق النمر گفته شد قاتل النحل هندی کنول در خالق النمر گفته
شود قاتل ابیه و بدر سکان و بداسیان در کرشه هندی عشق پیچه
بزبانی کف الکلب لبلاب گفته شد قاتل الکلب و اذاراقی و خانق
الکلب هندی کچله و گفته شد قاتل العلق و انا غالس و مرزنگوش هندی
مروه در اذان الفار گفته شد قاتل الذیب و خانق الذیب هندی کرکون
سیاه در حرف گفته شد قاقیا هندی عصاره ببول در اقاقیا
گفته شد قاطون و ارمیانه پارسی نوشادر هندی و جرکهار در
نوشادر گفته شود قانص پارسی سنگدان مرغ را گویند هندی
قبج پارسی کبک یونانی ججل
زهره وی شبکوری و تاریکی چشم ابیرد گوشت وی معتدل بلغم ایجاد مند

یرقان

قت و رطبه خنک
یرقان را نافع
پارسی اسپست هندی ساک چوکه در فصفصه گفته شد
قثاثیر از ارکیم خارلیست صمغ وی کثیرا باش
سرفه را سود مند قثاء و قثد پارسی خیار زه و شنکبار و خیار دراز
دو نوع است کوچک شعایر و صغایر هندی ککری تسکین حرارت صفرا
کند خوردن آن کثرند کی سکر لوانه را نافع مضر معده مصلح آن عسل قثاء
هندی و خیار خمیر پارسی املناس هندی کمالا بابا قثاء بری
هندی بیل در بل گفته شد قثاء الحمار پارسی خیار زه و سپید کاد رونی
بود و اندلس علقم بفقط دار وی یونانی اشقیر اغریوس و عصاره
و تمروی را اطریون هندی ککری جنکلا از بیخ آن مضمضه کنند بر ورم
بلغمی بود تحلیل دهد و درد دندان را زایل کند و عصاره تمروی
زن بخورد برکیر دیجی تباه کند و حیض و بول راند در کوش چکانند
درد زایل کند مضر شش مصلح وی صمغ عربی وزن آن قثاء الحي
هندی کهور و گفته شد اند این کوچک را نیز گویند آن نیز گفته شد قثد پارسی
خیار مالنک هندی کهیرا در خیار گفته شد
قدمیا و قلیمیا نقره و طلا و غیره را گویند آن هر یک در
مقام خود گفته شد قدح مریم یونانی قوطولیدون و حی العالم و

زلایف الملوک اذان القیس هندی قسم ریحان در ریحان الملک گفته شد
قدید گوشت خشک را گویند هندی بیر سنده ولو کاهیر استسقی را نافع و
مسهّی را سود دهد
قرع و دبا فارسی کدو چند نوع است که ورگ هنوز خورده باشد در خمیر گیرند
و بریان کنند و باب ان سرفه را حل کنند یرقان را نافع و مغز دانه
وی با روغن گاو بسرشند سرفه که از گرمی بود دفع نماید قریص و بذر
الجره هندی بیج انکس و گفته شد قرنفل البستانی و قرفه پوست سرد درخت
را قرفه گویند پارسی بالنکو خوانند و نوع تخمک عربی بقلة الضنیب
الطیب هندی تکس بدل وی قرنفل در او بخک گفته شد قرنفل هندی
لونگ نیکوتر بی آن بغایت سیاه و تیز و شیرین و تلخ بود دهن خوشی نو چشم
را روشنی نیکو رسد از ایل سانعوقی و غثیان را نافع سلسل البول
و تقطیر البول را قاطع کحل ان تقوت جگر دهد الحقنی خیار یابس نیز
تازه مجامعت را قوت دهد ادمان ان علت سعال را دفع سانقش
و استسقای لحمی را بغایت نافع مضر امعا مصلح وی صمغ عربی بدل سنبل
و تخمک و خولنجان قردمانا و کرویا بری و کرویا جبلی تیر از تخم
برخو و تخم بدران هندی مولی حبکا دخان وی بحیه را ابکشد مضر سپرز
مصلح وی انیسون بدل ان حرمل قرقرون در سعد گفته شد هندی
ناگرموته

ناگرموته قرقم در زعفران گفته شد هندی کیسر قرقومعا و قرقو هندی تلجیت
بروغن زعفران تاریکی چشم را زایل کند چون بخایند دندان را زنگین
سازد قرة العین و کرفس الماء و جرجیر الماء یونانی سیلیون و کرفش
جبلا هندی اجمود بهاری سنگ کرده بر بر اند ولون برص را نیکو کند
قرقمان چوب بیست که در مقل مکی میباشد هندی کوگل که لکری دندان را پاک کند
و نیکو کند بن دندان را سخت نماید قرط و ضبط هندی ببول عصاره او را
اقاقیا و گفته شد بپارسی ثمران را کرت و ورق ان ببر دست مفرش
مصلح ان بلوط بدل ان خرنوب قرط نوع سیاک حوکه در فصفص گفته شد
قرط و کراث هندی کیندنا در کراثیون گفته شد قرص الغراب هندی کاک
پهل و کچله در خانق الکلب گفته شد قراص و بابونه و بابونج و گفته
شد و اقحوان را نیز گویند ان هم گفته شد هندی شکوفه تاز بوو شب بو
قرن البحر و کهربا هندی کپور مکا در کهربا گفته شد قردل و قویلون
عربی مرجان پارسی بسد هندی مونگا در بسد گفته شد قرداس یونانی حرف
پارسی تخم سپند هندی بیج اسپند در حرف گفته شد قردامون و قردا
مانا و کرویای بری و جبلی الکلش با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع باید
که شیر دو رطل و خسکدانه کوفته بیست درم بجوشانند و ربع سازند
تا منجمد گردد آب آن گیرند و خورند و تخم ترخو و تخم بدران هندی تخم مولی

درقردمانا گفته شد **قرطم** ~~...~~ وحب العصفور بارز

خسک دانه یونانی قنفس هندی بیخ گرز چته استسقای زرقی ولحم نافع شربت

بیخ مثقال مقشر بدل وی حب الخضرا **قرطم هندی** وحب النیل هندی

نیلبری و سمند ربیل را نیز گویند در حب النیل گفته شد **قرطم بری**

یونانی انظر قطولس عقیقی فیقی اغیون پارسی طرهان شیرازی

انگور هندی گرز رچنا با شراب یا فلفل بر کرندیک عقوب نافع **قرطمانا**

وقرطمانا وقردمانا گفته شد مقشر آن همان مولی جیکا **قرحالی**

و هرطمان هر در گندم و جو باشد هندی منمنا هندی کیر هر وادر

هرطمانا گفته شود **قرطاس** هندی کاکد پارسی کاغذ سوخته آن

منع نزف الدم و رعاف کند اکلش با آب سرطان نهری قرحه

تنفس را نافع **قرون** پارسی شاخهای گاو و گوسفند کوهی

وایلی و غیره هندی سینگ جانوران چرنده سوخته وی دندان

را جلا دهد و محکم کند مضر شش مصلح آن کتیرا البوز استندیاب

بیاشامند نفث الدم را بندد **قرن بقر** پارسی شاخ گاو هندی

سینگ گای براده شاخ با آب بیاشامند رعاف را بندد وی دل

وی اسارون مستعمل یکمثقال یرقان را نافع **قرون السنبل**

نوعی از سنبل سفید و خالق الثمر یعنی بیخ الخروب هر است مثل کیاکی

مصلحان

مصلح آن قی بعد آن کافور و گلاب و صندل **قرط** قسمی که حیوان

بایان میخورند و به ملوخیه پارسی شبدر اصفهانی شتوشم و برا

برسین قبض لیوشکم بندد سرفه و خشونت سینه را نافع **قرط** نوعی کراث

مشهور کراث المایده و کراث البقول هندی قسم کنند نا انواع آن در

کراث گفته شود **قرفة الدارچینی** و قرفة المقالست پارسی دارچینی هندی

تج قوت باه و برص را نافع بدل آن نیموزن آن قرنفل **[illegible]**

قسطودیون و قندس قحرو چند

بید ابهتر پارسی خصیه سگ آبی و گفته شد **قو لیدوس** پارسی

کاکنج و عروس در پرده هندی ککا و گفته شد **قسطیر** و کمیاو

رصاص پارسی ارزیر هندی کتھیل در رصاص گفته شد **قسط**

یونانی قسطن بیخ نوعست یکنوع را عربی و قسط بحری و قسط تلخ دیگر قسط هندی

سیاه و تیز و تلخ و قسط سپید شیرین و آن رومی و دیگر مایل سیاهی بوی [illegible]

و کوشته هندی البوت بدان بخور کنند نزله را نافع چون سحق کنند و با کل

بسرشند و بیاشامند سنگ گرده بریزاند بریش و کلف و نمش با عسل یا

سرکه طلا کنند زایل سازد و مضر مثانه مصلح وی گل سرخ **قسطروی**

بیخ لوستی است **قسط فی** ماسن هندی رواسن **قسط هندی** البوت **قوس**

و قیوس و حب المساکین شیرازی پرشه یونانی لبلاب پارسی لبلاب [illegible] هندی

۱۰۱

عتقیه بر کران چون با شراب بیات منذوق امعا را نافع و رق آن
در عسل فرو برند و زن بخور بر گیرد حیض راند و بچه باز ماندی بیرون
اید و سی ان در بدن مالند خارش بکشد قسب خرما و خرمای بی بیرون
بمغرب مقل تمل نوعی بخور خشک طبع را به بندد و قوت معده بخشد
ق وسلیخه هندی سار بیل و کهیلا در سلیخه گفته شد
قشمش و کشمش هندی داکه
خود لطیف‌تر از مویز و بدل ان مویز قشر حب الجوز الاخضر پوست
سبز بیرون گردکان هندی پوست و چهال اکهروت در وی جهت خناق
بلغمی نافع قشر الجوز الصلب پوست گردکان خشک هندی چهلکه اکهروت به
سوزانند و خاکستران بر ریشها افشانند خشک گرداند قشر الماء اترج
هندی چهال ترنج چون بخایند بوی سیر زایل کند مضر جگر مصلح ان عسل
قشر الکندر یعنی پوست کندر هندی چهال درخت عود قبض بسیار دارد
اگر ان بخور بر گیرد رطوبت رحم خشک گرداند بدل ان دو وزن
ان کندر قشر اصل کرفس پارسی پوست بیخ کرفس هندی چهال جر
اجمود بول راند قشر اصل الرمان پارسی پوست بیخ انار هندی
چهال جر انار کرم دانه را بیرون ارد قشر الرمان پارسی پوست
ثمر انار هندی ... انار ترش سرد و خشک است و شیرین ان سرد و تر

السرو و ابهال

است بر ور ... کرم و دگر بیخ وی ضماد کردن نافع از ان استنجا کردن
قطع خون بواسیر کند ده درم سفوف پوست بیخ وی باب کرم بیان مند
کرم بیرون آرد قشر البیض پارسی پوست تخم مرغ هندی پوست انڈه
سوخته با عسل سحق کنند سپیدی چشم و تشقق انگشت زایل کند و کلس ه
آن باب گشنیز تر در بینی چکانند قطع رعاف کند قشر القصب فارسی
پارسی پوست نی هندی چهال بانس سوخته وی داء الثعلب را نافع
سپیدی چشم را زایل کند قشر قثد پوست خیار در ان هندی بالم
کهیره در خیار گفته شد قشر اصل انبر باریس پارسی پوست بیخ زرشک است
قصب السکر پارسی نیشکر هندی گاندا اثر بیخ اوفنی کند در کعب
گرا ... متانه را پاک کند بول راند چون نیشکر در آتش با بول
کرم کرده خوردن دهد دفع قی کند قصب الذریره پارسی نی نهادن
انزا ابر کیفی خوانند هندی چراینه با تخم کرفس بیان مند تقطیر
البول و استسقا را نافع و دل را مفید کل خوف از وی بگیرد رم بول ...
عرق قصب پارسی نی هندی بانس و نیس و رق وی حیض را نو
و گزند که عقرب را نافع گل وی در گوش افتد کر آرد قیصوم
و تودری شیر از شیر زرد و قدام و ماد در وقت و ... هندی
سانهری دار تودری گفته شد قصد و عوسج ام غیلان هندی اونت

کتاره در عوسج گفته شد قصب بوا در قصب الذریره گفته شد هندی
چرایته قضم و قطن
و عقیق پارسی پنبه هندی روئی و کپاس در قطن گفته شد قضب
و فصفصه هندی ساک چو که در فصفصه گفته قضم قریش و قوقی و تنوب
هندی املتاس کرمالا در خرنوب هندی گفته شد و صنوبر را نیز گویند
انیم گفته شد قضاب مصری نوع از عصی الراعی و ذکر هندی راجکیره
در عصی الراعی گفته شد قضیب ثور بفارسی ارطیس است
قطران یعنی روغن عرعر بوی حیات الموت اثیر اذری گرسک هندی
تیل سرو کوهی داء الفیل و استسقا را مفید اگر دن بجوف بر کیر دیا
دخان کیرد بچه مرده یا زنده بیرون اید بار بر که در کوشی چکانند
کرم را بکشد و طنین را زایل کند و بدل ان نیموذن ان خلاف
قطف و سرمق اثیر اذری اسفناج روی و بری و بستانی هفته
تیره درخت ان استسقا را نافع ما خوف خوردنش پنج مثقال تخم
که در شکم انسان یا حیوان مانده باشد بیرون اید بدل ان
نفط سیاه قطف بحری و خبازی و ملوخیا و خطمی خوانند هندی
مثور کل خیرو در ملوخیا گفته شد قطن و کرفس بری و کوط
و عطیت پارسی پنبه تواسراقو و کپاس اسراقضم هندی روئی
و کپاس کنند زرایی و عصاره ورق وی اسهال را نافع چون
بو زند

بو زند و بر جراحت نهند خون را باز دارد کهن و بیخ کوشت مرده نهند بکدازد و
دمعان زکام را نافع ورق تازه و بیخ بجوشانند باب و سر زنان را در ان
نشانند خناق رحم را و سود دندان را نافع قطاه رعیت مثل کنجشک پارسی
السوو دوسنگی ارشی هندی خوند و لکوشت ان ضعف جگر و استسقا و
تباهی مزاج را نافع مغز مولد صفرا مصلح وی سرکه قطر و نحاس پارسی
مس هندی تانبا در نحاس گفته شود قطافلون دو خم او راق است
قعیل یونانی سقراطیون و سقلاذریون اثیر اذری کنده هندی
کهانس کنداران یاد کر پیغه قوص بازند بمطبوخ و حب جون بماء
العسل دهند نافع اید بدل ان بصل الفار قعیلا لوسن است
قفر و کشوث هندی امر بیل رنک زرد دارد
و مروه را نیز کویند و ان در بذر الکشوث گفته شد امر بیل را اثیر اذری
حکو کویند و ان را سبز میخورانند شیر تازه میدهد قفر الیهود پارسی
مومیایی انواع است یکی را عرق الجبال اثیر اذری مومیایی بالکوهی
نوع از آب حاصل شود ان را مومیایی آبی و یک نوع کوهی ان را عرق
کوهی و سنکی و جیح از انواع سازند نیکو ترین ان بوی قیر دارد
یونانی اسفلطس و ابو طامو و کفر الیهود هندی شیورمومیایی
قوت شهوت دهد و دفع او نزله را نافع بر دندان نهند دلو

چرندول

ساکن کند در چشم کشند سپیدی چشم را زایل کند مرهم ان کوفتی را و ماندگی و
ان دافع جمیع گزندگان موذی مضر صداع مصلح ان کافور و گلاب بدل ان
زفت **قفورا** نباتیست گ هندوی کو بیهی خوانند تخم ان گرم و خشک است
قفلوط قسم کراث شامی است هندوی کند نادر واسیون گفته شد
قلقل و قلاقل و
قلقلان و حب الفلفل هندی اناردانه دشتی در حب القلقل گفته شد
قلقاس هندوی چکوره باه را زیاده کند ادمان ان مولد سودا است
قلقطار قسم زاج پارسی زاج شتر دندان هندی بهنگر سوخته وی
محرق کوفته زیاده بود و بول یکدیگر باشند **قلقدیس** نوعی از زاج
اقوی ترین زاجات سبز **قلقند** نوعی از زاج کرم کوشی بکشد و شکم بندد
مضر عقل مصلح وی شیر و شکر **قلت** و ماش هندی و حب القلت هندی
کلتهی فواق را زایل کند و سنگ گرده و مثانه ریزاند و حیض و
بول راند و شکم بندد **قلوب** پارسی دلها بود نیکو ان بود که از
حیوان جوان گیرند هضم ان غذا بسیار دهد مضر بالات هضم و
مصلح ان سرکه و زنجبیل و فلفل **قلی** پارسی قلیه اگر اشنان
گیرند قلی الصباغین و شجار و شب العصفر هندی سجی کهار و
قوی تر از نمک بشق و جوش فوبارا نافع طلا ان **قلفونیا** نوعی
صمغ صنوبر

قلقاس

صمغ صنوبر بود یا نوعی قونا پارسی زنگبار هندی کوندکا جو در زفت گفته شد
قلیمیا و اقلیمیا انواع است از طلا و نقره و مس و غیره پارسی ریم
هندوی کیت در خبث صفت هر یک گفته شد **قلاری** قسم انجیر سپید در
تین گفته شد **قلت** پارسی پیش ان را گفته در سوراخ با قلا
کرده تحقیق این ربع خوراند شفا یابد **قلاقل** قلقلان است انار صحرائی
قلقلان انار صحرائی **قماشیر** و کماشیر و جاوشیر هندی کوند اجمود جکیکا در
کماشیر گفته شد **قمح** و حنطه پارسی گندم هندوی گیهون کویند
در حنطه گفته شد **قمحه** و شوف و ذریره و قصب الذریره و
رقم هندوی چرایته در قصب الذریره گفته شد
قنابری و شملول و امکول پارسی سر غست
شیر لوزی توره هندوش انتر کنکا جهت برص خوردن و ضماد کرد
ن اندک روز نافع طلا و رقی ان پستان را لبود بندد و
بو اسیر را منفعت دهد بر گزندگی مجموع جانوران نافع ادمان
ان مولد سودا و شکم راند مصلح ان روغن بسیار و بلیلج کابلی
و شکر **قنبیط** قسم کرنب پارسی چقندر هندی کنکلو حمار را
نافع منع قی کند و نفخ [illegible] مصلح ان روغن بسیار
قنبیل و قنبیر هندی کنبیله و کبیلا باد و غ حب القرع را

بیرون اید بار و غن طلا ان لعقه بود در شربت مقدار دو
درم مضر قم معدع مصلح ان مصطکی **قنفذ** بارسی خارپشت
نوع است جبلی و بری و بحری جبلی را دلدل هندش سیه و سایه کوشت
وی با سکنجبین جهت استسقا و فالج و داء الثعلب سود مند و دماغ ان عسر البول
را اصلاح کند مضر مثانه مصلح ان عسل کوشت بری خفاش زیره را سود دهد
کوشت ان با کر عفص بندد مجذوم را نافع **قنب** درخت بنک و تخم
ان را شاه دانه و حب الخضرا پارسی کلول حشیش و حر اعظم و حاجی فقرا
سه نوع است بری و بستانی هندی بهنگ نامند عصاره وی در کوش چکانند
طنین و دود را نافع بسیار خوردن قطع منی کند مضر معده و
صداع مصلح وی شربت لیمو دفع مضرت کیف ان بیخ کنند **قندس**
و کندش دختران هندش کموئی و کنوائی و نام حیوانی هم است در
کندش کفته شود **قنطا** و دم الاخوین پارسی خون سیاوشان
و کاو خون هندش هیرادوکن و منجیته در دم الاخوین کفته
شد **قنقم** ضعیف نا خوش طعم هندی جنید رسی بارسی لعل تعبری
در سندروس کفته شد **قابر** یونانی برویز او قم ~~[illegible]~~
عصافیر تیر از تخم هندی اندرجو تخم کالا کورا باشد درخت
را که کویند تخم دانه بریان ان تخم بندد مضر رطوبات مصلح

ان روغن بادام

ان روغن بادام ~~و دو قواهر طو و قو بیری و دوابا و اعریا~~
~~و دو قوس و قردمانا و ترف هندی مولی جیکا بادها را بکند~~

قوقالس و دو قواهرها و دو قوبری و دوابا و اعریا و دو قوس و قردمانا
و ترف هندی مولی جیکا بادها را بکند **قونباد** و کرد باو و نقا
هندی شور زیره رومی کهون کفته شود **قونیه** و مو و متقاقل هندی
سرمایی در متقاقل کفته شد **قونیا** و قط هندی رابلو دو
در قط کفته شد **قونیا** یونانی اذخاکثر پارسی شنبم هندی راکی
قوطولیدون و اذان القیس و در لایف الملوک قسم ریحان هندی
نازبوکه در سایه بیخ دیوار روید ضماد بیخ ان بر ورم
کرم و حمره و خنازیر و نقاقی از سرها بود معده را نافع
قونیه و قضم قریش هندی اطماس و کرمالا و نام سنک است
برد و بهکان جوه کفته شد **قوطوما** و افربون بری هندی جرملادر
انقر کفته شد **قوالقص** پارسی سکنوا انیا بهتر ان از جیوان
تازه و مرده بود سنک زند رون لو بجا ان خشک کنند و سحق
کرده با شراب خورند دو معده را نافع جاصه سنک جوی مضر
بقولنج مصلح ان نمک بسیار و بسیار که خیسته خورند **قور** بعربی

قطن پارسی پنبه هندی روئی در قطن گفته شد قوتر درخت وحی را گویند
هندی نیج عربی عجالوج پارسی سپیدان را و عکبر ترکی درون گفته
شود قوساماں و عود بلسان و بام درختیست که در مصر شود و صمغ
اندرا این را نیز گویند در خواص یکی اند چون بخور کنند انشف رطوبت
یعنی جذب اب رحم کنند و عقیم را نافع و با وزن برزهای بیر کرنبدیکه
افیون و سرد یر نعلع و جگر سودمند ماخوذ ان نیم مثقال مضر امعا
مصلح وی کتیرا بدلش چندان

قینا و بقلة الحمقا هندی لونیا در بقلة
الحمقا گفته شد قیقبن و قیقمس و قاتعامو و قنقد پارسی لعل
مصری و سندوس هندی رتنی چندر رتنی هندی گویند در سندروس گفته شد
قیصوم قسم برنجاسف چیا هندی شی دونا پهاڑی سنگ کرده بر نراند
مضر تنفس مصلح وی صمغ عربی یا خشخاش بدل وی بابونه قیطاقون
در ترمس گفته شد هندی بیم قیطس پارسی موی عربی سن سندر
مود بو قیشور و حجر القنور و حجر النور و قیبک پارسی نوع
کف دریا هندی سمندر پهین اگر در جوش خم شراب اندازند
باز ایستد تاریکی و شبکور را دفع نماید سوخته بکار برند بسون
ان بن دندان را محکم کند قیرس یونانی شمع پارسی موم در
شمع گفته شد

شمع گفته شد قیر پارسی قیل و قاز هندی رال در زفت گفته شد قیل و زفت همان
رال است ترکه از صنوبر گیرند قیونس و قنوس هندی عقیقینه بزرگ سه نوع است
و سپید سیاه شافطان بچه بیرون اید و حیض راند و بر سپرز طلا کردن نافع
خواص در لبلاب گفته شود قیروطی شمع موم روغن و مرهم موم را نیز گویند
برای جراحتها بکار اید

باب الکاف

کاریا و کربلا
هندی کماپور مکفا کاذی و کید پارسی گل کدی هندی گل کنکی جذام را دافع
و شراب ان حصحصه جدری را نافع تا جدیکه ابله بیرون امدن باشند عدد
با شراب بیاشامند چنانچه بده عدد نرسد شفا یابد بدل ان صندل لکه
دو وزن بقم کاو چشم تازی ارار و پارسی بهار و احداق و عین البقر و
بابونه کاو هندی گل شب بو در اقحوان گفته شد و باز بوی سفید را
نیز گویند کافور هندی کاپور چند نوعست قیصوری و ریاحی سپید نوع
اسرابهیم سیفی وجود انه و چینی ان الغوک و ازرق قطع باه کند و
بوئیدن ان صداع گرم را نافع ضماد ان شش و کرم را بکشد بدل
ان دو وزن او طباشیر بوزن ان صندل سپید کاوزبان عربی
لسان الثور هندی کاث تا الجهت فرع یعنی دق طبع و بلغم را
نافع کاول و کرات الکرم هندی کنیذ تا در فراسیون گفته شد کاشم

وانجدان رومی و بیونانی لیقسطون و سیالیوس و شترغار صمغ ان را عرب
حلتیت هندی هینگ [illegible] مقوی معده و حب القرع و بول
و حیض راند و [illegible] را نافع و تب ربع را مفید و مستسقی را
نافع مضر مثانه مصلح [illegible] بدل ان [illegible] کماکیخ پارسی عروس
در پرده [illegible] یونانی [illegible] و [illegible]
و جوز المنج نوع سیوم را اصفهانی [illegible] هندی [illegible]
اکلش ربو و نفث الدم و علل النفس را نافع ادمان ان [illegible]
از یرقان خلاصی دهد زن بعد طهارت هفت روز هر روز [illegible]
برد عقیم شود مجرب است مضر دندان مصلح ان شیر و [illegible]
کمافیطوس و جاوزیرج هندی [illegible] در حب الغار گفته شد [illegible]
[illegible] است کافوریطوس [illegible] و حب العروس هندی کباب
چینی [illegible] بکشاید و مجاری بول [illegible]
کند و قلاع دهن را مفید مضر [illegible] مصلح [illegible]
بدل ان [illegible] کبریت پارسی گوگرد چهار نوع است [illegible]
سیاه طلا ان جانوران زهردار را نافع [illegible]
[illegible] مضر [illegible] مصلح ان بنفشه بدل ان [illegible] کبد
پارسی جگر هندی کلیجی [illegible] حیوان [illegible] کبد الطیور

پارسی جگر مرغان هندی کلیجا [illegible] خون [illegible] کبد المعز
پارسی جگر بز هندی کلیجا بکری [illegible] را نافع [illegible] کبد البقر پارسی
جگر گاو هندی کلیجا [illegible] بریان کرده [illegible] نافع کبد الضان پارسی جگر
میش هندش کلیجه [illegible] کبیکج
و کف السبع یونانی بطراخیون چهار نوع است هندی [illegible]
[illegible] بغایت [illegible] و ورق ان تیره رنگ بغایت
[illegible] سیوم [illegible] از ان را
[illegible] اصفهانی [illegible] نوع چهارم [illegible] طبیعت ان
در چهارم گرم و خشک و سموم قتاله و برص [illegible]
و داء الحیة و ثالیل طلا کردن [illegible] نافع [illegible]
مصلح وی شیر [illegible] کبد الوزغ
پارسی [illegible] کلیجه [illegible] بر دندان نهند [illegible]
کبد الکلب پارسی جگر سگ هندش کلیجه [illegible] سگ دیوانه [illegible]
[illegible] سگ دیوانه بریان کرده خورند [illegible]
باید کبد الخنزیر البری پارسی جگر خوک صحرائی هندی کلیجه [illegible]
بخورند [illegible] جانوران را نافع کبد الجمل پارسی جگر [illegible]
هندی جگر [illegible] کرده خورند [illegible] را نافع کبد الذئب پارسی

جگر گرگ هندی جگر [illegible] بدل ان [illegible]
دار فلفل و ریوند کبد الابل پارسی جگر گاو کوهی و بز کوهی هندش گای و
بکری چهکها با دار فلفل و فلفل سپید خورد کرده بر آتش بریان کنند و رطوبت
ان در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم ببرد کباب مشهور بهتر است
از گوشت [illegible] رسیده بود غذای صالح دهد بهتر هضم شود مصلح وی
اطریفل کبت عربی حنظل و العلقم هندش اندراین در حنظل گفته شد
کتان پارسی است از
قسم کاه و به السی نیز مانند اگر خواهد که لاغر شود باید در زمستان
جامه کتان بپوشند و در تابستان کتان نو پوشند کتم و وسمه هندش
برگ نیل در وسمه گفته شود کنغاه [illegible] در بندق [illegible] گفته
شد کیبی اباب است کثیرا و صمغ [illegible]
هندی کتیرا مقوی امعا و مسهل مره سودا و بلغم لزج مضر [illegible]
ان انیسون بدل ان صمغ عربی یا مغز دانه کدو کثیر الاضلاع و
الحمل در ربع الحمل گفته شود هندی گگرونده کچور و زرنباد در
[illegible] عرق الکافور مشهور هندی کچور ۳ نوع است در زرنباد گفته
شد کحیلا
الثور هندی کات مانند در لسان الثور گفته شود کحل پارسی و هندی
سرمه چند قسم

هندی سرمه چند نوع است اصفهانی را اثمد گویند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] و داء الفیل و سرطان [illegible] داد
و ضماد ان مجموع [illegible] را نافع [illegible] کحل الجلاء
سلیمان و کحل جلا و توتیا [illegible] گویند [illegible] بمقدار فلفل بود
کحل خولان و حضض هندی [illegible] در لسان [illegible] کحلا
[illegible] کحل الاصفهانی سرمه اصفهانی است کلدر و کادر قسم کیوڑه و کیکی
در کادی گفته شد کدوی کیبی است کدو قرع است
کرنب پارسی کلم بستانی و رومی و بری و بحری رومی را قنبیط بحری
و بری را [illegible] بستانی را کرنب نبطی برگ ان با سپیده
تخم مرغ بر سوختگی آتش طلا کنند سود دهد اکلش سرفه کهنه را
نافع کرنب الماء نیلوفر را گویند هندش کنول در نیلوفر گفته شود
کراث جبلی و قواسیون هندش [illegible] در [illegible] گفته شد کرم
سودا پارسی سرمه [illegible] هندش [illegible] در [illegible]
گفته شد کرم پارسی [illegible] انگور [illegible] عصاره ان
[illegible] کند و زنان [illegible] را نافع [illegible]
ضماد کنند [illegible] قطع کند [illegible] مصلح وی کتیرا
کردناج پارسی [illegible] غضروف [illegible]

هر روزم میتوان خائید بر آتش سوخته برون با دام خورند معده کرم را
نافع کرسنه یونانی ارونی شیرازی کیکر وان حبیست در میان عکی
وماشی پیدا شود رنگ تیره چون تقشر کنند برنگ عدس تقشر شود
یوربی آنکر وکدادکا ورانو به کند با شراب کزنده افعی وسگ
دیوانه ضمادان نافع ضرر ان بول خون ارد مصلح وی کلاب یا کل
ارمنی کرفس بستانی واحامی وجبلی وصحرائی وبری واز اکم هند
کذ رویدان را کرفس کوهی وجرجیر الماء وقوت العینی
ومرو کوهی جبلی را فطراسالیون هندی اجمود زنان لستی
وشیردار را ابدرث بول وحیض راند وعرق النسا وضیق النفس را
مفید شهوت مردان وزنان را بر انگیزاند وسنگ بریزاند ومشیمه
بیرون ارد مضر صداع مصلح وی کاهو یا مصطکی بدل وی زیانه
کرسف وقطن پارسی پنبه هندی روئی در قطن کفته شد
وتوسادو ومفاذ یونانی قمار داو بلفظ دیگر نقره تیر اندر
کوبه هندی زیره رومی خفقان سرا از اخلاط لزج بود ماخوذ ان دو
درم مضر شش مصلح وی سعتر بدل ان نیم وزن ان زیره نبطی یا
انیسون کرویا زنیه ورومیه وحلبه این جمله اسم قردمانا است
وکفته شد کرویلی طرویلی وانکدان رومی هندی جواسا در انجدان
کفته شد

کفته شد کرکرهن در عاقرقرحا کفته شد کرکر ونقم قرش شیرازی کاج
هندش درخت کاجو در صنوبر کفته شد کرکم فارسی زعفران هندی
کیسر کرمدر موجر مدانق وغافقی وثمر درخت مغیلان هندش از خود
وی حکه عارض شود مصلح ان وقیون کرمة البیضا وغاشرو وی جانور
هندش داک جیکا کرکروهن سک المسک اسم معجونیست که از سنبل
وصندل وغیره سازند کرکی پارسی کلنک هندی کلنج بزبان توب
کران کلنکار روغن بیضا بیزند کشوث واکشوث رومی وافتیمون
ودر منه رومی هندی مروا پید در بذر اکشوث کفته شد کشط
وکسط وقسط هندی ابلوت در قسط کفته شد کشته واسطوخودوس
هندی باز بود در اسطوخودوس کفته شد کشمش وقشمش هندی
داکه خورد وخشک کشت برکشت وبه تحیک قیسے عنق بهیه کلش
مقطع شهوت وباه وکوه کر لبیار کرید دز شیر ان یکعدد
شاخ ان بخیه دیگر کرید
کصیثون ومرفاغی هندش ... ورق
ورخشک نرم سحق کرده در چشم کشند سپیدی را زایل کند کعب الخنزیر
پارسی کعب خوک هندی
هدی تخته سوخته سازند با سکنجبین خورند قی بنشاند کعب البقر

بارسی کعب گاو هندش گای کاتحتا سوخته سنون کنند دندان متحرک را محکم کند و محرک شهوت باه و بر برص طلا کنند نافع در چشم کنند موی مژگان افزاید

کف و بقلة الحمقا هندی لونیا کف الکلب و قاتل ابیه و بد اشتا و بدرکان و بدشقان هندش عقیقیه کف عائشه و کف مریم هندش بیکی لستای کف الضبع و کف السبع و کبیکج شیر از بی کس و بیران و صفاها ی موسک هندش گجکاو اجموه صحرائی نیز نامند کفوی یونانی قیقس و ان گل خرمای از نخل نر بود کافور و کفورا کویند انچه از ماده بود کفوا و کفوی هندش نیول کنجور دند جگر را موافق کف الیهود و فقر الیهود مشهور مومیای کل فغات هندش بیخ انار جنگلی تحکیم اعضا و کوفت بدن را ضماد ان نافع کلکل بزبان خراسان مقل هندی کوکل کلس پارسی نوره هندی چونه کلیه پارسی گرده معتدل در گرمی و سردی خلط بو حاصل شود کلموح و راس هندی ... کلیکان و ... هندی مشهور درخت ... کلیکلاون و ... هندی ... در باد انجان گفته شد کل خیری کل خیرو است کل خیرو و خیروا

کماة

کماة و فطر هندی کهنبی در فطر گفته شد کما شیر و جاوشیر و فطراسالیون هندی کویند اجموه جنگلی حیض و فواله بچه اخراند کمثری پارسی امروت و ان میوه ایست مشهور امرود سرد است انچه ترش بود شکم را بندد کمون پارسی زیره کرمانی پارسی و نبطی و شامی و کرمانی سیاه نیک تر در خواص با یکدیگر نزدیک اند بریان کرده در سرکه ... شکم ببندد و در چشم اگر موی زیاده باشد بر کنند و بلند را خاییده بران موضع باشند موی نروید و تقطیر بول را سود مند سنگ کرده بر تراند با سرکه فواق را نافع ... و ورم ماخوف مضر شکم مصطکی ان کثیرا بدل ... تخم کرفس کمون حلوا و انیسون و هندی نوعی سونف رومی ... انیسون گفته شد کمون حبشی هندی سیاه زیره و شونیز را نیز کویند کمالیون و خامالیون و داداری و ماذریون هندش انجرو ... در ماذریون گفته شود

کندر عربی لبان پارسی کندر ... دریائی یونانی لیبانو او ان صمغ درخت عمانی است هندی ... وکوند درخت ساپیل باشد قوت

در مرض استسقا ... نافع در ... برص

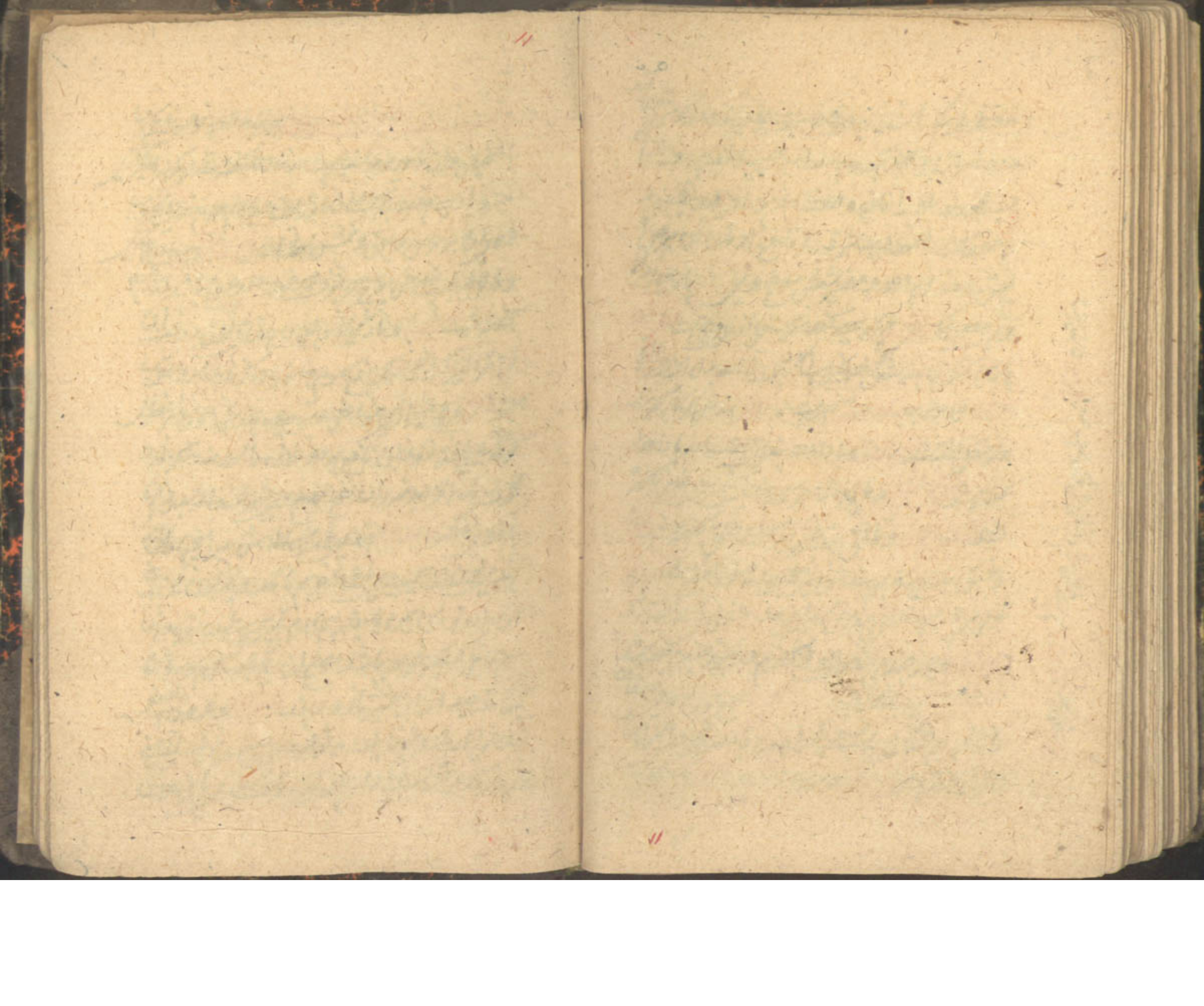
کل شبو ... احراق المرضی ... است

کلیم ... تور قضیب ... است

۴

حافظه را نیکو باشراب بجا خاصه بیا میزند و در کوش چکانند
درد او را زایل کند یکدرم در آب خیسانند هر روز از ان
آب بخورند بلغم را نافع و حفظ و ذهن افزاید قی بندد
و خفقان را الحق دهد سرفه را نافع ادمان آن برص و
بهق و جذام آرد و مضرتش مصلح وی پارسی بدل
وی مصطکی کندش پارسی کندش فرستهل از دو پنج است کنکر زد
پارسی کنکری هندش کو تو الجرب الکشن قی آرد بدل آن جوز القی
کنول فیل جوش است کندوری کبیر است کوز هندش کوکل کویند
در مقل کفته شد کوالف و باد آورد هندی در باد آورد
کفته شد کوکب شاموس وطیس شاموس هندی در طین کفته
شد کوکب الارض و طلق هندش ابرک در طلق کفته شد کو
وخش پارسی کاهو هندش کاهو در خس کفته شد کوبلم
و کوبر پارسی فلفل هندش در فلفل آمد کفته شد
کوز کندم و جوز جندم هندی کندم در جوز جندم کفته شد
کوفت شرخ بالنکت کهربا صمغ جوز رومی خفقان
را نافع نیم مثقال با شیر را ببندد با مصطکی عسر البول را
نافع و کفته شد کیکزار فلوس است کمینه مصطکی است

چنین در حنی فلوس است کرسنه



باب الميم ماذريون نوعي مار لادو نوعست يكي را
شخيص و ان ماذريون لغيبث وضخاما كفته شود ديكري ما ثيراز ير
مثرو باريه هفت برك و اني ماذريون سياه ليث هندي را نكروب
علاوه از برص و بهق و نمش لهق الف ماهستان و بادنج هندي
و ماثير فهندي بشي بيخ بركي درخت را رحيض باشد ديكري
كفته شد ماذ چوبه و مار كياه و حليوه هندي نون درخت ان
ا اترا قنيز كي خوانند فح سموم جانوران كزنده مار و عقرب
كند ماشي رح شير از جنو ماشي و شير سياه هندي لي اور در اعضاي
كوفت يافته ضماد ان نافع بر دو ملاذه را لعو مند مشكم بندد
قوت باه افزايد ضرر ان نفخ مصلح وي شير خسدا فه بدل ان
باقلاي مقشر ماقدوني هندي بارنج الماش بيراجيا ربوع
هندي لون ان سپيدي مايل دويم ماقدوني لون ان سبز
ان را در زمين ها يا بند چهارم قيري بلون نقره و ان
سم قاتل كسيكه خورده باشد مصلح ان في باب كرم و روغن
بكنا مند بعد از ان شير تازه دهند ماميران و عروق الصفر
هندش دار هلد و نيز هلد دو نوعست چيني و خراساني چيني
زرد رنگ و خراساني دار هلد تيره رنگ سبزي مايل عروق

باب الميم

باریک ونفعها الصفید نیاخنه وسپیدی چشم ویرقان زایل شود و
افزاید ومضر کرده مصلح وی عسل بدل وی بادیکبر ماء [illegible]
وحادث هندی بود بیم کوهی در فو تیغ گفته شد ماء بارسی آب
هندی پانی صاحب یرقان وسپرز وحر استسقا ونبو [illegible] اید
که از سرد خوند و بهترین از آب باران سرد دفع کند ماء
اللحم بارسی گوشت آب هندی پانی از گوشت محمود باشد و
ضعف دل قوت دهد ماء الشعیر وشیره جو بول راند وتپهای
حاره وبلغم باکرفش ورازیانه نافع وتشنج خشک نیز مضر
باشد سر ماء الجبن بارسی آب پنیر هندش پانی پنیر اکلا
وطلاء کلف وجرب ویرقان را نافع حرارت جگر بنشاند
مقدار ماخوذ بیست روز هر روز نوبت یکرطل صنعت آن شیر
بز تازه یا گاو دو رطل بر آتش آهسته بجوشانند چون [illegible]
سکنجبین یکدرم سرکه دو بار کنند تا آن بریده شود
وپنیر جمع شود بعد از آن بپالایند ولی بکرباس بگیرند
وبکار برند ماء الورد بارسی آب گل مقصود بگلاب ست
هندی گلاب بوئیدن وطلا کردن قوت دل ومعده
دهد وخوردن آن حرارت را بنشاند خفقان گرم را نافع

وصلاح الساکن

وصلاحش سکنجبین بر موضع ریختن مو و سور الصفید کند مصلح وی
جلاب نبات ماء الکافور هندش پانی کپور نیکوان بود [illegible]
بلغمی باشد محرور مزاج را نافع و پیر انرا بد مصلح وی روغن
بنفشه چون درخت آن بشکافند از وی روان شود و
منجمد گشته کافور گردد آن را درخت کیلی گویند ماء النوره
ماهی نمک سوده را گویند بلغم دفع کند ماء الملح بارسی نمک
آب عمل وی قایم مقام نمک است ماء العسل بارسی آب شهد
هندش شهد یکجزو عسل دو جزو آب بجوشانند تا ثلث ماند
شکم ببندد و زنان را قراقر ودرد ناف پیدا کند مصلح
آن فواکه حامض ماء الحدید بارسی آب آهن تافته در آب کنند
اعضا را لخت کنند وقوت دهد ماء [illegible] از معدن مس [illegible]
نافع بدن و گوش ومعطل ضرر آن عسر البول حادث کند
ماء الغیض و ماء الزجاجی بارسی آب آبگینه وقلعی سفارسی
هر یک [illegible] دو بوته بگدازند و سرد کنند [illegible] بر آید
بگیرند ماء الزیبق هندش [illegible] آب پاره [illegible] زیبق جاری
پاینده بدن را [illegible] ماء الظروف
وان آب [illegible] در [illegible] خانه [illegible] باشد طبع بر آید



نازبو عصاره وی در گوش چکانند دله را بکشد مج پارسی ماش
هندی ارد در ماش گفته شد
محروث و اصل انجدان هندش درخت هینگ معده را پاک کند مصلح
ان عسل محلب تخم انراحب المحلب هندی مهاجوری دراز بون
گفته شد محموده در سقمونیا گفته شد صمغ درخت زقوم
ولایتی هندش کوند تهور
مخاط و مخیط عرب و دبق در سپستان گفته هندی
لسوده مخ پارسی مغز عرب دماغ هندی بیجا بکری
افراط خورش ان تخمه شهوت آرد مصلح وی ساتر و
انجدان مخص پارسی دوغ هندی چهاج و گفته شد
مداد و روشنائی مشهور سیاهی بر
ورم گرم طلا ازان نافع
مرزنجوش و مرقوتس پارسی مرزنگوش عربی آذان الفار هندی
مروه طبیخ وی استسقا را نافع و عسر بول را [illegible] مضر
مثانه مصلح وی تخم خرفه بدل ان ورق یاسمین مر یونانی
سمونا و باز نانی گویند و فاز قاپس هندی [illegible] و اهلوا
که گویند درخت کیکوار باشد حقنه ان حیض راند و بچه
بیرون آید

بیرون آید دمان ان سرفه و عسر النفس و درد پهلو و قرحه امعا
را نافع با شراب اشیب بغل مالند کند بغل را زایل کند نیم درم
با تخم مرغ نیم برشته زن بخورد منع خون رفتن کند مضر
مثانه مصلح وی عسل بدل وی بادام تلخ مرداسفرم و درسی
پارسی مورد هندش مورتو اکی معطی بخور برگیرد کرم معقد
را بکشد مرو نوعی [illegible] را مربیان خورش شیرازی مرو خوش
دیگر اسپرسا تخم ان را شیرازی مرداسنگ و دیگری [illegible]
ماو دارمک و مرد سپید یکی را خراما و یکی را آرد شیر
واله شیر دار شیرازی مرو تلخ بلفظ مرماهان و مرماهوی
و [illegible] و اقحوان پارسی گاوچشم هندی بازبو در ریحان
گفته شد و [illegible] راجی العالم در اقحوان گفته شد مرقشیثا
چند قسم است ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبیه هندی
انواع [illegible] در کردن [illegible] مرداسنج
و مرتک پارسی مرداسنگ یونانی لید رخورس هندی
مردارسنگ طلا ازان خون مرده و ابله زایل کند و رنگ
را سیاه گرداند اکلش قولنج و خناز پر و خناق پیدا
کند مصلح ان قی باب کرم بعد ان زنجبیل مرس پارسی

الکامه رقیق نان خورش کنند در ولایت از ماست و شیر و تخم سپید و
خمیر خشک شده و سرکه سازند بعربی مری خوانند کر ندکی سکدا بوا نیز
را نافع غرغره کردن جذب بلغم کند **مرمر** و رخام سپید یونانی
اسطبریطس هندش سنگ مرمر چون بسوزانند با شمع اندرانی
و سنون سازند لثه دندان را محکم کند **مرارة الظباء** پارسی زهره
حیوان است باشد هندش پیته هرن در چشم کشند تاریکی را ببرد
خواص هریک در مکان خود گفته شود **مراره** پیتا از هر حیوان چرنده
و پرنده و آن خواص هریک در محل گفته شود **مرارة الوحش** هندی
پیته گورخر داء الثعلب را نافع **مرارة الدب** هندی پیته ریچه با انجلین
جوش دهند و بخور دهند تو جگر و صرع را نافع و با عسل تواب
را از بانه در چشم کشند روشنی افزاید **مرارة البقر** هندی پیته گاو
و بیل با عسل در گوش چکانند علت گوش را زایل کند مضر
جگر مصلح وی عسل و آب ازیانه **مرارة التیس** پارسی زهره
دیک هندش پیته مرغ دوالب و داء الفیل را نافع مضر
گرده مصلح وی انیسون با عسل **مرارة الخنزیر** هندی پیته سور
ریشی گوش را نافع **مرارة الكلب الكلب** هندش پیته پن کتا که
مقدار عدس بخورند بعد یک هفته بمیرد مصلح وی روغن گاو

و دار چینی

و دار چینی **مرارة الضبع** پارسی زهره کفتار هندی پیتای ترس مقدار دانگی
مسهل بلغم باشد مضر بزهره مصلح وی عسل **مرارة الاسد** پارسی زهره
شیر هندش پیته باگ تاریکی چشم و ابتدای نزول آب در چشم زایل
کند **مرارة الشبوط** پارسی زهره ماهی هندی پیته مچهی مضر قوت دل مصلح
وی کتیرا و سرکه **مرارة الکرکی** پارسی زهره کلنگ هندی پیته کونج با آب
مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع **مرارة الضفدع** پارسی زهره چکاسه
و خارپشت هندی پیته سیهی کلش مجذوم را نافع **مرارة الارنب** پارسی
زهره خرگوش هندی پیته سسا با اقحوان در و کنند و سواد بنگی
جا کرده با شراب بیاشامند خواب برود مصلح آن قدری
سرکه دهند خواب باز آید **مرارة النمر** و الافعی و الارنب البحری
یکی زهره پلنگ و مار افعی و خرگوش دریایی کسیکه بخورد تلخی
دهن عارض شود و باشد که بکشد اگر حیات باشد در چهار ماه خلاص
یابد مصلح آن شیر تازه و تریاق فاروق **مرارة الرخم** پارسی زهره
مردارخوار شیر از دی خود ما و موش گیر هندی پیته چوی مار طلای
آن زهر کژدم و افعی و زنبور را نافع **مرار** و شکاعی هندی
دهمان در شکاعی گفته شد **مرو قوش** و مرزنجوش هندی مروه
در آذان الفار گفته شد **مرنج** جوز هندیست هندش ناریل کر

مروس حتوة
الفنا است
مرو اذان
الفار است

نارجیل گفته شود مریق در عصفر گفته شد هندی کر مرقد در جوز ماثل
گفته شد شیرازی تتوره هندی دهتوره و افیون را نیز گویند
وان نیز گفته شد مرار الصحرا و مرار الصحرا هندش اندرایین
در حنظل گفته شد مردریه در هند بابری گفته شود هندی
کالی جنگلی مرزو قوبیتو اسم دو قو هندی پوزه و پیدا وان
مسکر است مرزنگوش مرزجوش است مرزنجوش مرزنجوش است
مرمار الراعی و زمادت الراعی هندی را اجکیره در عصا الراعی گفته شد
مزج درخت بادام تلخ را نیز گویند در لوز المر گفته شد
مسک پارسی مشک هندی کستوری
نیکوترین ان بود که لون ان زرد در رنگ بود قوت دل دهد و
شجاعت را زیاده کند با روغن خیری بکار برند و بر سر
قضیب و سوراخ یاری دهد در مجامعت بسیار و سرعت انزال
باز عفران حل کرده سعوط کنند صداع سردی را زایل کند
و مجموع علت سرد را نافع شکم ببندد و عمل سموم را باطل کند
بو انیز ظاهر را طلا کردن نافع مضر دماغ گرم مصلح وی کافور
بدل وی چند بیدستر مسواک الراعی در شیطرج گفته شد هندی
جیترک مسقوره و مسقوران اسم اسمای جرایت هندی تجور
نزد زرنباد

تر در زرنباد گفته شد مسک الجن به اندلسی رجلاء کوچک گفته شد
هندش بهنکرا مسواک القریش در اشنا گفته شد هندی چریلا مسطار شراب
بد را گویند که زود مست کند هندی مدهوه دیهوره و غیره
و استفراق آرد مستعجل در بوزیدان گفته شد هندی
سالم موصلی مستحقونیا و مسحوقنیا و بذر القور بپارسی کف
آبگینه و ماء الزجاج هندی آب شیشم یعنی کانچ و آن آب
بود که در وقت ساختن بر روی آبگینه کاچ لون پیدا
شود سپیدی چشم را زایل کند بدل ان کلیه کازران
کلیه را بکنند که بوث و بدل گویند مسقاطون در عودخلیلی
گفته شد هندی عکر پستان ابکار و خصیه اطفال مالند نگذارد که
بزرگ گردد چون خشک شود بر آتش بریان کنند و باز کرده سحق کنند
قوباء و خنازیر و سرطان و اکله را مالند نافع بود تنها سحق کنند
در چشم کشند سپیدی چشم را زایل کند سوخته بر سوختگی
آتش پاشند سودمند بود
مشمش پارسی زردالو و قبطی بونانی ان را
ارمینافن مشهور هندی زردالو سل ضماد الوقت تخم ان غثیان
آرد مصلح ان قی روغن استخوان ان بر بواسیر مالند بود

دهد مشک هندی در سعد هندی گفته شد هندی ناگرموته مشکطرا
میشع و شکطر مشیر شیر از یرنک هندی بود دینه چیکیا اگر گوسفند چرا
کند عوض شیر خون دهد اکلش حیض و بول و دم نفاس و اسقاط
جنین و شیم کند سنگ گرده بریزاند ماخوذه یکمثقال مضر سفل مصلحه
وی سرکه بدل وی شقاقی و عدس

مصطکی پارسی کندر رومی و سریانی کیاه روی
مطلنجی یونانی منجبوس پارسی علک رومی بفنطی کیه وان صمغیست سپید
و سیاه از ان سیاه بنطی گویند و سپید را مصطکی سپید بدان
مضمضه کنند دندان متحرک را استحکم کند مضر مثانه مصلح ان
صمغ عربی بدل ان لبان و کندر دریائی مصع و ثمره او صحیح
هندی اونت کتاره شحم دابند دادمان ان قولنج ارد مصلح
الروم در کبر یا گفته شد
مطبوخ و عقیدت العنب مثلث هندش شراب انگور در خمر گفته
شد مسط در حلبا گفته هندی پهول اماب زاره
مغثوث و جمست سکیت کیوا رنگ در
جمست گفته شد و جماکوته را نیز گویند در ماهودانه گفته شعد
معجون چیزیست که چند اجزا کوفته و بیخته با عسل یا شکر یا قند
یکجا کنند

یکجا کنند معجون خواصش قبض را سست کند او عیه را کشاده گرداند و اعصاب
دماغی را قوه دهد و شهوت زیاده کند و در خون تغیری پیدا کند منی
بلذت تمام بیرون آید و نعوظ بسیار دوستی مرد در دل زن زیاده
کند صفتش مروارید ناسفته یکمثقال بسد و ابریشم و بهمن
سفید از هر یکی یکدرم کاکنج و اصل لبلاب از هر یکی نیم مثقال
فقاع اذخر بعد کن مازک از هر یکی نیم درم سلیخه دارچینی ساذ
مصطکی از هر یکی یک و نیم دانگ صمغ عربی کتیرا از هر یکی دانگی
با همچندان عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب و بعد طعام
یکمثقال باب فاتر بخورند بغایت نافع مجربست معد
در خصیة الثعلب گفته شد معا و امعا پارسی روده هندی انتری
خون بد متولد کند و میل بسردی دارد مصلح ان سفناج معده هندی
اوجهری سرد و خشک است
مغاث هندی جرا امام حکیم اضماد ان شکستگی و کوفتگی و الم
نقرس و تشنج را نافع است و باه را برانگیزد خاصه تخم ان مضر
مثانه مصلح ان عسل در ضماد بدل ان حب القلب مغموم
پارسی قلیه بادنجان هندی سالنی بینکن در بادنجان گفته
شد
مفرح مطلق در ان

المحزون رنجبویه
الثور گفته شد هندی کات ماند مفرح قلب وترنجان در باد
گفته شد پارسی بالنگو هندش ات پهل وسیتاپهل
مقار در صمغ اجاصی گفته
شد شیر از زرا دو خلو هندش گوند الو مقناطیس پارسی
ربا هندی چمبک پتهر در حجر مقناطیس گفته شد و در حجرا
نیز گفته شد مقد و تفاح بری هندی لکهمنی وبیکس جنگلی
وانیز گویند در بیروح گفته شد مقل و کوار عرب
مقل ازرق و مقل مکی و مقل یهود هندش گوگل
اکلگ و طلاء عوطاعون یعنی و بارا نافع شافیه و بخور
الطعام رحم زن بکشاید بچه بیرون اف سنگ گرده و
مثانه بریزاند بول و حیض راند خوردن ان کرم کرمک
جانوران و سرفه کهن را نافع و قوت مجامعت دهد
وخنازیر را نافع طلا ران با سرکه سعفه را البوط مند
بیاض مند یا بخور کنند بواسیر را مفید مضر جگر
مصلحان صمغ بطم و نیموز ان کنند مقلونیا در
ملونیا گفته شود سر بانخ خیاره دراز پارسی خربزه
کور فقاع هندش بالم لکری مقلیاثا در حرف گفته شد
بپاری

پارسی تخم سپندان شوربتر اتیزک وتخم الون مقر وعلی هندش کسکوار
در صبر گفته شد مقدونس و مقدونش در کرفس گفته شد ماقدونیا
~~وفطراسالیون ومغنون وماقدونیا هندش اجمود جنگلی~~
مکنسة الاندر و بیکران الحوت در فلوس و
صعبر در ماهی زهره گفته شد هندش ملی مار
ملح پارسی نمک انواعست ملح عجیبی وملح
اندرانی پارسی نمک طبرزد و سیاه غیر نفطی و ملح هندی
سرخ رنگ باشد و مر الحیر تلخ نزدیکست بوره نیکوترین ان
اندرانی کم وخشک است آب اسکنجبین خورند بدل نیموز ان
بوره ملح دباغین پارسی در زاج سرخ گفته شد هندش پهتکری
لال ملح الصباغین در تنکار گفته شد هندی سنگکبار ملح بورقیه پارسی
در بورق در گفته شد هندی نوساکر و جرکهار ملح سنجی
وملح عجیبی پارسی نمک طعام ملح العرب بوره در حب عرب
شور هند نمک بادره اقواترین بوره است ملح الحر هندی
پارسی نمک هندش لون سانبهر لطیف ترین انواع ملح
کم وخشک است ملح هندی هندی بلبر در باقلا یعنی سیم گفته
شد ملاح باقلا هندی نمک نو نخبر یعنی نمک سیاه نیکو ترست ملح
ملح نفطی

مکر ایکا جاله و
مکر ایکا پرده
ابر کا کیا نت
مکر ارجل الیو
ملاح باقلا

خشک کند و اما دیر هضم سهل کند اشربت نیم درم مضر معده
مصلح او هلیله زرد **ملوخیا** و ملوکیا شیرازی خطمی کوچک
گل سرخ دانه بر معده و سینه ضماد کنند سیلان حیض را نافع
ملونیا و مغلونیا وان خربزه دراز است هندش سرد ا **ملخ** جراد
البحر است **میمیران** در مامیران گفته شد پارسی
زرد چوب هندی بلدی **ممسک الارواح** و موقف الارواح در
اسطوخودوس گفته شد هندی نازبو
منج و منک پارسی منک و بذر البنج هندی
اجوایین خراسانی و جیوور اجوایین در بذر البنج گفته شد
و بضم میم زنبور عسل را گویند **منّ ترنگبین** که بر قوم موسی ا
باریدی بود مثل برف بر درخت منجمد میشود رطوبت بلغم
را زایل کند **منم** وحب المنشم چیزی است که در خون نو
بکار برند هندی کپیو نلا در حب منشم گفته شد **منجو شته**
و ناردین در سنبل گفته شد و سنبل الطیب هندی جهر **مند**
عوره و یبروج پارسی لفاح و منذ العوره هندی
لکهمنی در لفاح گفته شد و در یبروح گفته شود **منتور**
گل خیری را گویند و قسم خشخاش هم است هر دو گفته شده

میذا

مندل هندش عود خام در لبان گفته شد **منکش** اسم عروس است منکیا
ابن عروس است **مورد** درخت موز را گویند هندش چهار کیلا رس
حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع باه را تحریک دهد بول راند تولد
سوده و صفرا و بلغم باشد مصلح وی نبات یا عسل یا الایج **مورد اسفرم** هندی
الخروب صحرایی صبح را نیکو **مو** یونانی میون و اما مطقون و کنز و ارکی
هندش سر یا حیض راند قوت باه افزاید مضر سپرز مصلح ان کحم فی
جدل ان فلفل سیاه **مومیا** مشهور است نیکوترین ان معدنی است بآب
زیره خفقان را نافع با شراب بیاشامند یا طلا کنند بر کسر بند مار
و عقرب نافع علت زیر خولم را هر روز دو حبه با انیسون بیاشامند
دفع کند **مولو بدانا** پارسی کل مالا شیرازی ماللا هندش سنگ ریزه
در مرسیها بکار اید کوا است زیاده و باید باسرد در شب
بغل مالیده کنند زایبر د **موم** مشهور در شمع گفته شد **مولی** در جمل
گفته شد پارسی بیخ ندو سیند هندش سلاب **مورامون** تقامل
است هندش سریالی در انقامل گفته شد **موقیون** قسم زهر است مصلح ا
مانند مصطفی یجاک است

مها پارسی بلور هندش موریح که اینست زن
در زمان زائیدن باخود بدارد و بیرد زائیدن سهل گردد که زبان

یعنی لکنت را قدری حنا با سرکه و زعفران و نوشادر و عسل حل کنند و
چند نوبت آن زبان را بدان تحریک دهند علت مذکور زایل شود
و زنی را که شیر دشوار آید چند نوبت بر پستان مسح کنند شیر باسانی آید مهندی
و عرقیت و راحة الاسد اهل شرق قیلیقی قسم چوبکی است هندش مورم در اشنا
گفته شد مهندی حنا است میخ بضم میم و فتح
درخت بادام تلخ و در یونان را نیز گویند و در لوزم گفته شد و در یونانی راوند
گفته شد میخ زراه شن تخم خیری بستانی کالا خیر و در خطمی گفته شد مودد یونانی
میعه سایله صطفی و عسل اللبنی تقل و بر امیعه یابسه شیر ازی بخور یک دش
سلاس دماغ را پاک کند جذام را نافع مستعمل یکمثقال مفرح اعظم لولو
یکدرم عنبر اشهب دو درم مشک یک و نیم درم سنبل الطیب ده درم یاقوت
زرد یکدرم جز اعظم خوب سه صد مثقال شربت بقدر حاجت بکار
بر د مفید آید میثار عین الجمال است میک دریا ماهی ریسا است

میعه
صمغش

باب النون

نارجیل بفتح اول بعد الخ
و نارجیل و جوز هندی و نارگیل هندی ناریل دو نوع است یکی لذیذ و
نرم و زرد و بعضی دیگر فقط چوب و در بعضی و شیرین او سرد و تر تنبه بد
صفرا دفع کند منی افزاید اسباب تقریب و سریع الهضم دافع صفرا قوت
جماع زیاده کند نانخواه هندی اجوایین هندی زنیاد گفته شد نارنگ و نارنج

میوه

میوه مینوش اگر دانه آن بخورند عقرب نگزد و اگر گزد زهر کار نکند نارنجی و نارنجی
میوه ایست از نارنج کوچکتر خواص نارنج دارد و نام رنگ هم هست ناک بهیم کرب موختته است
نازبو ابروان است نحاس و مس هندی تانبا خاک آن انواع است
منافع آن استسقاء بواسیر و جذام و استسقا و قولنج و سوزاک و ضیق النفس و سپل
و بکشند رودها حکم کرم امعا و اورام بلغم و تپهای کهنه را مفید است
نسر مرغیست بغایت بزرگ
و ثقیل الطیران چون بلند شود از شرق تا مغرب پرواز کند در روز دیگر
بمنزل خود باز آید پارسی کرکس هندی گده زهره وی در حل کنند و در چشم
کشند روشنائی افزاید نسج العنکبوت ابرکاکیا است
نشاسته یونانی ابوسیمر پارسی نیز نشاسته هندی نیست گیهون چون برند
نشاسته حیوان و قند و روغن بادام داخل کنند و بخورند خشونت سینه و حلق
و قصبه و تشنج و ریش چشم را نافع بریان کنند حکم مبند مضر مسده لوا
مصلح آن عسل یا قند بدل آن کردمیان است نشاره تراشیده چوب و
غیره پارسی براده چوب و عاج و غیره نفط نفط اللم است
نغار درخت گز در کوه روید و زمین
روید اثل نامند هندی جهاو در طرفا گفته شد
نطرون و بورق ارمنی هندی شوره و جوکهار را

نیز گویند در بورق گفته شد
نعناع یونانی مثنی و مرزنماشیر و ازی قوته هندی پودینه باغی محرک شهوت جماع
بود با رب انار ترش دو شاخ بیاشامند فواق و غشی و هیضه را ساکن
کند با خربق ضماد کنند دمامیل را بگدازد با نمک ضماد کنند گزند سگ
دیوانه را نافع اگر بر گزندگی عقرب و بود الیر نهند مفید بود با قدری
عود و مصطکی بخایند فواق و خفقان را نافع ادمان او حکه را مصلح وی
کرفس جبلی وری پودینه نهری نعام پارسی اشتر مرغ هندی شتر مرغ
بیضه وی بر گزندگی عقرب ضماد کنند و بیاشامند نافع
نقد در عصفر گفته شد هندی
کبر نمام و نمام الملک و نماما و سوسنبر هندی قسم پودینه اند
نمل پارسی مور بزرگ در کورستان هندی مکوڑه صد
عدد در روغن زیبق اندازند و عرق کنند بعد
بر قضیب مالند نعوذ تمام اعصاب قضیب را قوت دهد نمر پارسی
پلنگ هندی چیتا از پیه وی دخان کنند فالج را بر کند و هیچ معالجه
بهتر از این نیست نمیقن در کرسنه گفته شد هندی
انگری و کلاد
نوارس توقنای بزرگ و شجرة الفردوس و سواک العباس ان خاریست

که صمغ او را هندی کتیرا گویند در قثا گفته شد نوره و کلس شیر ازی آهک
هندی چونه لوخیق آتش را بغایت نافع بر موضعیکه خون روان
بود بر و نهند خون را قطع کند خوردن و طلا کردن جوشش آنکه
خفقان را پیدا کند مصلح ان قی با کرم بعد ان روغن بادام
و شیر تازه و آش مرغ نوشادر هندی نوشادر و چوکهار معدنی و عملی
سپیدی چشم را زایل کند بر حلق طلا کنند خناق بلغمی را سود دهد
در آب حل کرده بخانه بخور کنند مار از انجا بگریزد دود او
ان ریزند بمیرد بدل ان شب و بوره یعنی چوکهار و نمک
اندرانی نوی التمر پارسی استخوان خرما هندی کوتهلی
بسوزانند بر ریشهای بد پاشند نافع بود سوخته با عسل سحق
کنند و بمیل در چشم کشند چشم ریشی را سود دهد نوی المشمش
پارسی استخوان هلیله هندی کوتهلی علی البول را سود دهد
ماخوذ ان یک مثقال مضر سپرز مصلح وی شراب نوح ولبلاب
هندی عشق پیچه در لبلاب گفته شد
نهق وجیر الماء هندی در کرفس
الماء گفته شد نهبک و جوز بری هندی در
انتقاقل گفته شد نهار العراس عين البقرات

نیلوفر ونیلوفر ولینوفر سریانی کرنب الماء یونانی نیمفا هندی
کنول انواع است بیخ وی را با روغن طلا کنند نافع منع احتلام
کند شهوت باه را بکشد ومنی را ببندد مضر بمعده ومثانه
مصلح وی نبات بدل وی بنفشه وخطمی نیلج پارسی نیل
هندی نیل گری در نیل گفته شد نیمفا اسم رومی است هندی
کنول در نیلوفر گفته شد نیلوق در ادرک گفته شد مشهور
هند الونیل عصاره است نیلج مانند وشجره اعظم
هندی درخت نیل داء الثعلب وسوختگی آتش را نافع
بسرفه سخت کودکان را سود کند مانند نیول مسکن است

باب الواو واحد

ابل یمس لبلاب هندی عشقپیچه در لبلاب گفته شد

وبر وفر دوستی از هر حیوانیکه باشد وسموررا
نیز گویند وبر الارنب پارسی پشم خرگوش هندی اون سسا چون بر زخمها
دریده یعنی رگ بریده با صبر وکندر وسپیده تخم مرغ نهند منع خون رفتن
کند وبر الفار پارسی پشم شتر هندی اون اونت سوخته سحق کرده در بینی
دمند خون را ببندد موی دم او بران حیب بندند عرق البول کشاده
کرده مجرب
وج وعقب العوج

یونانی

یونانی اقوران پارسی اگر هندی بچ سپید باه را زیاده کند کرانی زبان وبرص
وبهق وتشنج ودرد پهلو وسینه وجگر وسپرز وفتق را نافع اکلا وطلاء
شربت از وی یکدرم مضر بسر مصلح آن تخم رازیانه بدل آن کمون کرمانی
ودود انکزر اوند وو خشیر کرده در منه خراسانی وترکی شیح
ارمنی وشیح هندی مروه حب القرع را بیرون آرد اذان الفار گفته شد
وجرکهار نوشادر است
ودع پارسی کچک بزرگی
وی سپید مهره نیز از کوش ماهی نوع حلزون وشیخ هندی سنکه خواص
صدف دارد در صدف گفته شد در سقنقور گفته شد
شهور هندر ریک ماهی
ورجانور وکرمته البیضا هندی داک جیکیا در ماشرا گفته شد ورد
وجل پارسی گل هندی گلاب گل سرخ را گویم که گلاب باشد وگل سپید
رانیز که سیوتی باشد در خواص هر دو یکیست غشی وخفقان گرم
را نافع خون از وی اندک اندک تجرع کنند ورد الحمار وورد
الحمار نیز از گل تحیه وزاد در هندی گل شبو در اقحوان گفته شد
ورد منتن بفتح واو گلی باشد بد بوی بلون گل سرخ والقوی نیز از بر
گلفه هندی سدا گلاب گرم وخشک ورد الزینه پارسی خطمی وورد
النواوی در خطمی گفته شد شهور هندی گل خیروی خوانند ورد فرا در

شقایق النعمان گفته شد هندی لاله ورد الحب در کبیکج گفته شد هندی کوبجه
ورد الصینی ونسرین ونسترن شیراز یشیر هندی سیبوتی در ورد و حل گفته
شد ورد لن پارسی مرغ الیس هندی کبوتر جیکا گوشت وی شکم بندد و
دشوار هضم مصلح ان سرکه پزند ورق الخوخ پارسی برگ شفتالو اب
ان در گوش چکانند بر ناف ضماد کنند کرم گوش بکشد ورق الطرفا
پارسی برگ گز هندی بات جهاو اب وی بر روی سبز زریز نافع
بود پارسی برگ خیار ضماد ان بر ورمهای گرم و درد
زانو نافع خفاش از لوران بمیرد مضر حلق و بینی
پارسی برگ زرد هندی بات داک ضماد ان صداع گرم را ساکن کنند
خاییدن موی مقوی لثه مسترخی بود یعنی ملاذه دندان را نافع
ورق السرو هندی بات سرو معتدل بود در وسط گرم و سرد ورق
الاجاص هندی بات الو باشرات جوشانده غرغره کنند قطع سیلان
مواد ملاذه وحلق ولهه کنند ورق العلیق پارسی برگ سکل هندی
بات او سکتاره ضعف معده را نافع ورق الزیتون هندی بات
زیتون غرغره از اب جوشانده وی قلاع را زایل کند اب
غوره بیز ندو با عسل بر خوند دندان طلا کنند قلع کند و
وقایم مقام توتیا است ورق الشوک المصری هندی بات درخت بابول

ورق السمسم

ورق السمسم هندی بات تل کوفته و موی را بدان بشویند دراز و نرم کند
ورق الحنظل هندی بات اندراین ورق الباذنجان و لعبت بربری هندی بات
بانوجی ورق الاترج هندی بات ترنج ورق التوت پارسی درخت کردکان هندی
بات اکروت بخایند و بر ریش نهند نافع پارسی زبانات هندی
بات لوس اب ان صلابت یعنی سختی رحم را نافع هندی
بات درخت بول ورق النبق هندی بات بیر اب وی مقوی شعر و
مفرح اورام و دفع بود ورق هندی بات بن هندی بات
کلو بید کز نده عقرب را نافع ورق مصطکی هندی بات مصطکی ورق
المازریون هندی بات بلد ورق سرمق و سرمج و اسفناج هندی بات
پالک اب وی جوشانده زیره را بشیم در شکم مانده باشد بخورانند در
ساعت بیفتد ورق الورد المورد المورد و ورق بهار و بادام
هندی بات نارنج را بات بادام باشد مقوی دل و دماغ است ورد
النوفل هندی پهول بهی مقوی دل و دماغ است ورد العاقل هندی
پهول اسیم در کهون رها صحی در افتاب نهند خضاب نیکو بود موی
را بغایت سیاه کند ورد الخشخاش هندی پهول خشخاش مسکن
گرمی و خشکی کهدر دماغ حادث شود و بر سر ضماد کنند نافع
اید ورق قسم الانعداست

وحلیلهٔ کرفشی هندی سیکیا عقوبه را فرو برد گویند و اسم مهلک در
شراب افتد بمیرد آن شراب هم قاتل

وسمه ورق درخت نیل خضاب نیکو بود چاهم با ورق
حنا ممزوج کرده   پارسی چرک گوشی هندی بیل کهان ظلالی
آن بر خشخاش لب چند مرتبه و برکشند که افیون نافع   و عکبر
هندی موم میانی با مکسی شهد مجوع کنند پس قم که عنه را نافع باقی در عکبر گفته
شد   و بادنجان هندی بینکن در باذنجان گفته شد
در مقل گفته شد هندی گوکل   و حلال هندی
کهجور خام در تمر گفته شد   هندی داک کالی در عفص گفته
شد   ویره هندی
گل سیوتی و غیره گلهای سفید را گویند خواه پنج برگ باشند
خواه صد برگ در ورد گفته شد

باب الهاء مهمل در قاطع

صنعیر گفته شد هلکول و شراب البالک و زرنیخ سفید خوانند هندی
سنبلکهار در سمک گفته شد
هید پارسی درخت حنظل در حنظل گفته شد هندی
پهل اندراین هتاجوری بجو درم هم   هلبه و بهار قبان
شیرازی

شیرازی قسیک و خرخوا هندی کنکهی مو را با شراب خوردن عسر البول و یرقان
را نافع در خرقه البته بر صاحب تپ بندند زایل کند هیهی پارسی مرغ
سلیمانی هندی شهو چشم وی بر صاحب نسیان بندند دفع کند بر علت
جذام بند نفاعی باشد سر وی با خود داشتن بر خصم ظفر یابد و
حاجت هم روا گردد خون وی بر سپیدی چشم کشند زایل کند و
جعد یعنی تاج آن با خود نگاه دارند هم کس دوست دارد در دل
وی زن البته باشد یال وی بندند کشاده شود   و فونو
ثمر درخت عود است مقدار فلفل بود عود ابید هندی بیل
عود طبخ بول راندو سنگ ریزاند بدل وی قاقله صغار
هرطمانا و قطمان هندی
گوکر جنکلی معتدل بود در سردی و گرمی هرتال زرنیخ است
هزارخشان و هزار فشان پارسی هزار کُر در
فاشرا گفته شد هندی داک جنگلی   و حرمل پارسی
نیونو هندی سداف در سداب گفته شد
هتفیقل و حشیقیل پارسی کندر البر عربی
شقاقل هندی سویانی در شقاقل گفته شد هشت دهان
و عود هندی پدلس عکر و ووج و بعضی گل خیری را گویند

نقوس را نافع ‌ هفت برج و مازریون

هندش الخروب در مازریون گفته شد

بلیون در بطیخ گفته شد پارسی و هندی خربزه بلفیقا و عربی

هند با پارسی و هندی کاسنی در هند با گفته شد بلمو و حلیمو و سلق

جیا ترشه ترنج در البت گفته شد بلیانه و شاترج هندی حتری که

در شیطرج گفته شد بلیون پارسی مارچوبه و مارکیا اهل مغرب

و اندلس اسوا هندش بلون عرق الف و یرقان و دردامعا

و حبس البول و قولنج بلغمی و ریحی را نافع و تقطیر البول را از رطوبت

بو خاصیه پیر انرا نافع معده را مضر بیخ ان خشک کنند و زیر دندان

نهند ‌ هنک نبات

حلتیت صمغ ان باشد در حلتیت گفته شد هندبا پارسی کاسنی

بستانی و بری بعد بری را یونانی نقوس و فتحور یون و بقطی

و بلج و رق و بری بیش تر از بستانی یونانی انو لیقا طبیعت ان

سرد و تر عصاره و برای استسقا را نافع سده جگر بکشاید ودفع

شمها از خود بون کند خاصه زنبور و عقوب و مار و تپ

ربع و برکنز ندکی عقوب ضماد کنند نافع سکن هیجان و تپ

و صفرا مصلح وی رشاد ‌ هلود و بقلة

الیهود

الیهودیه پارسی دار زرد عرق الصفر و هندبا بری کاسنی دشتی

هندش جنگلی کاسنی در هندبا گفته شد هوجوده و البوخلا هندی

گگرونوه در البوخلا گفته شد هو الجوس و برایته و فوتجه و شکوا

شیع هندی بودینه صحرائی در فوتنج گفته شد هوفاریقون و هوفاریقون

و او فاریقون و اندروساس و دادی رومی هندی مرواز

جنگلی و رق ان ضماد کردن سوختگی اتش را نافع با شراب

اش میدن نقرس را سود مند بدل ان بیخ اذخر هوجره و هو

فعیداس و عصا الراعی هندش راجگیره در عصا الراعی

گفته شد هوقطیس و لحیة التیس هندی پارنی در حقت

در لحیة التیس گفته شد هوفیلوس و حس الحمار در البوخلا

گفته شد و شکار هندش گگرونده هیضمان و فحل بری هندی

موا صحرائی در فحل گفته شد

هیل بوا و هیلوا هندی الاچی خورد و

مرتبع ایلاو کندری بالکی هیشرو و کنگر بری هندش الخروب

شکوفه ان مانند پنبه باشد اکر در گوش کسی رود کری را

هیرون و قصب هندی بانس و بنبو در قصب گفته شد

باب الیاء یاسمون و یاسمین

هینکس

سکوان الحوت

وشیلاط شیراز یک گل باسم هندی چنبیلا چهار نوع است سپید و زرد و سرخ و کبود کلف و صداع بلغم را زایل کند بوئیدن آن القوه و فالج را نافع خوردن آن حب القرع را بیرون آرد خشک کرده سحق کنند گرمو سیاه یا شند سپید کردانند ۳ روز از او دیگر دو درم بیاشامند قطع نزف از حام کند بسم یشب را زایل کند ڈر نزدیک یاقوت پارسی و هندی لعل چهار قسم سپید زرد و کبود و سرخ سپید کمیاب نیکو تر سرخ و سواس سوداوی و خفقان دل را نافع نزدیک نکاهدار شتی

یبروح دو نوع است یکی را بیخ لفا و دیگر یبرایبروح الصم آن بیخ لفاح بری الصوت آن آمیشعف هندی لکهمنا و لکهینی در شراب بیاشامند بیجوه شود مصلح آن بیخ باب کرم بعد آن عسل و شیت

یتوع هر نبات تیکر لبنی محرق برآید یتوع گویند مثل زقوم فواکر و غیره خواصش در برکه آب انداز ند ماهیان از حدت او بر روی آب ایند بر بو اسیر بکر رطلا کنند قطع کند یحضی قسم کرفتی

هندی اجمود براک دارکرفتی گفته شد

یدره و قوس هندی عشق پیچ در لبلاب گفته شد یرقه و یربوع پارسی موش دشتی هندی جنگلی چوا در فار گفته شد

یراغ در قصب گفته شد پارسی نی هندی بانس

یرابیع و طیمون هندی ترش ترنج در البت گفته شد یرنا در حنا گفته شد هندی مهندی

یشف پارسی ایشعب سنگ جراتی مشهور هند سنگ یشم در حجر ایشب گفته شد

یعقوب در قبج گفته شد پارسی اشخوره و کبک تر هندی چکور

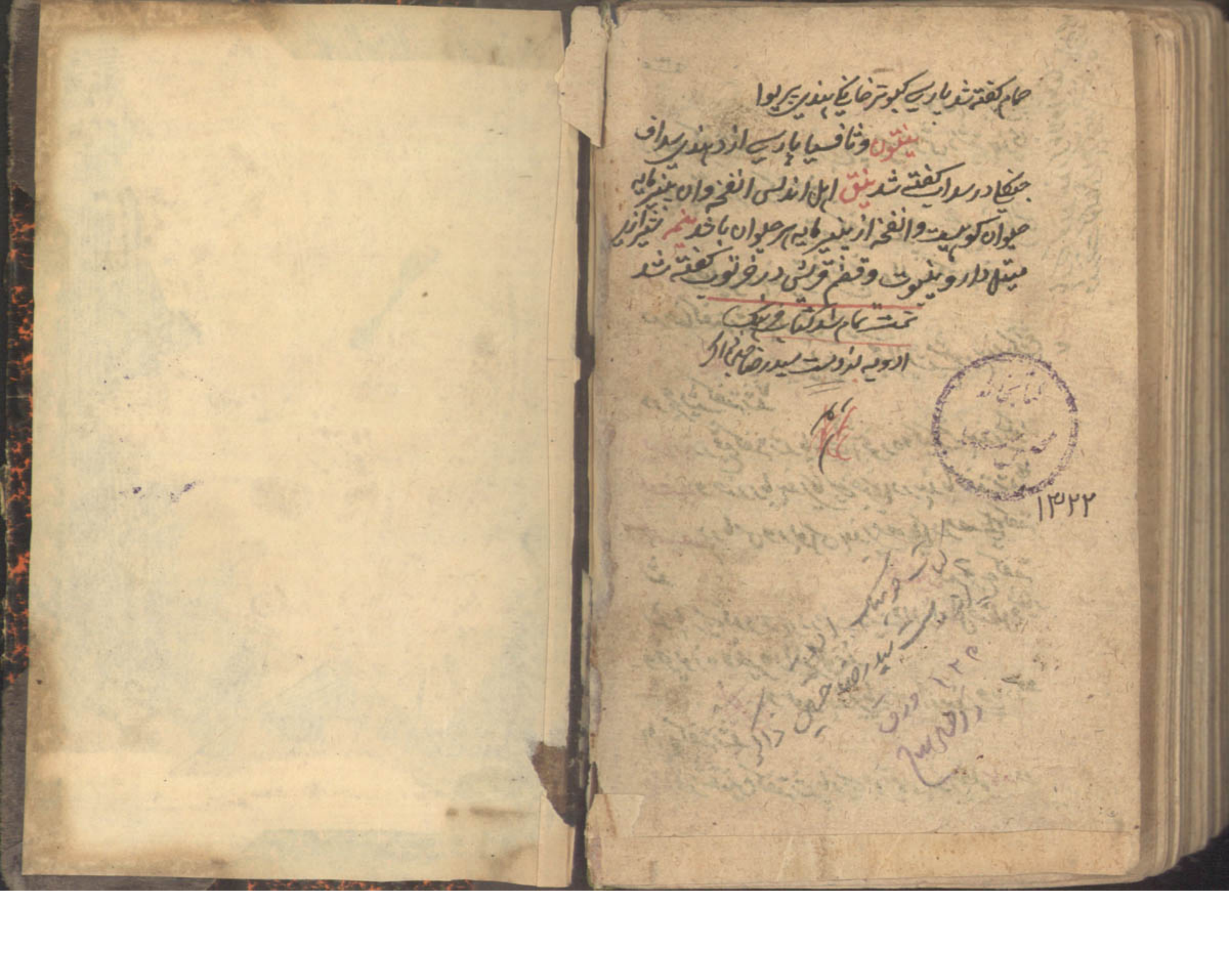
یعضید و حندربا هندی کا بهی جنگلی در هندبا گفته شد

یعمیصا در ماس و ربواس هندی مصطکی در مصطکی گفته شد

یقطین در قرع گفته شد پارسی کدو و هر درخت راشی دار را مثل حنظل و خیار و خربوزه و غیره را نیز گویند

یلیجوج و عود هندی پارسی اگر هندی و دو عود الوج گفته شد

یمام در شقنین گفته شد پارسی بو تیمار هندی لکلک یمام در


حمام گفته شد پارسی کبوتر خانگی هندی پریوا
یتوعون و ثافسیا پارسی ازد هندی سداف
جنگلی در سوال گفته شد ینق اهل اندلس النفخ وان بنیر مایه
حیوان کوسپت و النفخه از بنیر مایه هر حیوان باخد ینعم شیر ازو
میتهل دارو بنوت و قطع قرنی در خوتوی گفته شد
تمت تمام شد کتاب ...
ادویه بنوشت سید رضا ...

